

مجله سیاسی  
**جوان**

شماره سوم - ۱۳۵۷/۱۰/۱ - شماره ۴۰۰

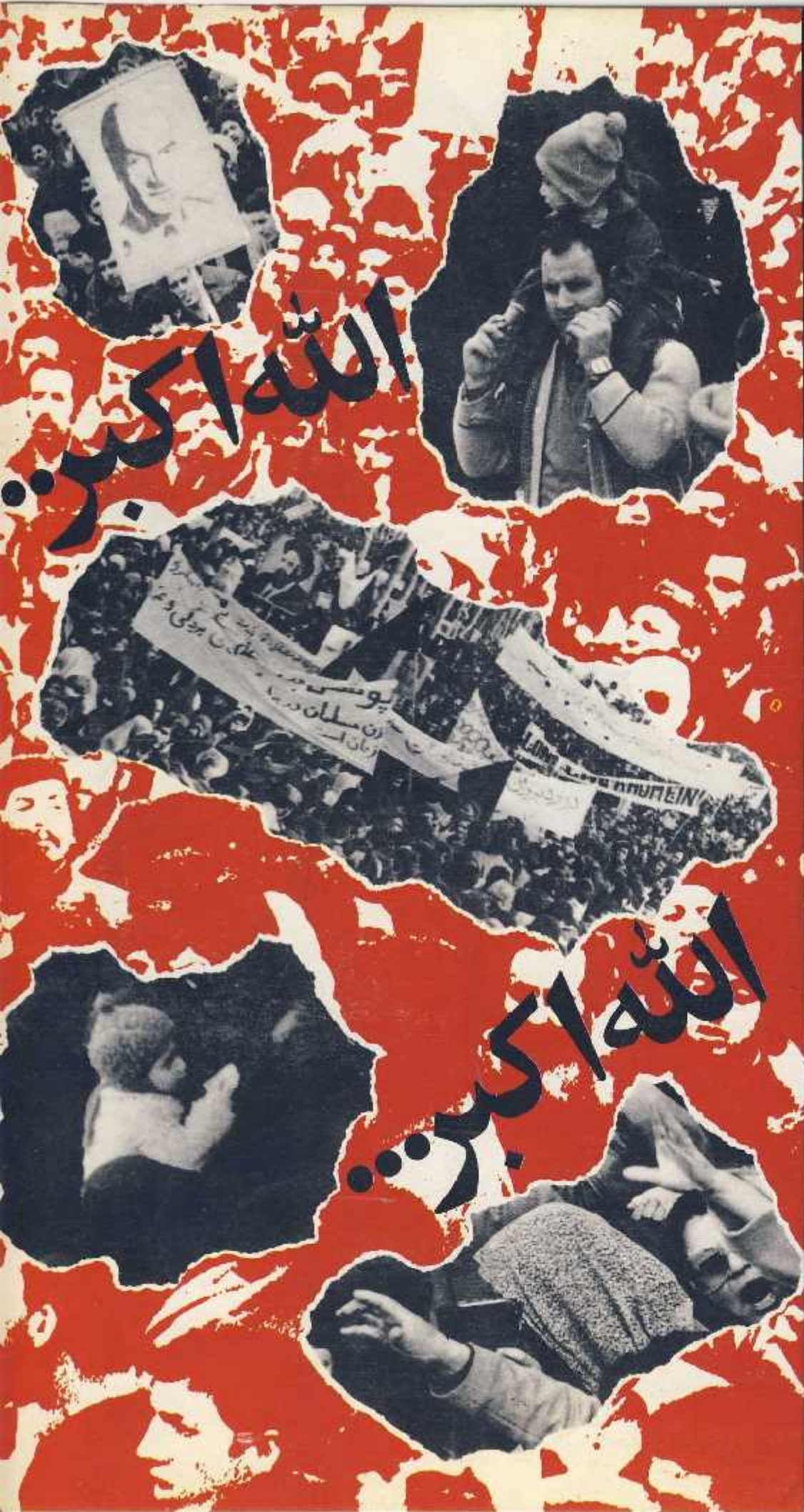


جلال و صمد:  
دو اسطوره...



الله اکبر

الله اکبر





# دست شما در انتخاب یکی از هزاران طرح کاغذ دیواری پلاستر باز است.

پلاستر: گل سرخ



پلاستر در صد قدمی شماست







گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار  
صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند  
حافظ

# هشیار و بیدار دوره تحول را بگذرانیم ...

خون شپیدان خود فهمانده‌اند که دیگر زندگی زیر سیطره حکومت ظلم و فساد ممکن نیست و این مرحله‌ای بوده‌است از انقلاب ما و مرحله‌ی بعدی باید این باشد که ما خلالی دشمنانمان از رشدی برخورداریم که می‌توانیم یا بلوغ کامل در فضای آزاد هم نفس بکشیم و زندگی کنیم بدون اینکه هرج و مرج شیرازه زندگی اجتماعی‌مان را درهم بکوبد. مع‌التاسف در ۱۵ سال گذشته یکی از حیاتیاتی که بر این ملت روا داشتند، گوشش برای غیرسیاسی کردن مردم جامعه بود. در این ایام غیر از نهادهای سیاسی فلاپی هر جا که ریشه یک تجمع سیاسی ملی را یافتند آنرا درهم کوفتند و اجازه ندادند که هیچکس و هیچ نوع برای ایجاد یک بنای سیاسی که مبتنی بر یک تفکر سیاسی باشد اقدام کند و علاوه بر این نسل مردان سیاسی و استخواندار را از بیخ و بن کردند. دانشگاهها را اخته کردند. مطبوعات را اخته کردند، شخصیت‌ها را تحقیر کردند و میدان را برای شعبده‌بازان فرومایه نمایش‌ساز باز گذاشتند و چنین شد که امروز جامعه ما به سر زمین سوخته تبدیل شده‌است و اگر روحانیت، مردان روحانی بصورت پناهگاه مستمیدگان و محرومان و مظلومان وجود نمی‌داشت. معلوم نبود سرنوشت جامعه ما بکجا می‌گشت، اینست که در این شرایط حساس و خطرناک باید با خردمندی و متانت دوده تحول را که شاهد آن هستیم بگذرانیم و مخصوصاً باید نشان بدهیم که دوران تاریک گذشته بهیچوجه تجدیدشدنی نیست و باید که رهبران ملی جامعه در عین حال همه‌ی جوانب و مصلحت‌ها را که متضمن پیروزی ملی است و متضمن سعادت و سلامت جامعه‌است در نظر بگیرند و بنور از احساسات مطلق و محض حرکت جامعه را سبوتی هدایت کنند که فرصت بدست دشمنان ایران نینفتد و خدای نخواست بسلط ظلم و فساد گذشته یکبار دیگر سایه شوم خود را بر سر این ملت نکستراند و مخصوصاً بیاد بیاوریم که همه‌ی ما برای آزادی مبارزه می‌کنیم و مفهوم آزادی جز این نیست که اجازه بدهیم هرکس باهتفکر و اندیشه‌ای حرف خود را بزند و عقیده خویش را بازگو کند. زنده‌بار که از یک احتیاق دیروز به‌احتیاقی از نوع دیگر در نعلطیم.

چه داخلی و چه خارجی، با حرکت‌های ضد مردمی خود که گاه در پوشش مردمی هم قرار می‌گیرد، شروع میشود و تنها خردمندی افراد جامعه و رهبران جامعه است که مانع از پشور رسیدن توطئه‌ها میشود. بیاد بیاوریم رشد سیاسی ملت اسپانیا را که بعد از چهل سال دیکتاتوری فرانکو موج تبدیل از یک جامعه تاریک زیر سلطه را به دموکراسی حکومت مردم بر مردم از سر گذراند و فارغ از هیاو و آشوبهای غیر لازم هم به این مهم نایل آمد. اینک حرکت انقلابی ملت ما، بسیاری از حقیقت‌های تلخ را بازتابانده است. اینک همه می‌دانند که چه گروه‌هایی مسبب تیره‌روزی کشور مقدس ما و هموطنان ما شده‌اند. اینک همه یا چنگ و دندان و یا فشار

جا به‌جائی: این خصلت هر انقلاب و تحول بنیادی است و جامعه ما اینک جا به‌جائی بسیاری از مواضع را دارد تجربه می‌کند. به‌پیرامون نگاه کنید. هیچ تاسیس و نهادی و هیچ واحد و مقامی در آنجا که تا چندی پیش قرار داشت، قرار ندارد. موجی که فرا آمده است، تکالیفی که جامعه ساکن و مرداب‌گونه ما را بحرکت درآورده الزاماً این جا به‌جائی دوار آور را مسبب شده‌است. مدرسه‌ها مدرسه‌دیروز نیست، محصل، محصل دیروز نیست. معلم، معلم دیروز نیست و پیشه‌ور و کارگر و کرمند نیز بهمین ترتیب. تاسیس‌ها نیز چنین‌اند و نگاه کنید که هیچ اداره‌ای، هیچ شرکته‌ی و هیچ کارخانه‌ای حالت سابق را ندارند. و حالت انتظار و بعضاً دل‌پره و بعضاً وحشت و بعضاً صبر را برهمنی این جناعات و تاسیس‌ها مسلط می‌بینید. و مسلم است که جامعه‌ای که نمی‌خواهد میرا باشد، و جامعه‌ای که نمی‌خواهد، بی‌ستا باشد، باید هر چه زودتر این حالت را ترک کند. به‌کلامی دیگر پیشنهاد هر مصلح اجتماعی و پیشنهاد هراندیشه‌ی وابسته یک مکتب و فکر سیاسی در نهایت فردای بهتر را نگوید می‌دهد و این فردا مسلماً باید بدست افراد آن جامعه ساخته شود و جامعه ما نیز از این قاعده کلی خارج نیست و مهم اینک امروز که همه بیدار شده‌اند و امروز که همه درآیند دیگر گویی سبب و نقشی داشته‌اند خردمندی حکم می‌کند که مطلق و عقل را جانشین احساسات و هیجانات سازیم و با نقل اندیشه کنیم که در فضای تازه جامعه ایرانی چه باید کرد که برینک جامعه صدمات سخت وارد نیاید و در این جا به‌جائی نیروها و مواضع حقی ناسخ نشود و برزندگی فردی و گروهی ما ضربه غیرقابل جبران فرود نیاید. باید اندیشه کنیم که بالاتر از هرکس و هرچیز وطن ما قرار دارد. ایران ما قرار دارد و آب و خاک ما قرار دارد و باید اندیشه کنیم که مصلحت ایران و مردم ایران بالاترین مصلحت‌هاست و باید اندیشه کنیم که ایران را نمی‌خواهند آسوده و آرام برجای بگذارند و نمی‌خواهند که این ملت خود تصمیم گیرنده درباره سرنوشت خویش باشد و دقیقاً در حالت غیر متعارف و بحرانی است که گروه‌های منابع،

## مجله هفتگی

### جوانی

«سیاسی - مردمی»

«فرهنگی - هنری»

از انتشارات شرکت سهامی جوان

صاحب امتیاز و مدیر:

حسین سر فر از

سر دبیر: ستار لقانی

● معاون: ایرج جمشیدی

● مشاور حقوقی: رازانی

شماره سوم - جمعه اول دیماه ۱۳۵۷

۱۳۵۷ - قیمت ۴۰ ریال

فنا: خیابان آیزنهاور - مقابل

۱۵ نشانه صنعتی آریه‌پهر - خیابان

نور دیده (انتهای خیابان) - کوچه

راهور شماره ۷

نشانی پستی: منطقه ۱۷ صندوق پستی

۷۱۳۵۱

تلفن: ۹۶۵۵۳۳ - ۹۶۴۴۴۴

چاپ: شرکت است (سهامی عام)



تعطیل عمومی دوشنبه...

روز دوشنبه گذشته بمناسبت شهادت کسانی که در حوادث اخیر و مخصوصاً در ماه محرم کشته شده‌اند. عزای عمومی اعلام شده بود و تهران و سراسر شهرها یکسره تعطیل بود. تعطیل عمومی روز دوشنبه نشانه‌های دیگری از همبستگی و یکصدانی مردمی را نشان داد. گزارشها می‌گویند که تعطیل عمومی روز دوشنبه سراسری بوده است و علاوه بر تهران و سایر شهرهای بزرگ در شهرستانهای کوچک و بخشها نیز مردم به اقامت عزای عمومی دست به تعطیل زدند.

دولت ...

در حالیکه دولت ارتشید از هزاری با ۴ استیضاح و اثبوه ستوالبی نمایندگان مجلس روبرو شد. از هزاری در یت مصاحبه رادیو و تلویزیونی از اوضاع وخیم اقتصادی کشور سخن گفت. در این مصاحبه بیشتر تاکید برصدمات اعتصاب نفت بود که از هزاری آنرا عظیم و فاجعه‌آمیز توصیف کرد. دو لکنه جالب دیگر مصاحبه نخست‌وزیر یکی ورود نفت سفید بوسیله دولت از خارج بود و دیگری سیاست ایران در اوپک که از هزاری اظهار داشت در شرایط فعلی ایران نمی‌تواند در اوپک نقشی داشته باشد. در این حال دولت دو بخشنامه صادر کرده است. یکی ممنوعیت هر نوع تظاهر چه مخالف و چه موافق، و دیگری شدت عمل در برابر کارمندان اعتصابی و کم‌کار. در این بخشنامه کارمندان را تهدید به برکاری و قطع مزایا و اضافه کار کرده‌اند. علاوه بر این ظاهراً دولت برای رفع عدم رضایتها در دنباله سیاستی که دولت شریف‌امامی داشت. برای اصلاح برخی از قوانین و مقررات اقدام کرده است و لویجی نیز در همین زمینه به پارلمان تقدیم داشته که از آنجمله است لایحه مصادره اموال متهمان به فساد که از سال ۴۰ به بعد مصدر کارهای سطح بالا بوده‌اند.

تظاهرات ...

تظاهرات عمومی که در ده‌اول ماه محرم به‌اوج خود رسیده بود، بعداز روزهای تابوعا و عاشورا نیز ادامه یافت و ناآرامیها تا پایان هفته گذشته مخصوصاً در شهرهای اصفهان، شیراز، مشهد، رضائیه، دزآب و چندین شهر دیگر ادامه یافت. از خصوصیات دیگر این تظاهرات نیز این بود که جمعی از موافقان نیز به‌راه افتادند و برخوردائی پیش آمد که منجر به خونریزی در چند شهر و مخصوصاً در شیراز، اصفهان و رضائیه گردید. در این میان حادثه «خونین» بیمارستان شاه‌رضای مشهد که در ادامه خشونت مأموران نظامی بوجود آمد موجب ازتأسف بوجود آورد. گزارش شروع تظاهرات در صفحات ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵ میخوانید.

اعتصابها ...

اعتصابها اگر چه اندکی فروکش کرده، اما تا اوایل همین هفته ادامه یافت و علاوه بر کم‌کاری کارکنان برق که خاموشیهای گاه به گاه را در دنبال داشت. مهم‌ترین بخش اعتصابی مربوط به کارکنان صنعت نفت میشود که تولید

دولت بعدی ...!

نفت را به يك پنجم تولید متعارف نفت تقلیل داده است. منابع دولتی اظهار کردند که از روزشنبه عده‌ای از کارکنان صنایع نفت پرسر کار باز گشته‌اند اما واقعتها می‌گویند که تولید نفت بعلت اعتصاب همچنان در سطح، بسیار پائین قرار دارد.

گمانه زنی برای اینکه دولت غیر نظامی را بعداز دولت نظامی چه کسی تشکیل خواهد داد، همچنان مورد بحث است. منابع آگاه می‌گویند، پس از عبور از مرز خطری که پیش‌بینی میشد در دهه اول محرم پیش آید. فعالیت و گفت‌وگوها و ملاقاتهای سیاسی برای رسیدن به «فورمولی» که احیاناً منجر به تشکیل يك دولت ائتلاف ملی بشود، مجدداً شروع شده. نام دکتر علی امینی، دکتر صدیقی و انتظام، به عنوان معزین می‌که در گفتگوها شرکت داشته‌اند برده میشود. دکتر سجاسی رئیس شورای عالی جنبه ملی نیز یکبار در مذاکره بوده است اما فرائض نشان می‌دهد که گفتگوها و فعالیتها هنوز به نتیجه قطعی و تمیز کننده نرسیده‌است. حدس ناظران چنین است که باید مدتی دیگر نیز منتظر بود و اگر در طول هفته‌های آینده مسئله اعتصابی و تظاهرات و ناآرامیها روشن کرد. احیاناً کسانی که اینک نسبت به آینده مشکوک هستند، سکون است قدم‌به‌جلو بگذارند و در نهایت تشکیل‌دهنده دولت ائتلاف ملی باشند. در هر حال هنوز نام دکتر علی امینی بر سر زبانست اما باید منتظر آینده بود و مسیر حوادث و بی‌آمدهای ناشی از آن.

پارلمان ...

طرح استیضاح دولت و موج‌ز استوالبی نمایندگان و نیز گزارش کمیسیون دادگستری دائر بر سلب مصوبیت از سالار جاف مشخصه فضای پارلمان و بخصوص مجلس شورا بسود. در این میان بگفته يك نماینده ذی‌نظر مجلس شورای ملی تصویب گزارش کمیسیون دادگستری در مورد سلب مصوبیت از سالار جاف مورد تردید قرار گرفته. این نماینده نظر داد که عدم انتشار روزنامه‌های خیری و عدم انعکاس جریانهای پارلمانی موضع موافقان را در برابر نمایندگان مخالف قوی کرده است. چون اکثریت نمایندگان دریافته‌اند که با عدم انتشار جزئیات رویدادهای پارلمانی، مردم از کم و کیف حرکتها آگاه نمی‌شوند و طبعاً همین مسئله موجب تقویت روحیه نمایندگان اکثریت شده. يك مقام مؤثر اقلیت گفت برای این گروه از نمایندگان استفاده از صفحات مطبوعات برای

انعکاس آنچه در فضای بسته مجلس مطرح میکردند يك وسیله مؤثر بود که اینک این وسیله در اختیار آنها نیست و طبعاً موضوعی ضعیفتر پیدا کرده‌اند.

مطبوعات ...

هفته گذشته مأموران فرماندار نظامی در مؤسسه اطلاعات و کیهان را مبر و ممنوع کردند و بدنبال این اقدام استبدادیکای نویسندگان و خبرنگاران به صدور يك بیانیه شدیداً این اقدام را محکوم کرد و علاوه بر این موجی از خشم در میان جامعه مطبوعات پدید آمد. چون حتی از ورود کارکنان این دو نشریه به مؤسسات خود جلوگیری بعمل آمد. در این میان اطلاعات و کیهان روزنامه‌های رسانخیز و آیندگان وضع مخصوص به‌خود دارند. چون با مسافرت مصباح زاده و خانواده‌اش به‌خارج اساساً معلوم نیست سر نوشت کیهان به‌چه صورتی در خواهد آمد. شایع است که علیه مصباح‌زاده بابت برشم. سوء جریانات که به‌مسئله زمین مربوط میشود شکایاتی در دست رسیدگی است و ضمناً گفته میشود که مدیر کیهان بابت تأسیسات مؤسسه‌اش مبلغ کلانی به بانکهای دولتی مقروض است. که مجموعه این مسائل سر نوشت کیهان را مبرم کرده است. اطلاعات نیز در عین حال که مثل کیهان مبروم شده وضع دیگری دارد و در این هفته کارکنان آن ضمن اجتماعي که در محل انجمن دوشیزگان و بانوان تشکیل دادند هیئتی را انتخاب کردند که ضمن مراجعه به احزاب و جمعیت‌های ملی یا آنها مشورت کنند و چاره‌جویی بخواهند که آیا باید اطلاعات را منتشر کرد یا خیر. وضع آیندگان نیز صورت دیگری دارد بدین معنی که اساساً شرکت سهامی انتشاراتی آیندگان را گویا منحل کرده‌اند و بدین ترتیب مسئله انتشار آیندگان منتهی است. وضع رسانخیز بنوعی دیگر نیز مشابه آیندگان است و گفته شده است که بصورت قبلی مجوزی برای انتشار آن وجود ندارد.

سپهبد خسروانی هم

ممنوع الخروج شد

نام سپهبد پرویز خسروانی نیز در لیست متهمانی که خروج آنها از کشور ممنوع شده است قرار گرفت. دستور ممنوع الخروج شدن سپهبد خسروانی از سوی دادستان تهران صورت گرفته است. در همین حال گفته میشود که چند اعلام جرم علیه مدیر باشگاه تاج به دادسرای تهران تسلیم شده است.



## اختلاف نظر در جبهه ملی

● در جبهه ملی ۳ جناح بوجود آمده است که نظرات آنها با هم اختلاف دارد

پشت پرده ایبا خیر از اختلاف نظر در میان چهره‌هایی می‌دهند که در مجموع رهبری جناحهای مختلف جبهه ملی را بر عهده دارند. بر اساس همین گزارشها اینک سه گروه در جبهه ملی هستند که هر گروه برای خود نظریاتی دارند. در ترسیم سیمای این ۳ گروه اول بر میخوریم به معمرین جبهه ملی که بعضی از آنها خود مؤسس این جبهه و از همکاران نزدیک دکتر مصدق بوده‌اند و اینک در روش خود شیوه اعتدال را دنبال می‌کنند و برخی اساساً گوشه گرفته‌اند. از میان این گروه می‌توان از الیاب صالح، دکتر غلامحسین صدیقی، امیر علایی و تا حدودی سپید حسینی و چند تن دیگر را نام برد. رهبری گروه دیگر را شاپور بختیار تشکیل می‌دهد که بیشتر متشکل از حزب ایرانیست. شاپور بختیار همچنان بصورت یک نمونه تندرو

باقی مانده منتها معتقد به استقلال رأی جبهه ملی است و نه دنبال روی آن از گروههای سیاسی مذهبی دیگر که. بختیار اخیراً نظرات خود را علناً ابراز می‌دارد و می‌گوید که من یک سوسیالیست هستم با معتقداتی که عصر سیاسی خود را در راه آن گذرانده‌ام و حاضر به دنباله‌روی نخواهم شد. بختیار همچنین در هفته گذشته شورای مرکزی حزب ایران را تشکیل داده و حرفهای خود را در آن جمع زده است. و اما جناح سوم جبهه ملی را دکتر سنجایی و فروهر تشکیل می‌دهند که معتقدند که باید مواضع جبهه ملی بر اساس شرایط فضای امروزی مشخص شود. ناظران می‌گویند اختلاف نظر بین سران جبهه ملی از زمان سفر دکتر سنجایی به پاریس شروع شد و اینکه این سفر موجب تغییراتی در اعتقادات و برداشتهای سیاسی دکتر سنجایی شد.

## زمزمه انحلال سازمان کارگران

بعد از انحلال اتاق اصناف، هم‌اکنون در محافل مسئول. صحبت از انحلال سازمان کارگران ایران است چرا که این سازمان هم مثل سازمان دولتی خود، اتاق اصناف نه تنها خدمتی انجام نداد. که موجبات نارضایتی فراوان کارگران را فراهم کرد تا آنجا که «آمیخ» دبیر سازمان کارگران ابادان رسماً در انجمن شهر ابادان. انحلال سازمان کارگران را پیشنهاد کرده است. در محافل کارگری گفته میشود که در حکومت سیزده ساله هویدایی. هیچگاه دیده نشد که نمایندگان سازمان کارگران در مجلس یا در پارلمان‌های به اصطلاح شهری. گرفتاری‌ها و مشکلات کارگران را مطرح کنند یا از خواستههای عمومی و مسائل مردم ایران صحبتی کرده باشند در صورتیکه در همه این مدت از حکومت هویدا و اعوان و انصار او به شدت دفاع کرده‌اند. در محافل مسئول اظهار عقیده میشود که انحلال سازمان کارگران ایران مثل اتاق اصناف میتواند مرهمی بر زخم نارضایتی‌ها باشد.

## لیست نور چشمیهائی که بورس گرفته‌اند

● در این لیست اسامی فرزندان بسیاری از مقامات دیده میشود که میخوانید

میکند. میناز صدیقی، پوران. دخت ثابتی، فاطمه (فرانسواز) اصفیا، پروانه و پریمای انابای، ژیمان خوش‌کیش، بابک شریف امامی، نازیلا ایادی، بهروز و پرویز فرسجی به‌چشم میخورد که میانگین سن آنها بین ۱۷ تا ۲۵ سال میباشد.

این اسامی طی نامه‌شماره ۱۳۶۷ در روز ۳۶۶۲۸ از طریق اداره حسابداری بنیاد پهلوی به بانک مرکزی ارسال و دستور داده شده که تا پایان اکتبر ۱۹۷۸ ماهانه یکپنجاه و دوست دلار بعنوان هزینه تخصصی در وجه آنها پرداخت کنند

گفته میشود درباره صحت و سقم این لیست نیز مطالعات و بررسی‌هایی در جریان است و ظاهراً بعضی‌ها تکذیب کرده‌اند که اسامی فرزندانشان در این لیست بوده است.

کارکنان اداره خارجه بانک مرکزی ایران صورت دیگری از «نورچشمی‌های» این مملکت را که تا اکتبر ۱۹۷۸ از بورس تحصیلی بنیاد پهلوی استفاده کرده‌اند منتشر ساخته است.

در این لیست صد و یک نفری اسامی افرادی نظیر حسن تسلیمی، حمایون شاهقلی، میناز زاهدی، معصومه پرو، علی منصور، شیرین احمدی، فرخ‌نژاد نجم‌آبادی، عبدالرضا کیان‌پوره، فاطمه خسروانی، سعد شیخ-الاسلامزاده، مجید هویدا، ستاره آزمون، منصور مجیدی، مظفر روحانی، یاسمن شهرستانی، مسعود فرح بخشیان، کامبیز ستوده، فرشاد نیکویی، فرشته گنجی، زانث شریفی، محمدرضا عالیخانی، ابراهیم امام، هما ولیان (خانم) ۲۶ ساله که ۱۱ سال است از بورس استفاده

## امینی چه می‌گوید و چه می‌کند؟

● دکتر علی امینی همچنان در فعالیت است و مبنای فعالیت و نظرات وی نیز بر این روال است که بین جناحهای سیاسی چپ و راست تندرو باید به اهتمام رجال قدیمی که در عین حال خوشنام هم باشند، یک جناح میانه‌رو بوجود بیاید. امینی نظر داده است که در نهایت امر اکثریت از این جناح پشتیبانی خواهد کرد. علی امینی در عین حال یادآور شده است که اگر جناح میانه‌رو بر سر کار بیاید باید دست به اقداماتی بزند که جنبه انقلابی و یا نیمه انقلابی هم داشته باشد و یکی از این اقدامات شامل مبارزه شدید با فساد و تنبیه و مجازات سریع معصومه رجالی خواهد بود که در ۱۵ سال اخیر مصدر کار بوده‌اند و منته به فساد و حیف و میل و بعضاً سهل‌انگاری هستند که در نهایت به مملکت لطمه زده‌است.

## نمایندگان صاحبان صنایع چرا به‌قیم رفتند؟

روز جمعه گذشته. چند نفر از صاحبان عمده صنایع کشور مثل حاج عبدالله مقدم. لاجوردی و چند نفر دیگر به‌اشاره مقاماتی، به‌قیم میروند تا مسائل جاری را با مراجع نظام قیم مطرح کنند و از آنها در راه تشکیل «محیط آرام و مطمئن» یاری بجویند، اما ظاهراً آیات نظام در قیم به آنها تذکر داده‌اند که «فلا از آنها کاری ساخته نیست چرا که مسائلی در جهت انجام خواستههای مردم مطرح شده که تا به‌نتیجه نرسد. انصراف یا تغییر از آنها ممکن نیست» و به صاحبان صنایع توصیه میکنند که «بهتر است فعلاً صبر کنند، با مردم تماس بگیرند. خواستههای آنها را دریابند تا اگر میتوانند در جهت انجام این خواستههای عمومی کمک کنند»

## استعفا از سر ناچاری

سنانور ضیایی رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، چند روز قبل ناچار شد که «استعفا» کند. سنانور ضیایی. یکی از عوامل مهم حکومت هویدایی و یکی از طراحان و کارگردانان عمده سیاست‌های صنعتی در سال‌های اخیر ایران است که با دکتر شریف‌امامی هم دوستی بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای دارد. انتخابات اتاق بازرگانی و صنایع و معادن در ماه آینده تجدید خواهد شد. از هم‌اکنون شنیده میشود که دکتر علی محمد بنکدارپور نماینده مجلس و دبیرکل اتاق بازرگانی به جانشینی سنانور ضیایی انتخاب میشود در حالیکه ابوالقاسم عسکری نیز برای ریاست اتاق بازرگانی به‌شدت فعالیت میکند.



## ... در حواشی

از حواشی نویس:

### لیست‌های جدید

● بدنبال انتشار لیست اسامی کسانی که در ایام اخیر مبالغ کثیری ارز از کشور خارج کرده‌اند و هم‌اکنون مقامات قضایی در دادسرای تهران برای تعیین درستی یا نادرستی آن مشغول بررسی هستند، «حواشی نویس» اطلاع پیدا کرد که چند لیست دیگر در همین زمینه‌ها منتشر شده که در یکی لیست کسانی که زمین‌های ملی شده جنگلی را به تصاحب در آورده‌اند آمده است و در لیست دیگر مقامات عالی‌رتبه‌ای که در عین حال «مقام امنیتی» هم داشته‌اند، لیست دیگری نیز از فرزندان دولیان عالی‌رتبه که با استفاده از بورس دولتی و نیز بنیاد بهلوی در خارج تحصیل می‌کرده‌اند منتشر شده است و نکته دیگر اینکه در تحقیقات بازرسان دادسرا ظاهراً تاکنون تأیید شده است که خوش‌کیش رئیس کل بانک مرکزی و نبی‌پور قاضی دادگستری از کشور به همان مبالغ ذکر شده ارز خارج کرده‌اند.

### حساب و کتاب از تاکسی

● «حواشی نویس» کسب خبر کرد که بدنبال رسیدگی به حساب و کتاب «ارزاق‌کسی» دستور توقف بخشی از فعالیت‌های این شرکت داده شده است. می‌گویند «ارزاق‌کسی» مبالغ کلانی از بانک مرکزی وام گرفته و پس از رسیدگی‌های مقدماتی معلوم شده است که حیف و میل‌هایی صورت گرفته و برای تعیین این حیف و میل‌ها بازرسی‌ها ادامه دارد. «ارزاق‌کسی» اخیراً چند هواپیما خریده بود و در خطوط داخلی به جمل و نقل مسافر پرداخته بود و گفته می‌شود که سهامدار اصلی آن یکی از وابستگان نزدیک بوده است.

### ۲ دادستان

● بدنبال تغییر هاشمی دادستان تهران، حواشی نویس خبر پیدا کرد که از طرف برخی از کارکنان دادگستری در سراسر بزرگ کاخ دادگستری نظهرانی بنوع دادستان سابق صورت گرفته. اگر چه دادستان فعلی نیز اعلام کرده است که با همان شدت گذشته کار مبارزه با فساد در دادگستری دنبال خواهد شد.

### پاداش قبل از فرار

● هر روز که می‌گذرد گوشه‌های تازه‌ای از سوءاستفاده‌های کلان مقامات گذشته برملا می‌شود که برخی از آنها موجب حیرت از میزان کلانگی و در عین حال (معذرت می‌خواهیم) وقاحت سوءاستفاده‌گران است. بعنوان نمونه از شایگان معاون اسبق وزارت راه و مدیر عامل سابق کشتیرانی آریا اسم برده می‌شود که از اولین مقامات منسوب است که مدت‌هاست فرار کرده، نامبرده در همان ایامی که چمدان را برای فرار بسته بود، با تهیه گزارشی در مورد خدمات! شایان خود و البته صحنه‌سازی و بند و بست بافضحت وزیر وقت، یعنی هویدا، ترتیب اخذ يك پاداش را می‌دهد و این پاداش هم مبلغ چهارصد هزار تومان از تصویب هیات دولت هم می‌گذرد. و شایگان هم آریا دریافت و به میلیون‌هایی که در کسب‌کات و کشتیرانی آریا سوءاستفاده کرده بود اضافه کرده و از کشور خارج می‌شود.

این راهم بد نیست بدانید که پرونده خرید تریلر و کامیون‌ها نیز به جریان افتاده و گفته می‌شود علاوه بر موسویان معاون اسبق وزارت راه که او هم مثل شایگان فراری است نام جواد شهرستانی شهردار فعلی تهران هم در این پرونده مطرح است.

### ممانعت از سفر

● بدنبال انتشار لیست کسانی که گفته شده بود پول کلان از کشور خارج کرده‌اند، دادستان تهران علی‌الحساب و تا پایان رسیدگی برای روشن شدن واقعیت دستور منع خروج کسانی که اسمشان در لیست آمده بود صادر کرد و یکی دو روز بعد از صدور این دستور ۴ تن از مشاهیر که نامشان در لیست بود و بعنوان اعضای يك هیات نفتی و مذاکره قصد خروج از کشور را داشتند از سفر آنها ممانعت بعمل آمد.

### استعفا یا برکناری

● حواشی نویس خبر پیدا کرد که عبدالرضا انصاری مدیر عامل سازمان شاهنشاهی و خدمات اجتماعی بر سر و صدا از سمت خود استعفا کرده و یا بقولی کنار گذاشته شده است.

### مزایای زیبایی

● «حواشی نویس» از سوابق اعمال برهمن استاندار سابق همدان که اینک با اتهام کلاهبرداری در طرح آبارتسان‌سازی مپستان و با تفاق منوچهر پیروز استاندار سابق فارس بازداشت شده اطلاعات جالب و شنیدنی بدست آورده که این اطلاعات مربوط به دوره استانداری او در همدان مربوط می‌شود. اما نکته جالب علت ترقی سریع نامبرده است که اهل اطلاع آنرا به «خوش‌پرور» بودن وی مربوط می‌دانند و اینکه بهمین سبب مورد توجه فوق‌العاده هویدا قرار گرفت تا آنجا که از صورت يك کارمند ساده سرعت پله‌های ترقی را در نخست‌وزیری طی کرد و ابتدا فرماندار کل سمنان و سپس استاندار همدان شد.

### اقامت نامحدود...

● حواشی نویس خبر از مسافرت دکتر مصباح‌زاده مدیر کیهان و کلیه اعضای خانواده‌اش به خارج از کشور می‌دهد و ظاهراً این سفر بقصد اقامت نامحدود در خارج صورت گرفته است. گفتنی است که ایرج و پرویز مصباح‌زاده فرزندان دکتر مصباح‌زاده مدتی قبل به‌خارج از کشور رفتند و اخیراً نیز خود مدیر کیهان بقصد زیارت عتبات عالیات تهران را ترک گفت و ظاهراً از عراق راه اروپا را در پیش گرفته. حواشی نویس خبر می‌دهد که مدیر کیهان مبالغ کلانی از سرمایه نقدی خود را به خارج منتقل کرده است و هم‌اینک در ویلای مجللی که در لندن دارد زندگی می‌کند.

### حمله

● «جنش» در شماره ۱۸ خود بقلم دکتر علی‌اصغر صدر حاج‌سیدجوادی عناصر لیبرال و سازشکاری‌ها که در جنبه «مخالف» قرار گرفته‌اند به‌شدت مورد انتقاد قرار داد «چون این عناصر لیبرال که بین مردم پایگاه مطمئن و قابل اعتمادی ندارند، به تمس و مذاکره پرداخته‌اند تا در چهره مخالف، حکومت آینده ایران را تشکیل دهند».

حواشی نویس معتقد است که منظور از این «عناصر لیبرال» دکتر غلامحسین صدیقی و یکی دو نفر دیگر هستند که از اعضای قدیمی جنبه ملی بشمار می‌روند و اخیراً برای تشکیل دولت ائتلافی، طرف مشورت و مذاکره واقع شده‌اند. اگر چه دکتر صدیقی، بعداً از تشکیل دولت ائتلافی انصراف حاصل کرده است ولی همین اقدام او با مخالفت گروه دیگری از اعضای جنبه و مخالفین قرار گرفته. حواشی نویس معتقد است که دکتر امینی نیز چندان راضی به روی کار آمدن دکتر صدیقی نبوده است.





سادات بگین : جایزه برای هیچ ...

گذشت بیش از يك سال از سفر تاریخی «انور السادات» به «قدس» دست کم این امکان را فراهم می آورد که بتوان بسر بیهودگی آن سفر بیش از پیش حکم کرد؛ سفری که «سادات» با مبادرت به آن در واقع تمامی حیثیت سیاسی خویش را بگروگان داد و بخطر انداخت. و امروز میتوان بر آن بود که آن حیثیت سیاسی گاملا به خطر افتاده است. عدم شرکت سادات در گرفتن جایزه صلح نوبل و نایبنداشتن در کنار «متاحم بگین» در واقع نوعی اظهار مخالفت با رویدادهای سیاسی از سفر قدسی بویژه جبهه‌ی دولت اسرائیل

## آیامی توان در کوه «طور» نماز خواند؟

● راه‌پیمایان اسلو، بی اعتباری دادن جایزه صلح به «بگین» را نشان دادند.

در مقابل صلح بوده نشان‌دهنده‌ی یاس مرد سال ۱۹۷۷ از آینده صلح مصر و اسرائیل است.

### پیش‌داوری

هنگامی که هواپیمای سادات در قدس زمین می‌نشیند، نیز هنگامی که وی با قیافه‌ی آرام، خسته و متین خویش در «کنشت» به «شالوم»، «شالوم» بگین گوش می‌داد، کمتر کسی می‌توانست باور کند که وی پیش از دست‌زدن بدان قمار بزرگ سیاسی، بی آمده‌ایش را محاسبه نکرده باشد و دست کم ضمن تماس‌های محرمانه از پاسخ مثبت دادن دولت اسرائیل به عمل خویش مطمئن نشده باشد. آن زمان چنین پنداشته می‌شد که سادات با دست زدن به مانوری ماهرانه و محاسبه شده، ضمن جلب توجه جهانیان به خود و موقعیت خویش دست یازد، با حاصلی ذکر شدنی در تاریخ، از قدس باز خواهد گشت.

### خوش‌بینی؟!؟

بی‌تردید، چنان پیش‌بینی، از بی آمده‌های سفر سادات، حاکی از خوش‌بینی مردمان حساب نمی‌توانست بیاید. چرا که هیچ‌کس نمی‌توانست باور داشته باشد که سادات پیش از محاسبه‌ی نتایج قمار سیاسی خویش بدان دست‌زده باشد. چرا که بخطر انداختن دست مایه‌هایی که وی جهت ارتکاب این قمار بزرگ سیاسی بخطرشان می‌انداخت بسودن محاسبه‌ی نتایج احتمالی دست کم، عاقلانه نمی‌نمود؛ دست مایه‌ی «شناسنامه‌ی اسرائیل» ولو بطور

### فسمنی و غیر صریح، چرا که

اعراب، بویژه فلسطینیان، از دیرباز در این زمینه سخت پارتیکه‌گانه امتناع داشته‌اند، دیگر این که با این حرکت یعنی آن شناسایی، سفر یاد شده و دست آخر صلح «احتشالی» - و یا در شرایط کنونی نشدنی - مصر بین کشورهای عربی قک وقتها باقی میماند.

اما بی‌تردید آن چه در آن میان به‌سود سادات می‌توانست بود، آن که وی با عمل خویش «مظلومیت» خود را بیش از پیش بر رخ جهانیان کشید، مظلومیت مردمی که مدتهاست از سوی مردم دیگری مورد ظلم‌اند، با ایشان حمله میشود، سرزمینشان را می‌گیرند، مردانشان را زندانی می‌کنند و دست آخر، برای صلح نیز میخواهند «شرایط» خودشان را تحمیلشان کنند.

سود دیگر سادات نیز در این میان آن می‌توانست باشد که برای همیشه یکی از «آس‌های» به‌ظاهر محتر اسرائیل را از کار بیاندازد. آس این که اسرائیل دائما سعی میکند است بافتکار عمومی جهانیان چنین وانمود کند که وی در مقابل هسایگانی که میخواهند ریر «به‌دربار» بیزنده تنها فاکتور از دفاع با جنگ و دندان است، و سادات با حرکت ماهرانه‌ی خویش دست کم «مظلوم» نمائی، بیاد شده را همیشه از اسرائیل گرفت و جهانیان را بار دیگر با این حقیقت رودررو کرد که اگر در منطقه‌ی خورمیانسه زوری گفته میشود، بی‌شک زور-گویش اعراب نیستند.

### جایزه صلح ؟..

چندین سال پیش از این مؤان بل سارتر در بیانیه‌ی خویش، جایزه‌ی ادبی نوبل را بدان دلیل رد کرد که معتقد بود که جایزه‌ی نوبل، بحث رنگ و بوئی از سیاست غرب دارد، و نه تنها ویژه‌ی مداحان غرب که بازگشتگان از شرق نیز هست. اما با این همه، آن روزها نیز نمی‌شود باور داشت که جایزه‌ی بین‌المللی صلح به کسی داده شود که روزی بسبب قتل عام کودکان و زنان درجهائی

چون دیر یاسین بر سر زبانها افتاده بود، بی‌تردید حرکت هزاران نفری که در «اسلو» برادپیمایی پرداختند، در واقع پاسخ جانانه‌ای بدین جایزه دادن بود و دادن جایزه وسخرانی‌های مربوط بدان پشت دیوارهای بلند يك قلعه‌ی مستحکم - بجای آملی تئاترهای دانشگاه - نشان دهنده‌ی این تواند بود که زوری جایزه‌ی صلح نوبل نیز معتقد نیست که پاپ اعظم و نیز روحانیان مسلمان بتوانند اسال در کوه طور نماز بخوانند.

### ● آفریقای جنوبی و نامی بیا...

● سرانجام صحنه‌سازی انتخاباتی که نتیجه آن از پیش معلوم بود در «نامی» به پایان رسید و حزبی که مورد پشتیبانی و در حقیقت ملعبه دست زمامداران آفریقای جنوبی است باصطلاح به پیروزی رسید. قلا ۵ دولت سازمان ملل در نامی انجام شود تا مردم استعمارزده این کشور بتوانند در باره سرنوشت خود نظر بدهد. سازمان خلق نامی در سواپو به رهبری «سام‌نجوما» این توافق را قبول کرده بود اما رهبران نژادپرست آفریقای جنوبی که بر نامی جنگ انداخته‌اند خود سرانه ان توافق را ناندیده گرفتند و برای تعیین سرنوشت نامی یک انتخابات قلابی به راه انداختند ولی اگر چه این انتخابات با نتیجه دلخواه آفریقای جنوبی پایان رسیده اما مبارزه مردم محروم نامی با برهبری رهبر انقلابی خود سام‌نجوما به پایان نرسیده و بقینا در صحنه نبرد است که سرنوشت نامی با زجر کشیده و مردم محروم آن تعیین خواهد شد.



● سام‌نجوما

## انتخابات : صحنه سازی

● سواپو همچنان مبارزه می‌کند



# مرور...

حسین سرفراز

## فریادها را بشنویم که از حقیقت می گویند...

- داریم تاوان سالهائی را پس می دهیم که مأموران معذور، سهم ملتی را که در تمامی اعصار ارزشهای خود را فریاد میکرد، ذلت و زبونی کردند
- سالهائی که قباح از دزدی و دغلی و نیرنگ و «واسطگی» رفت
- سالهائی هجوم و غارت و تاریکی و زنجیر و مقاطعه کاران هفت خط و پرنده هائی که در قفس مردند...
- سالهائی ویرانی سنتها و ارزشها و رنگ و نیرنگ و تلویزیون رنگی و نشوار ته ماندند فرهنگ استعماری و واردات و واردات و...

بیروح، مرگ پرندهای معصوم را شاهد شدند. سالهائی که درختان استاده مردند. سالهائی هجوم و غارت و چپاول. سالهائی مقاطعه کاران هفت خط. سالهائی تبدیل هزار فامیل به صد فامیل که همه منابع مالی کشور را ارث پدرشان دانستند. سالهائی بر آمدن جوانی از سنگسار و ایجاد مافیای جنایت بر مکافات. سالهائی کامپیوترهای نمایشی؛ کرا به ای... سالهائی احتکار. سالهائی کلمات بوج. گفته های بی پشتوانه. سالهائی عنده در باغ سبز. سالهائی رنگین نامه ها، عریضه های بی محتوا، شعارهای بر رنگ و بر نیرنگ...

و سالهائی دستهای آلوده در دستکش مخملی. سالهائی ویران کردن ارزشها و سنتها. سالهائی حرص و شکمبارگی. سالهائی هجوم به آنچه میراث مردمی بود و آنچه مردمی بود و آنچه مردم میخواستند. سالهائی بند و زنجیر و خنجر. سالهائی مرگ آنچه خوبی بود و سالهائی گریز و انزوا و سکوت آدمهای خوب. سالهائی خاموشی آوازه ها. کشتن لالیها. سالهائی حسابهای جاری انباشته از دلار. و لای کالبرلیا. آبارتمان لندن. سالهائی زن بارگی در بزهای دنج دود و دورویی. سالهائی محسو گشترارها و کوچ روستائی سرگردان براسفالت تیره خیابانها، سالهائی روستاهای متروک. کارخانه های مونتاز، شهرکهای قلابی، سالهائی بلیت بخت آزمائی و امیدهای واهی روزهای چهارشنبه. سالهائی قفس آبارتمانی و انزوای بر امید و جان سختی و قسط و دلبره کاستی در رزق و روزی بخور و نیر. سالهائی بغض و بغض و خشم فروخورده و

## ... و متبرک باد نام تو...

نالهایی که از تپیدنهای دل خون شده این مردم برخاست. اینک فریاد شده است و ما طنین این فریاد یکپارچه را داریم میشنوم. فریادی که از حقیقت می گوید: حقیقت مردمی و حقیقت ظلم و فساد که بر این مردم و بر این ملت روا داشتند. فریادها از سالهائی می گویند که هر ناله ای در نطقه خفه میشد و هر حرکتی که بخاطر ایران و مردم ایران بود نیست و نابودش میکردند و اینک ایران دازد تاوان آن سالها را پس میدهد که مأموران معذور بر اساس يك توطئه از پیش تعیین شده سهم ملتی که بیداری و ارزشهای خود را در اعصار و دورانها فریاد کرده بود، ذلت و زبونی کردند.

فریادها از سالهائی می گویند که نمایش جای واقعیتها را گرفت، سالهائی ریاست و تصمیم گیری فرومایگان. سالهائی فالتزی پپ و ارکیده و عضا و نکبت. سالهائی مردان کوچک و مسئولیت های بزرگ. سالهائی که قباح از دزدی و دغلی و نیرنگ و «واسطگی» رفت، سالهائی که گلها پژمردند و قفس های سرد و

دستپائی که بذر فساد را در هر تکه از این سرزمین می رسیدند. سالهائی بی کتابی. سالهائی رواج شبه فرهنگ. سالهائی وزیران کت سه جاکتی از بنک دنیا آمده سالهائی دزدیدن هویتها. سالهائی عطر و کراوات و کله های بولک و انگشتری های الماس و «قجه کی» پالتوهای مینت و جاگوارهای افسانه ای و سالهائی واردات و واردات... واردات، برنج امریکایی، موز آفریقائی، برتقال «جافایی»، نارنگی و پیاز پاکستانی، مرغ و تخم مرغ اردوئی، گوشت استرالیائی، کلفت های فیلیپینی ویزشک هندی و پرستار تایلندی و عمنشار امریکائی و... سالهائی تلویزیون رنگی بی محتوا و نشخوار ته ماندند فرهنگ استعماری غرب و هجوم فرهنگ استعماری غرب. سالهائی بی خبری و خبرهای قالبی، سالهائی بند و اسارت و دستپائی بسته و سالهائی که سنگ را بستند و سنگ را رها کردند. سالهائی بیمه قلابی و سمنارهای قلابی و سفرها و هزینه سفرها و سالهائی که اعتقاد و ایمان را بر سر بازارها به حراج گذاشتند. سالهائی فنون و چهره های سرخابی و بود و ضیافت و رختخواب و پالین تبه و سالهائی که معنویت بی مشتری ترین گالاهای شد و سالهائی خشمهای فروخورده و بغض های در شکله مانده. سالهائی غذائی غرور و کشتن غرور. سالهائی اندوه تاریکی، غم، مصیبت و سالهائی که خورشید در سایه بود و غنچه ها پژمردند و لنگد مال کرد و دروغ جای حقیقت را گرفت و روشنائی محو شد و خوبی به کار نیامد و مهربانی به چیزی خریدند و دستی یاور دستی نبود و سکوت سایه گسترد و دیوارها و زنجیرها واقعیت تلخ زمانه شدند و صدائی به صدائی نرسید و دلها در سینه تپید و تپیدنها ناله شد و ناله ها فریاد و جگوشی فرا دارید که فریادها را میشنوم... و فریادها از حقیقت می گویند. از حقیقت روشنائی و شکوه رهایی و از سالهائی که تاریکی بود و ظلمت بود و جور بود و فساد بود و تلخی و ناامیدی بود و امید که اینک با طلوع فریادها و نامی که بر آمده است. و بر زبانها جاری است... برمی آید و جوانه میرند.

و متبرک باد نام تو....



نگاه سه...

اینکه می آید و آمده است، نه نسیم، که طوفان است و اینکه آمده است رسول بیداری است و پیام آور نور و رهائی و رها شده ایم و صدایمان به پرواز درآمده است و طینتش را زیر بلندای این آسمان پاک بشویم و برویم به پیشواز، برویم و به همه ی انسانها پیام بفرستیم که ایران بیداری اش را صلا می دهد...

«سین»



۴۰۰ متری محقر خانم سناتور!!

اردشیر لارودی

دو زبیکه در مجلس سنا، سناتور محترم و عزیز همگان، خانم مصاحب الملوك «اشتهاء شو»، این يك اسم جعلی نیست اول بار در همان روز، جناب نخست وزیر از خانم سناتور با چنین عنوانی یاد کرد و ما هم بنا بر زیر تبعیت می کنیم چرا که کلام بزرگان بزرگ کلامهاست و نیز واجب برای تکرار» در جهت رفع اتهامی که برابسر لیست منتشره از سوی کارکنان بانک مرکزی بایشان وارد آمده - مسئله ارز به خارج منتقل کردن - گفت که در يك خانه حقیر چهارصد متری زندگی می کند. من و خواهر و برادر و تمام دوستان و آشنایانم را غرق در حیرت کرد.

آخر هیچکدام ما، خانه چهارصد متری را کوچک و حقیر نمی دانستیم و نمی پنداشتیم ما که در خانه های هفتاد متری وهشتاد متری و حداکثر صد متری زندگی می کنیم، ما که می دانیم در نقاط مختلف شهر خانه های کوچکتر

از این نیز هست، لذا برایمان مشکل بود که بپذیریم خانه ای با چهارصد متر مربع زیر بنا محقر است، و اصلا برایمان باور کردنی نبود که امکان داشته باشد با حقوق سناتوری بشود زندگی محقر داشت.

این بود تا اینکه اولاً دادستان جدید تهران اعلام کرد تمام آنها که نامشان در آن لیست مذکور آمده است ممنوع الخروج از کشور شده اند. و این ما را يك ضرب المثل معروفی انداخت که می گوید: «تا نباشد چیزها، دادستان جدید نکوید چیز نی». سپس این بدقلبیزن ناجورگذارم به شمال تهران، یا بهتر بگویم به شیرازات افتاد

هدف راه پیمایی در دامنه توجال بود و متلا کوه نوردی آماتوری. اما پیش از رسیدن باین هدف متوجه شدم که خانم مصاحب الملوك، بر پیراه نگفته است، به حق او می تواند در يك خانه چهارصد متری محقر زندگی کند. آخر شما هم باید از طریق مثلاً «ولنجک» راهی توجال شوید تا بدانند که چهارصد متری حقیر و کوچک یعنی چه. و اینجاست که به یقین قبول خواهید کرد، در شرایطی آنچه که برای گروهی نهایت آرزوست برای گروهی دیگر کمترین خواست هم بشمار نمی رود. و آنگاه شاید شما هم بگوئید که: گریه شیر است در گرفتن موش ليك موش است در مصاف پلنگ یعنی، معنای این را دیگر خودتان پیدا کنید.

حسن استقبال

پهروز تورانی

در دوران بخور بخور و لغت و لیس، یکی از آن عزیزهای بی جهت در یکی از سازمانهای هنری مسوول خرید فیلم شده بود و وظیفه اش این بود که به اطراف و اکناف عالم سفر کند و شاهکارهای هنری را برای نمایش در ایران خریداری کند.

ایشان در یکی از جلساتی که در اطاق دربسته با اتفاق مقامات مسوول تشکیل شده بود به يك مقام از خودش بالاتر گفت:

« قربان بعضی از این شاهکارها، خیلی شاهکار هستند. اگر اجازه بفرمائید از هر کدام دو نسخه بخریم!»

اما از این جالبتر این بود که این پیشنهاد با حسن استقبال مواجه شد و پذیرفته گردید.

به همه اجازه بدهیم حرفشان را بزنند

«من مسلمانم و حاضر م حرف همه گروهها را بشنوم...» این کلامی است، از آقا، یا خانمی که طی نامه ای طولانی، با من، از آزادی گفته است و آزادگی...

این خانم، یا آقا یا اعضای «سی، دانشجو» در کمال متانت به نامه آقای آل هاشمی درباره صفر قهرمانی، که هفته گذشته چاپ شد، پاسخ گفته است. او می نویسد:

«من مسلمانم، درست مثل آقای آل هاشمی، و بسیاری دیگر چون من مسلمان اند. و ممکن است صفر نباشد، ولی آیا در جهان، این فقط قهرمانیان است که احتمالاً مسلمان نیست؟»

«سی، دانشجو»، در جایی دیگر در نامه اش اظهار داشته است: «به اعلامه حقوق بشر توجه کنید. در آن آمده است: هر کس با هر اندیشه، حتی آزادی بیان و قلم ندارد... آیا این از نظر شما نادرست است؟ یا حداقل از نظر آقای آل هاشمی، کلام غلطی است؟ تصور نمی کنم شما و آقای آل هاشمی، چنین تصور کنید!»

- به خواننده آزاده، «سی - دانشجو» اطمینان می دهم همه ی مصلحان و آزادگان جهان، کلامی جز این نمی گویند و من نیز پیرو آزادگانم و آزاداندیشان. و درست به همین دلیل است که نامه آقای «آل هاشمی» را چاپ کردیم، چرا که این اعتقاد شخص ایشان بود، و نیز محترم. همانگونه که عقیده ی شما برای ما محترم است.

«سر دبیر»



اختاپوط یا اختاپوس؟

حسن فرامری

در يك آگهی سینمایی دیدم که نام «اختاپوط» آن حیوان وحشتناکی که با چنگالهایش شایگران و انواع و اقسام ماهیها را به چنگ می اندازد، «اختاپوس» نوشته اند. اول تصور کردم فقط نام را اشتباه ذکر کرده اند. بعد دیدم شرح فیلم را در روزنامه ها باز «اختاپوس» نوشته اند.

افلا اثر مثبت تلویزیون را دیدیم که از يك سریال تلویزیونی، نامش آنقدر باقی می ماند که بعدها مورد استفاده قرار می گیرد، ولو به غلط!

اعلام مخالفت

برهان امامی

همزمان با موضع گیری احزاب و شخصیتها آقای حسین سرفراز صاحب امتیاز و مدیر مجله ما هم موضع خود را بعنوان مخالف مشخص کرد.

ناظران سیاسی در این مورد که ایشان با چه چیزی مخالف است اظهار داشتند که نامبرده بطور حتم، قاطع و مستند با نقطههایی که معمولاً در انتهای جملات گذاشته می شود مخالف است. این ناظران، مقاله هفته پیش ایشان را تحت عنوان «مسرو» بعنوان مثال ذکر کرده اند که در این مقاله از سطر بیست و دوم ستون دوم تا نقطه انتهای ستون سوم با منتهای يك نقطه که آنهم اشتباه چاپی است (!) با جدیت بسیار از بروی کاغذ آوردن هر گونه نقطه از نوع فوق الذکر اکیداً احتراز شده است:

همین ناظران عقیده دارند، اگر ده مدیر و ده صاحب امتیاز و ده نویسنده هم دور هم جمع می شدند و میخواستند چنین کاری را از بروی عمد و قصد انجام دهند، حاشا که از عهده بر نمی آمدند! موفقیت ایشان و ده مدیر و ده صاحب امتیاز و ده نویسنده دیگر را از شناوند متعال خواستاریم.





● ریاضی آلت فعل



● بنی احمد: استیضاح... استیضاح...

# راه حل سیاسی. بله! راه حل نظامی یا چریکی، نه!

- اگر از این «معتبر» نتوانیم به سلامت عبور کنیم باید منتظر یک فاجعه باشیم...
- بورژوازی ملی، روحانیت، روشنفکران و همه اقشار و طبقات مردم، دقیقاً در متن انقلاب قرار گرفته اند
- باید عوامل هویدایی را به اتهام «مقدمین علیه امنیت کشور» به محاکمه کشید
- ریاضی آلت فعل دولتها بود نه رئیس مجلس!

قوه مجریه در سالهای اخیر را در بوجود آوردن اوضاع فعلی از زیانی کنیم سهم ریاضی در این تقسیم بندی بیش از دیگران است چرا که او در مقابل دولت هویدا و دولتهای بعد از او، آنچنان کرنشی داشت که هیچ بنده زرخیزی در مقابل اربابش، این کرنش را ندارد، همین کرنشها بود که مجلس و پارلمان ایران را بی اعتبار ساخت و بصورت آلت فعل دولتها در آورد. سپس ریاضی در اقتضای روسای کمیسیونها هم گوش فرمان «تحت وزیری» بود در دوره ریاست او، حتی ابتدایی ترین سنتهای پارلمانی مثلاً محکومت عده رعایت نمیشد و بهین دلیل هم بسیاری از قوانین در مجلس بدون آنکه اکثریت به آن رای داده باشند، فقط به ادعای رئیس مجلس «مورد تصویب» قرار گرفته است.

در اینمورد بارها به ریاضی اعتراض شده است ولی او مدعی بود که اکثریت با تصویب لوائح موافق هستند ولی از جا بلند نمیشوند و من هم که نمیتوانم آنها را به زور از روی صندلی بلند کنم، مجموع اینها موجب شد که لوائحی خلاف مقررات قانون اساسی مثل لایحه انتخابات در مجلس مطرح شود.

## انقلاب کمپلکسی

یک مرد سیاسی تنها در محدوده شغلی خود، محدود نمیشود که میتواند در تمام زمینه های سیاسی و اجتماعی صاحب نظر باشد مخصوصاً سیاستمداری که نماینده مجلس باشد، روزنامه نویس باشد، حقوقدان و وکیل دادگستری هم باشد و با همه طبقات مردم هم تماس داشته

آن بوده ام که حق المشاوره من حتی به میزان یک سدوم درآمد یک روز سالارجات از سهمیه گوشت و نظایر آن هم نمیرسد.

## از بهارستان تا وزارت اطلاعات

### ● علیه وزیر اطلاعات و جهاتگردی استیضاح کرده اید، چرا!

نمایندگان اقلیت مدارک مطمئنی در دست دارند که حکایت میکنند پس از آنکه بهره مند «سئوال مقتضی» خود را عنوان کرد، بلافاصله متن این سئوال به وسیله خیرگزاری پارس بعنوان اعلام جرم، منعکس شد.

و من ناچار شدم در پنج فقره علیه وزیر اطلاعات و جهاتگردی استیضاح کنم، فقره ششم استیضاح من هم درباره اعلامیه کذابی است که به حضرت آیت الله العظمی قمی نسبت داده شده و در نتیجه حوادث ناگوار مشهد را بوجود آوردند.

اما عجیبتر آنکه در همانروز، برای اولین بار سه استیضاح علیه دولت مطرح شد که رادویو و تلویزیون بهیچوجه آنها را مطرح نکردند در حالیکه مطمئن هستیم که مردم به هر قیمت شده، این اخبار را بدست می آورند.

## قوه مجریه

● پرسیدم این روزها، مردم از این مجلس دلخوشی ندارند مخصوصاً اینکه عبدالله ریاضی رئیس سابق مجلس را یکی از عوامل قوه مجریه میدانند. نظر شما چیست؟  
- اولین نماینده مخالف دولت در مجلس فعلی با قاطعیت گفت: اگر مسئولیت عوامل

احمد بنی احمد، یکی از جنجالی ترین و بهر روایتن نمایندگان مجلس شورای ملی از طرف دومیه نیز از همقطاران او مورد اتهام قرار گرفت که گویا «قطعه زمینی را در چهل کیلومتری تبریز که از طرف وزارت تعاون و امور روستاها ملی شده بود، غصب کرده یا آنکه از شرکت آیدم که ظاهراً یک شرکت نیمه دولتی است بعنوان مشاور حقوقی استخدام شده و تلفن شماره ۳۰۳۰۶۲ شرکت را بعنوان یک تلفن شخصی مورد استفاده قرار داده است».

این اتهام، در چنین روزهایی که احمد بنی احمد اگر یک حادثه نباشد، حداقل بحث انگیز هست. بهمین دلیل، برای آنکه قضایا روشن شود، به دیدار احمد بنی احمد، این سرشناس ترین چهره مخالفان رفتیم.

نماینده مردم تبریز، مثل همیشه شمرده و مطمئن پاسخ میدهد که داین اتهام تازه ای نیست، چرا که از مدتی قبل مخالفان من، دست به حمله شدیدی زده و مرتباً اعلامیه ها و بیانیتهای مختلفی علیه من منتشر میسازند.

بدنبال این حملات، سالارجات هم که دست کمی از آنها ندارد. در اینمورد سئوالی را مطرح کرده بود اما چون بعقل دخالت در کشتار بی رحمانه مردم پاوه تحت تعقیب قرار گرفته است و کمیسیون دادگستری مجلس از او سلب مصوبیت کرده. در نتیجه حرف های او، اعتباری ندارد. و نوشته اش را بدست دوست همشکری خود بهره مند سپرده تا به آن رنگ دملی بدهد.

اما عجیبتر اینکه سئوال آقای بهره مند در فاصله مجلس شورایی قایمگاه تلویزیون تغییر شکل داده است و بصورت «اعلام جرم» درآمده است، در حالیکه هیچ نماینده ای نمیتواند علیه نماینده دیگری اعلام جرم کند.

## زمین

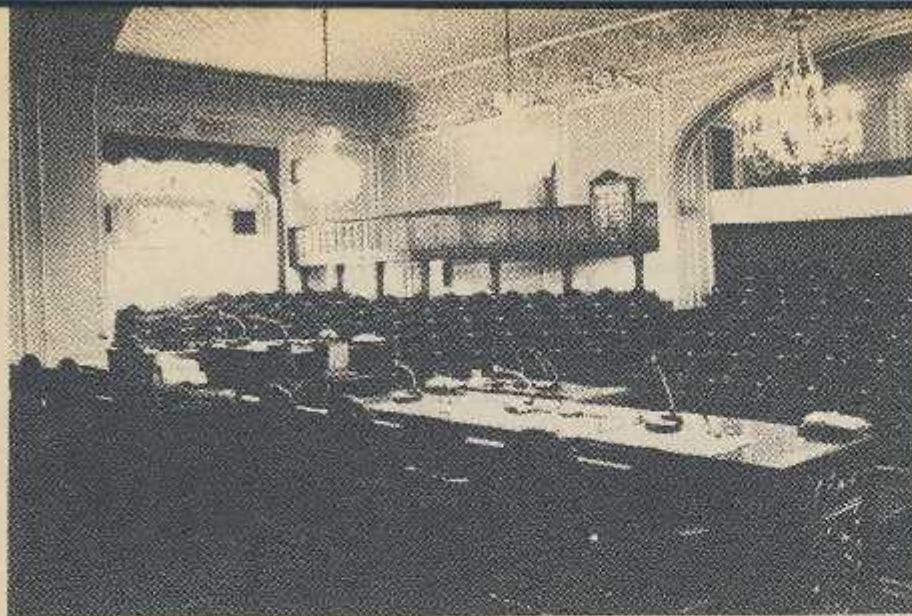
### ● درباره زمین چه میگویند؟

- برخلاف آنچه که سالارجات و حامیان دولتی او مدعی شده اند، این زمین را دهسال قبل بموجب سند رسمی خریداری کرده بودم که بعداً آن را با صرف هزینه زیادی بصورت یک باغ مشجر تراوردم. این زمین به هیچوجه «ملی» نشده بود و رای کمیسیون ماده ۵۶ در سال ۱۳۵۱ بهترین مدرک و سندی است که ادعاهای سالارجات و بهره منده را غیر واقعی نشان میدهد اما موقعی که درصدد فروش و معامله زمین برآمدم، معلوم شد که سازمان آب و برق آذربایجان روی آن بنجه انداخته و بعنوان اینکه در طرح آبرسانی تبریز قرار گرفته است دستور داده اند که از معامله آن خودداری شود، موقعی که سازمان آب با اعتراض من روبرو شد، پیشنهاد خرید داد و در نتیجه کارشناس سازمان برنامه هم بدون اطلاع و حضور من از زمین مذکور بازدید و قیمت آنرا براساس یک هشتم قیمت واقعی برآورد کرد. اما در مورد شرکت آیدم هم اضافه کنم

که این شرکت یک واحد صنعتی بخش خصوصی است که ۲۲٫۵ درصد سرمایه آن متعلق به شرکت خاور و ۲۲٫۵ درصد دیگر به شرکت ایران ناسیونال و ۳۰ درصد به دایملر بنز آلمان و ۲۵ درصد بقیه هم به بانک توسعه تعلق دارد. بنابراین شرکت آیدم بهیچوجه یک شرکت دولتی یا وابسته به دولت نیست و علاوه بر آن من از سال ۱۳۴۸ تا اسفند ۱۳۵۶ مشاور حقوقی

روزنامه





● مجلس... خودتودانی چه بگوئیم من از این...

# مجلس فرمایشی فعلی و...!!

● مجلسی که در موارد متعدد چشم بر اقدامات خلاف قانون اساسی دولتها بسته است، یقیناً فاقد پایگاه مردمی است

\* از کار انداختن قوه مقننه و درآوردن مجلس بصورت ارگانی که مسیر حرکت آن در جهت تأیید بی قانونیها و خلافکاریها بود و بی تفاوتی آن و سکوت تلخ آن در برابر آنچه در کشور می گذشت. ضربه ای مهلک و ویرانگر بر پیکر دیمکراسی و نظام مردم سالاری در ایران بود. وقتی دلاوران و مبارزان صدر مشروطیت خون گرمی خویش را نثار کردند که درخت مشروطیت به بار و ثمر بنشیند، هدفی جز براندازی استبداد و جانفشین کردن اراده ملی بر تصمیم گیریها نداشتند. اما آنها که میدانستند اگر مجلس واقعی و برآمده از رای و نظر مردم هسته اصلی تجلی اراده عمومی باشد جانی برای خودکامگی آنها نیست، از همان سالهای اولیه آغاز نظام مشروطه، حمله خود را متوجه مجلس و قوه مقننه کردند و این پایگاه مردمی را از خصلت و خصیصه اصلی خود تهی ساختند و چنین بود که مجلس های فرمایشی یکی از پس از دیگری بوجود آمد و پارلمان بصورت مهری لاستیکی درآمد که بر پای لوایح دولتی زده میشد تا ظاهراً شکل قانونی کارها درست باشد و در یک کلام مجلس فعلی نیز با همین خصلت و خصوصیت تشکیل شده است. مجلسی که به لایحه عوارض گذرنامه رای داد و به دولت تو دهنی نژد که چرا قبل از تصویب این لایحه شروع به اخذ عوارض از مردم کرده است و مجلسی که چشم بر این اقدام آشکار خلاف قانون اساسی بست؛ مجلسی که اجازه داد همه کاره دولت باشد و خود هیچکاره طبیعی است که فاقد پایگاه مردمی است و طبیعی است که نمایندگان آن و یا حداقل اکثریت نمایندگان آن نمی توانند ادعا کنند که نمایندنده واقعی مردم هستند و امانت دار آنها و بهمین ملاحظه هم هست که این فکر بوجود می آید که انتخاباتی که منجر به گزینش چنین وکیلانی شده از اصالت و ارزش بهره ای نداشته است. اما چگونه و چگونه؟ این را حتماً مردم حوزه های انتخابیه و کسانی که از نزدیک شاهد بوده اند که این نمایندگان را با چه کیفیتی انتخابشان کرده اند بهتر می دانند و نیز از سوابق کسانی که بعنوان نماینده آنها به پارلمان راه یافته اند بهتر آگاهی دارند. و مجله «چون» برای اینکه عرصه ای فراهم آورد تا مردم درباره مجلس فعلی و نمایندگان آن اظهار نظر کنند. فرصت لازم را در اختیار عموم مردم در سراسر کشور قرار می دهد تا هرکس از خلافکاریهایی که منجر به انتخاب چنین نمایندگانی شده آگاهی دارد برای ما بنویسد تا آنرا منعکس کنیم و نیز از سوابق این نمایندگان که شایستگی و صلاحیت آنها را مورد تردید قرار می دهد. ما با امانت مطالب مستندی را که در این زمینه یدست ما میرسد منتشر خواهیم کرد و امیدواریم بتوانیم از این طریق قدمی در راه روشن شدن واقعیت های تلخ که بنوبه ای خود متشاء عدم رضایتها و خشم عمومی است، برداشته باشیم.

باشد. بنابراین نظر او را درباره قوم مبارزه و انقلاب جوامع مختلف کشورمان را مشوار کردم. بنی احمد پاسخدهاد که «مبارزه مردم» امروز در شکلی قرار گرفته که همه گروهها و طبقات اجتماعی را دقیقاً در «من» قرار داده است چون انقلاب بمعنای اینکه انحصاراً به طبقه خاصی از طبقات اجتماعی تعلق داشته باشد خارج شده و حالت «عام» پیدا کرده است. این انقلاب را باید نوعی «انقلاب کمینکسی» دانست که در آن شان انسان و حقوق انسان انکار شده است.

در این انقلاب، بورژوازی ملی بزرگترین سهم را دارد. روحانیت در صف مقدم آن دیده میشود و گروه روشنفکران و بازاریها هم در آن فعالانه مشارکت پیدا کرده اند. بگذارید مثالی بزیم کارمند بانک مرکزی که به طبیعت قریب شغلی اش از دیسیپلین و انضباط خاصی پیروی میکند حالا بصورت یکی از عوامل محرکه انقلاب درآمده است. لیستی که آنها درباره خروج آرز منتشر کردند اگرچه ممکن است احتمالاً اشتباهاتی هم داشته باشد اما به اندازه همه اعلامیه ها و بیانیه های احزاب و دستجات مختلف، منبای مراجع روحانیت، تأثیر داشته است.

ارائه راه حل سیاسی یافاجعه، کدام یک؟

## ● چه باید کرد؟

— من معتقدم که فقط یک راه حل سیاسی میتواند گروه کور این مشکلات را باز کند، چون راه حل مشکلات ما و جوامع نظیر جامعه ما، راه حل نظامی یا چریکی نمیتواند باشد؟ اگر در بعضی از «توقه دنیا، نظامی ها، احتمالاً توانسته اند، خدمتی انجام داده باشند، بخاطر آن نیست که لباس نظامی داشته اند، بلکه اینها، افرادی بوده اند که دانش سیاسی شان بر دانش نظامی شان تفوق داشته و آنرا تحت الشعاع قرار داده است.

شازل در یک نظامی کاملاً دست راستی بود، اما وقتی که در آخرین رفتارم، نصبت درصد آراء را بدست آورد بلافاصله استعفا کرد و گفت نصبت در صدا کثرت برای حل مشکلات جامعه و حکومت کردن کفایت نمیکند. بنظر من، عناصر تشکیل دهنده یک دولت در شرایط فعلی باید خصوصیات چشمگیری داشته باشند، اینکه با مردم ما بیوند فکری داشته باشد، به حقانیت انقلاب ما ایمان داشته باشد. به نقش رهبری مذهب در انقلاب فعلی معتقد باشد و در فساد مالی و سیاسی ۲۵ سال اخیر هم مطلقاً شریک نباشد.

این دولت باید از همان آغاز، خواستهای مردم را دریابد و یک سلسله کارهای انقلابی انجام دهد. دولت آینده باید افرادی را که بازدانست کرده اند و همکاران آنها را فوراً به مجازات برساند.

برای این کارها و تعقیب آنها، بقدر کافی قانون داریم از جمله آنها را میتوانیم به اقدام «مقدمین علیه امنیت کشور» به محاکمه بکشانیم. معذرتاً، این یک راه حل قطعی و نهایی نخواهد بود، راه حلی است که میتواند ما را از این «معبره خطرناکی که دچار شده ایم، عبور دهد در غیر اینصورت باید منتظر فاجعه بود، چون مردم ما در شرایط فعلی بهیچوجه ارائه راه حل های میناه روی را باور ندارند. مردم منتظر قاطعیت و شدت عمل هستند.

مردم سراسر کشور را به اظهار نظر درباره مجلس فعلی و نمایندگان آن فرا میخوانیم



ناسوگا... عاشورا... اللہ







# آلبوم...

## راه پیمایی عظیم... ایران، چنین تظاهرات ملی را بیاد ندارد...

● آنها که قلبشان برای ایران می تپد و ایران را دوست می دارند، بی دروغ و بی تقاب، حقایق را می گویند...

هیجان بود. نیروی مردمی بود، بی دروغ، بی تقاب، بی هیچ اندیشه ای که حتی بسوی از نادرستی برده باشد.  
هیجان بود و مرد و زن جوان و پیر...  
هیجان بود و نوجوانان و کوه کانی که قلبشان برای ایران می تپید.  
هیجان بود و ایمان و اعتقاد... اعتقاد به خداوند و ایمان به آزادی های انسانی.  
تاسوعا و عاشورا، غوغایی بود، غوغا و «هیجان» تاسوعا و عاشورا را میوز می کنیم.

### آمار

راه پیمایی عظیم تاسوعا و عاشورا را، هر کس و هر خیرگزادی و هر وسیله ارتباط جمعی، از دیدگاه خود و براساس برداشتهای و حسیها، و شاید هم ارتباطها، به نوعی تصویر کرده بودند و هر کدام آماری ارائه دادند، که احتمالا، اساس آن، همان برداشتهای گزارشگران بوده است.  
«وادیری بی بی، بی بی» شبه تاسوعا اعلام داشت:  
- فردا در تهران یک میلیون نفر بهرام پیمایی می بردارند.  
روز تاسوعا اعلام داشت:  
- امروز در تهران بیش از یک میلیون نفر راه پیمایی کردند.  
لطفا ورق بزنید

«دانشجو، مجاهد سهادت مبارک» این شعار ۲ میلیون آزادهی تهرانی بود که سه روز تاسوعا، میله های سبز دانشگاه تهران را، بخود لرزاند و فواره های خاموش حوض های محیط مقدس راه گزیدند.

تاسوعا و عاشورا، روز همسنگری های مردمی بود، روز راه پیمایی عظیمی که ایران، تا آن زمان، عظمتش را، نظمش را، همدلی راه پیمانش را، و صداقت آنان را، بخون ندیده است.

ایران بیگ ندارد، صدا و صدا هزار آدم، مسیری طولانی را طی کنند، بر آنکه حادثه ای پیش آید.

شعارهای «حسین راه گزیدیم»، «الله اکبر»، «استقرار آزادی»، «استقلال...»، همراه با قضاویر آیات عظام، دکتر علی شریعتی، دکتر مصدق، مرحوم تختی، شهیدای مجاهد خلق، و آنان که طی ماه های اخیر شهید شده اند، فضای خیابان شاهرخ، اینجا، میدان شهید و خیابان سهرتی را، پر کرده بود.







- بیشتر راهپیمایان که با آنها صحبت کرده‌ایم، اعتقاد داشتند، تعدادشان حدود ۲ میلیون نفر است.

- اسوشیتدپرس تعداد راهپیمایان را حدود ۴۰۰ هزار تن تخمین زد و رادیو مسکو رقم را حدود ۲ میلیون نفر اعلام داشت.

- رادیوی موت کارلو، در بخش عربی عظمت راهپیمایی را بیادماندنی توصیف کرد.

- رادیو تلویزیون ملی ایران، در بخش‌های خبر خود تعداد راهپیمایان را به ۳۰۰ و حداکثر ۴۰۰ هزار نفر اعلام کرد.

این آمار هر کدام درست باشد، و هر کدام نادرست، سهم نیست. بلکه مهم آغاز پیدایی است... پیدایی مردمی که اختناق هویندایی داشت خفه اش می‌کرد.

### نظم

صفتی نبود. صفتی که بشود به عنوان یک نظم، تلقی‌اش کرد. ولی نظم آگاهانه، در بین مردم وجود داشت، به کلام دیگر، البته مردم نمی‌توانست در صفوف منظم جای گیرند، چه در آن صورت باید ابتدای صف تهران پارس می‌بود و انتهای آن، جاده کرج.

فتردیگی گروه‌ها اجتناب‌ناپذیر بود. ولی در عین فتردیگی، گروه‌ها مشخص بودند. و در این گروه‌ها، هسته‌های جنبه‌ی ملی موکلانی دادگستری، جنبی و یاران‌اش (دکتر حاج سید جوادی، اسلام کاطعیه، شمس‌الاحمد و...) می‌احد، آزادی، مجلس و یاران‌اش، پزشکیور

و دیگر بان‌ایرانیست‌ها، استادان دانشگاه، دانشجویان، معلمان، مردم ساده حوت و شمال شهر، همه کلام‌شان، کلام آزادی و عدالت بود.

### شعار و تصاویر

جمعیت شعارهای بسیار، با خود حمل می‌کرد، شعارهای سیاسی، مذهبی و عشق‌دلی. عکس آیات عظام را، تقریباً تمام گروه‌ها حمل می‌کردند، و جز آن، تصاویری از دکتر علی شریعتی، آزادی‌فیل‌اندیش، جهان‌بیلوان، غلامرضا تختی، مرحوم دکتر مصدق و کسانی که طی چند ماه اخیر، جان از دست داده‌اند، در بین جمعیت دیده می‌شد.

### انتظامات

انتظامات و نظم و ترتیب راهپیمایی نامتوجه و عاشورا را مردم خودشان برعهده داشتند.

عده‌یی بر بازوهایشان آرم انتظامات دیده می‌شد و همین‌ها حافظ نظم و آمد و شدها بودند، و اگر خلاف آنچه، قبلاً پیش‌بینی شده بود، روی می‌داد، پلیس‌های مردمی، از ادامه آن جلو می‌گرفتند. آن‌ها در تمام طول مسیر، آنچنانکه لازم بود و به آن‌ها گفته بودند، نظم را حفظ کردند و اجازه ندادند، این بهشت عظیم را، حادثه‌ی سوئی خدشه‌دار کند.

همه چیز آرام و متین بود.

### خبرنگاران

راهپیمایی عاشورا و تاسوعا، بر بوده از خبرنگاران خارجی که هر یک، قلم و کلام، یا دوربین عکاسی و یا فیلم‌برداری درست‌داشتند. آن‌ها می‌گوشیدند، ع حدامکان، با رهبران گروه‌ها، با خانواده‌شبهه و... گفتگو کنند و در آنچه جمعیت، مردم غزاهار و دانشگاهی را که همه رجزوشن اشک بود که آن‌ها که نان آور خانواده‌اشان را، جوان‌اشان را، نوجوان‌اشان را، طی چند ماه اخیر از دست داده‌اند، پیدا می‌کردند و با آنان به گفت‌وگو می‌نایستند.

عکاسان و خبرنگاران داخلی، انگاری برای خودشان و ضبط در آرشیو خصوصی، دوربین به دست گرفته بودند با چیزهایی یادداشت می‌کردند که بیشترشان دست به قلم نمی‌زدند و ...

### زنان

زنانی را که در تظاهرات شرکت جسته بودند، باید به دو گروه تقسیم کرد:

۱- آن‌ها که جانر مشکلی به سر کردند بودند و صفوف منظمی را تشکیل می‌دادند. این صفوف را، حلقه‌یی از جوانان مجاهد، محاصره و محافظت می‌کرد.

شعرهای آنان، چون گروه‌های مردان بود، منتهای آن قسمت که مردان می‌گفتند افزود به تو ای خواهر مجاهد و پاسخ زنان این بود افزود به تو ای برادر مجاهد.



# راه پیمایی عاشورا و تاسوعا: همبستگی میلیونها

ایران بگویند  
بودم



۳- زنانی که با یک روسری و لباس مشکلی و یا حتی بدون آن‌ها، در کنار اعضای خانواده، راه اعتراض می‌نمودند.

## نیروهای انتظامی

روز تاسوعا و عاشورا، تهران دو بخش شده بود. بخشی که مردم در حرکت بودند و بخشی از شمال شرقی و شمال شهر که آمد و شد، به هر شکل‌اش ممنوع بود. بخش منتهی از دانشگاه ملی شروع می‌شد و قسمتی از جاده قدیم شمیران و سلطنت آباد و لویزان را دربر می‌گرفت. و در محاصره نیروهای انتظامی بود. در بخش آزاده، از نیروهای انتظامی، اثری نبود، به هیچ وجه، و هر کس، بین مورد را به کوتاهی تفسیر می‌کرد و برای آن دلایلی بر می‌شمارد.

## ممنوعیت عزاداری

دولت و حکومت نظامی، از پیش اعلام داشته بودند، برای مراسم و مجالس عزاداری باید با اجازه حکومت نظامی صورت گیرد. ولی روزهای تاسوعا و عاشورا، از این قاعده جدا شد و دولت برای آنکه مشکلی پیش نیاید، نیرو-هایش را از خیابان‌های نقاط آزاد، بران برد.

## صف

تهران از روزهای پیش از محرم تا همین لحظه که این گزارش تنظیم می‌شود، شاهد

صف‌های طولانی، برای رفع نیازهای اولیه، بوده است.

این صف‌ها را نگاه می‌کنیم:

● صف نفت - صفی که عجیب می‌نمود، طولانی، آکبج و خسته. با مردمی که هر یک، یک ظرفی پلاستیکی بدست داشتند. کارگران صنعت نفت، از این پیش‌تر اعلام داشته بودند، برای مصرف داخلی، انرژی تولید خواهد کرد ولی انگیزی یا اعلامیه از سوی آنان صادر نشده بود، و با مشکل دیگری برایشان، پیش آمده است. چرا که امروز ایران دچار کمبود نفتی است تا آنجا، که رئیس دولت اظهار می‌دارد، برای مصرف بومیه، نفت سفید، از خارج خریداری است.

● صف نان - این صف روزهای اول غیرطبیعی نظر می‌آمد، ولی بعد و به تدریج به حالت عادی بازگشت.

● صف بنزین - اتومبیل‌ها، جلو هر پمپ بنزین، صف‌های طولانی را تشکیل می‌دادند. صف‌هایی که گاه تا چند کیلومتر ادامه داشتند. هر جایگاه، از پمپ‌های متعددی، یک یا دو پمپ گاز می‌گرفت و بنزین گریه خراب نبودند، ولی مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند... جایگاه‌های فروش بنزین در روزهای صف، وسیله مأموران حکومت نظامی حفاظت و نگاه‌داره می‌شد.

● گاز - مردم برای اقتباس یک کپسول گاز، طی چند هفته اخیر، به هر دری زده‌اند، برای خیلی‌ها، همه درها بسته بوده است و برای عده‌ای معبود، یعنی درها، باز...

● گوشت و...

## شعارها

- چند شعار را مرور می‌کنیم:
- هر کس حق دارد، برقراری نظامی را نخواهد که حقوق بشری را قایلین می‌کند.
- سلام بر خمینی، درود بر دکتر مصدق ... و شهید قلب تاریخ است ...
- شهادت دعوتی است به همه عصرها و نسل‌ها.
- چین، شوروی، آمریکا، دشمنان خلق ما.
- روحانی و دانشجو، پیوندان مبارک - درود به یزادران شهید همه شهرهای ایران.
- دشمن ظالم و یار مظلوم باشیم.
- الله اکبر، خمینی رهبر
- بولها را از بانکهای خارجی خزانه حاکمیت برگردانید و اقتصاد ایران را نجات دهید...
- شهادت حرکتی است در گریز از پوسیدگی...
- انتقادیهای مجالس محرم از درون مساجد به پشت‌بامها منتقل شده است...
- سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن.
- مردم به ما ملحق شوید، شهید راه حق شوید.
- لغو کامل سانسور و برقراری آزادی مطبوعات (این شعار وسیله یک روزنامه‌نگار، در صف جشن‌ها، حمل می‌شد).



کائنات فساد حکومت ۱۳ ساله  
هویدائی چگونه بوجود آمد؟



● هویدا: امام‌قادی که با خونریزی و نمایش ۱۳ ساله همه‌ی بنیادها را درهم ریخت

# هدف شوم دار و دسته «منصور» هویدا: «منع مد

را به ریاست انتخاب کرد و برای کار آماده شد (پیدا کردن آدمی مثل مهندس ریاضی برای تکیه‌زدن برصندلی مؤمن الملك خودآشاهکار- هاست. زیرا کسانی که در تدارک بودند که نمایشنامه نخست وزیر منصور را به صحنه بیاورند مدتها برای پیدا کردن فردی که از هر جهت مطیع باشد و شکل و شمایل گولزنده‌های هم داشته باشد، به جستجو پرداختند و سرانجام با راهنمایی شریف امامی و همچنین مهندس روحانی مهندس ریاضی استاد و رئیس دانشکده فنی را مناسب دیدند و بعد از اینکه بعنوان وکیل اول تهران به مجلس وقت در اجرای ستاریو فکیت‌بار سالهای «منصور» هویدائی او هم به ریاست مجلس رسید) و براساس سنت

حضور این گروه ناشناس و اینهمه مهندس و مامور کشاورزی را در مجلس توجیه کند و ظاهراً استدلال این بود که چون برای انجام اصلاحات ارضی از طرف این ماموران زحمت زیاد کشیده شده است حالا پاداش خود را می‌گیرند. و گفتنی اینکه دخالت ماموران اصلاحات ارضی و بعدها شرکت‌های تعاونی روستائی در انتخابات و صندوق‌سازی که در زمان کیابویی حزب ایران نوین به اوج رسید از همین ایام شروع شد. این نقش ضد مردمی و ضد آزادی به هنگام برگزاری انتخابات در شهرها نیز بعهده اتاقهای اصناف و همچنین سازمان اصطلاح کارگران سپرده شده بود و آنها که حوادث و رویدادهای سیاسی این سالهای تلخ و تاریک را بخاطر دارند. بیاد می‌آورند که هویداهمشه از اتاقهای اصناف و پیشه‌وران گرد آمده در آن و همچنین سازمان کارگران بعنوان دوبازوی انقلاب یاد می‌کرد. اما این دوبازوی انقلاب تنها هدفی که داشتند هنگام انتخابات و گرفتن کارت الکتروال و پر کردن صندوقها، به نایبی می‌گذاشتند آنها بصورت منحرفانه‌ای که نمونه آنرا در انتخابات دوره بیست و دوم و سوم تهران دیدیم که تعداد آرای وکیل اول تهران بدون بک‌رای کم و زیاد با آرای وکیل آخر تهران برابر بود و همین فورمول زشت که در نیک نگاه طشت رسوائی برگزارکنندگان انتخابات را از سر پام فرو می‌انداخت و قلابی بودن آنرا نشان می‌داد. در مراکز استانها و شهرستانهای چند و کیلی نیز به اجرا درمی‌آمد. اما داروسته «منصور - هویدا» و بطور کلی داروسته حزب ایران نوین بدون اینکه هیچ شرمی در برابر ملت داشته باشند، ظاهراً مملکت را، ارت ابر خود دانسته و بی‌هیچ ترس و واخه به اعمال ننگین و رفتار گستاخانه خود ادامه می‌دادند و ملت نیز که سرنوشت خود را اسیر دست قاتلانی نظیر گردانندگان حزب ایران نوین و توجه‌های منصور و هویدا می‌دید جز اینکه در سکوت خون دل بخورد و از ترس سرنیزه بغض خود را در گلو خفه کند چاره‌ای نداشت و آقابان هم به ترکتازی خود مشغول بودند...

... و بازی مجلس بیست و یکم کشایش یافت و پس از تشریفات کشایش مهندس ریاضی

● علی منصور که خود «انگلو فیل» بود با توجه به غروب ستاره اقبال امپراطوری بریتانیا پسر خود «حسنعلی منصور» را به حلقه دوستان اران امریکا درآورد.

● پیدا کردن مهندس ریاضی بعنوان کسی که در برابر دولت، مطیع‌الدوله محض بود، خود از شاهکارهای سالهای تکبیت «منصور - هویدا» است.

● هویدا همیشه از اصناف و کارگران بعنوان ۲ بازوی انقلاب اسم می‌برد. اما اتاقهای اصناف و سازمان کارگران! این دو بازو را بصورت عروسکهای خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی قلابی سالهای سراسر فساد ایران نوین درآورده بودند.

● وقتی حسنعلی منصور با شلیک گلوله در جلو مجلس شورایی از پای درآمد، هویدا، بعنوان مامور سیه‌روزی ملت ایران به صحنه آمد تا در بهترین سالهای فرصت همه‌ی فرصت‌ها را بر باد دهد و مانع از پیشرفت ملت ایران شود.

مجلس فرمایشی دوره بیست و یکم با همان نمایندگان که بوسیله گنگره آزادگان و آزاد مردان معرفی شده و برکوکاست سر از صندوقها درآورده بودند، سرانجام تشکیل شد و حسنعلی منصور لیدر کانون مترقی نیز سر از صندوق انتخابات تهران بیرون آورد و به مجلس رفت. این مجلسی بود که از هر جهت نازگی داشت. چه از نظر نحوه انتخابات که رای و نظر مردم در آن هیچ دخالتی نداشت و چه از نظر ترکیب نمایندگان که اکثراً چهره‌های جدیدی را تشکیل می‌دادند که از ریاست اصلاحات ارضی فلان شهرستان کوچک بکسره بعنوان نماینده پارلمان به مجلس راه پیدا کرده بودند، در آن موقع کسی بخود زحمت نداد که

## کشاورزی ایران را فابود کردند

- کشوری که روزگاری صادرکنندهٔ گندم بود، حالا، چشم به کشتی گندم و برنج آمریکایی دارد
- جمعیت ایران هر روز افزایش می‌یابد، ولی تولیدات کشاورزی کاهش

کشاورزی





● علی منصور: پدر «انگلو فیل»...



● حسنعلی منصور: پسر انگلوساکسون...



● علم: ممنوع‌الداخله در انتخابات

# اخله مردم مملکت در تعیین سر نوشتشان...

مداول علم که دولت او در ظاهر برگزارکننده انتخابات بود و در باطن و پشت پرده در انجام انتخابات عملاً ممنوع‌الداخله بود، از نخست وزیر استعفا داد و فرمان نخست وزیر منصور نیز صادر شد و کائنات فساد نیز آغاز به شکل گرفتن کرد و برنامه دورتر کردن هر چه بیشتر مردم از صحنه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و منع مداخله آنها در تعیین سر نوشتشان نیز از همین ایام شروع و در سالهای بعد به اوج خود رسید.

## منصور چه می گفت؟

حسنعلی منصور، فرزند علی منصور،

نخست وزیر شهریور ۲۰ که وابستگی او به سیاستهای استعماری بر همه کس آشکار بود، برای رسیدن به نخست وزیری، و همانطور که اشاره هم کردیم، از سالها قبل مقدمات کار را فراهم کرده بود. یا در حقیقت برایش فراهم کرده بودند. معروف است که رئیس «سیا» در خلیج فارس که مرکز کار او در بحرین بود مامور اجرای روی کار آمدن منصور و دارودسته او بود و این معلوم می‌داشت که پدر حسنعلی منصور، یعنی علی منصور که معروف به «انگلو فیل» بود، با توجه به اوضاع و احوال روز و اینکه ستاره اقبال امپراطوری بریتانیای کبیر زو به اقبال است، پسر خود را در شمار دوستان آمریکای قرار داده بود و هم او

ماموریتی را بعهده گرفته بود که زیر عنوان و شعار فریبنده انجام اصلاحات و رفاههای ضروری اجتماعی بزرگترین ضربه‌ها را به ملت ایران فرود آورد و دیدیم که اگر خود در جلومجلس شورای ملی با شلیک یک گلوله از پای درآمد، اجرای ماموریت خائنانه او را رفیق و یارو همپالکی‌اش امیرعباس هویدا بعهده گرفت و الحق هم در این ماموریت را که بر باد دادن منابع ملی ما و بهترین فرصت‌های پیشرفت بود، بخوبی انجام داد و خود به نفعی تعزیه گردان سیاسی یک دولت ۱۳ ساله شد که سراسر آن آنگاه از خیانت، فساد، ددوغ، تزویر نمایش نادرستی و اعمال ضد مردمی و ضد آزادی بود. ادامه دارد

## این زندگی که برای ما ساخته اند:

و پنه تا سال ۱۳۵۳ عنوان داشته و منای تجزیه و تحلیل ما هم در همین محدوده صورت خواهد گرفت.

با آنچه که در جدول زیر آورده است می‌توان از نتایج زیر آگاهی حاصل کرد:

تولید گندم که در سال ۱۳۳۹ حدود ۲۹۲۴ هزار تن بود متأسفانه در سال ۱۳۵۳ یعنی بعد از گذشت ۱۴ سال طبق آخرین آمار اعلام شده به ۲۸۸۶ هزار تن تقلیل یافت و این واپس ماندگی به آن معنی است که یا همه سرمایه‌گذاری‌ها، صرف وقت و اتلاف ثروت حتی نتوانسته‌ایم میزان تولید را لااقل در حد سالهای قبل هم چنان پای‌برجا نگهداریم.

با بررسی بیشتر آمار و ارقام موجود قاسف و حیرت زمانی افزونتر می‌شود که توجه داشته باشیم:

در سال ۱۳۵۲ این توفیق حاصل آمده بود که میزان تولید گندم در کشور حتی از ۴۰ میلیون هم تجاوز کند در صورتیکه یکسال بعد یعنی در ۱۳۵۳ این رقم به ۲۸ میلیون تن سقوط کرد و چنین رکود و ناکامی را کمتر میتوان در تاریخ گاشت و برداشت مملکت‌سراغ گرفت.

● تنها در یکسال متجاوز از یک سوم کل تولید جو مملکت کاهش یافت.

● در مدت ۵ سال تولید برنج از ۱۰۳۵۰ هزار تن به ۸۲۶ هزار تن تقلیل یافت.

● یک چهارم تولید نیشکر طی ۳ سال اخیر کسر شده است.

● پنه در دو سال اخیر از ۷۱۶ هزار تن به ۴۴۶ هزار تن تقلیل یافت.

## آمار گهنه

در مورد میزان تولیدات محصولات کشاورزی در سالهای اخیر مطالب، جدول و آمار و ارقام بسیاری اعلام و منتشر شده است، اما چون تجزیه و تحلیل هر نوع بررسی آماری می‌باید متکی به موازین مستند و قابل قبول باشند و در این میان اکثر جداول مربوط به مرکز آمار ایران مورد استفاده بوده و بصورت آمار رسمی تلقی میشود لذا آنچه که عنوان می‌شود متکی به همین مرکز خواهد بود.

متأسفانه مرکز آمار ایران طبق آخرین جدول‌هایی که در زمینه تولیدات کشاورزی و تولید زراعتی سالانه عمده در سالهای مختلف در سال ۱۳۵۶ انتشار داده است آخرین آمار رسمی را جز در یکی دو قلم از جمله نیشکر

آمار، از جنایات‌های ضد مردمی و ضد ایرانی حکومت هویدایی، پرده برمی‌دارد و در زمینه کشاورزی از رخدادهایی سخن می‌گوید که تاریخ گشت و برداشت ایران، حوادثی چنین فجیع را به یاد ندارد. سبب نزولی تولیدات کشاورزی که آمار و ارقامش را، مرکز آمار ایران و باران هویدا، تهیه کرده‌اند، با نام چشم‌پوشی، ها، فراموشی‌ها و نادیده انگاشتن کمبدها، آفت‌زد و خشتناک‌است، که جز جرایم و خیانت، چیزی دیگری به حساب نمی‌آید. جنایتی که علفی را سالها به عقب برده است و باعث شده است، کشور صادر کننده‌ی تولید کشاورزی، چشم‌به‌دست محصولات غذایی بیگانه داشته باشد. و حقیقت تلخی است، سخن آمار و ارقام. این سخن را مرور می‌کنیم.

## سقوط کشاورزی ایران از زبان آمار

● طی ۱۴ سال نه تنها بر تولید گندم در کشور افزوده نشده بلکه ۲۸ هزار تن هم کم شده است.

● بین سالهای ۵۴ و ۱۳۵۲ نزدیک به ۴۰ درصد از تولید گندم کاسته شد و تولید ۴۰ میلیون تن گندم به ۲۸ میلیون تن سقوط کرد.





● جلال: آبروی روشنفکران

این نه زندگینامه است و نه  
تحلیل... و این نگاهی است  
که شاید روشنائی ۲ اسطوره  
را اندکی بیشتر برتاباند  
و شاید که به خواندش هم  
بیارزد...

# «جلال» و «صمد»: ۲ اسطوره

می کرد که شنونده این پیام نوآموزان ممتنان باشند و با روستای دوردستی در گاره ارس، و او مثل هر آدم صاحب رسالت دیگر می دانست که صدا میباید و می باید و به تدریج می رود. همچنانکه امروز می باید که صمد در گور راههای آذربایجان به پرواز درآورد. در روستاهای دور مانده دشتی و دشتستان هم شنیده میشود. در روستاهای دورمانده داراب هم شنیده میشود. در روستاهای اعماق جنگلهای مازندران هم شنیده میشود و صمد می دانست و همه می دانست که راه صمد را شنیده اند، می دانند که آنچه می باید و می ماند صد است، همچنانکه صدای صمد ماند و می ماند و نه امروز که در همه زوایا و قریبها میماند و تا جادوی نام ایران موج است میماند، چرا که صمد رهسپار راهی بود که در انتهای آن سخن از طلوع بود. سخن از خوبی بود سخن از ارزشها و قضایات با برده و سخن از مردی و مردمی بود..... و حرف آخری را درباره صمد از زبان «جلال» بشنویم که می گوید:

## صمد از نگاه جلال

... و حالا خبر مرگش این برادر کوچکتر که داعی بود، داغ صمد و از «ارس» رسیده از محل «خدا آفرین» و اسمها عجب حدیثی دارند. خبر را سماعی داد، تلفظ، سلام و احوالپرسی - صدایی گرفته، از آن صداهای که فقط به دم انسی یا پای جامی و یا گویی باز میشود و بعد:

خواستن.

و بالاخره پیام: نه ... و آنها با آنچه در اختیار داشتند، با قلم و با کلام. از اسماق تاریکی و سکوت پر تو جاودانگی حقیقت را برتاباندند و پیام خون را سر دادند صمد در روستاهای دورافتاده آذربایجان با بچه ها، از حقیقت گفت. از نور و ایمان و روشنائی گفت و از خوبی و مهربانی و عدم تسلیم گفت. صمد گفت: که در مبارزه نور و ظلمت، حق و باطل، نیکی و بدی سرانجام پیروزی با نور است و پیروزی با حق است و پیروزی با نیکی است و همین پیام بود که اسدرا در دلها زنده نگاه داشت و شعله را برتاباند و نگذاشت که گرمی آنها فسرده شود. صمد از «ماه سیاه کوچولو» گفت. یک نماد که می توانست واقعیت های تلخ و شیرین را برملا کند. می توانست و می تواند مستند محکومیت زشتی و زشتکاران باشد. می توانست و می تواند چراغی باشد فراراه که در پیش پای ماست. صمد نه آرام گرفت و نه ناامید شد. وقتی دولتیان با دو خط حکم اداری از این شهر به آن شهر برتش میکردند، آنچه بدل راه ندان، یاسن و ناامیدی بود. برای او همه جای ایران عزیز بود و بچه های همای روستاها عزیز بودند و در نزد او تنها یک اصل مطرح بود، اینکه پیام خود را آواز دهد و چه فرق

این نه زندگینامه است و نه تحلیل و بررسی آنچه دو زنده یار، جلال آل احمد و صمد بهرنگی، آفریده اند. این دو که اینک در نزد ملت ما دو اسطوره اند و به روایتها و لائینها پیوسته اند و در قلب و متن اندیشه و تفکر و روح عنصر ایرانی مسئول جای گرفته اند، ارزش حضور و وجودشان و صدایی که سردادند از دو چهره فرهنگی و دو نویسنده، که کتاب و کتابپهائی نوشته اند، درمی گذرد. آنان در مقطعی از تاریخ وطن ما پیامی سردادند که منشاء و سر فصل حرکت های بسیار بود. صدای آنها و پیام آنها اینک در همه جا، در همه شهرها، کوچه ها، خیابانها و در هر چاردیواری که یک ایرانی متعهد زندگی می کند، شنیده میشود:

- پیام مقاومت و مبارزه

- پیام عدم سازش و شکوه تسلیم

ناپذیری

- پیام مردمی بودن و با مردم بودن

و همه چیز را از مردم و برای مردم



روستای آذربایجان - این وجدان بیدار يك فرهنگ تبعیدی این هسالكی تازه براه افتاده «هانس اندرسن» این معلم سبیرك از لای سطور «حیدر بابا سلام» پا هر زاء گذاشتند بود و به «ساوالان» و «خلخال» مگر یخت؟

### ... و خود جلال

... و جلال که آبروی جامعه روشنفکری ایران شد، که صدا سرداد: نه... که وقتی تختی رفت گریست و وقتی سمد رفت گریست و اگر بود، وقتی که دکتر شریعتی هم می رفت می گریست و ... و جلال که سایه سازی بود برای همه ی سوختگان آتش ظلم، دوست سهریانی بود که امید می بخشید که مهربانانه توی کافه «پروژه» می نشست و همه را تر و خشك می کرد و روایت می کرد که چگونه باید استادگی کرد که چگونه باید سر تسلیم فرود نیلورد که چگونه باید بر سنت ها پایفتند، که ظلم ظالم آنرا له و لورده نکند. که چگونه باید بیدار بود، چگونه باید هوشیار بود و چگونه باید گول نخورد و چگونه باید قلم را شمشیر کرد و بر سر ظلم فرو آورد. چگونه باید کلمات را آهن داغ و تفتیده کرد و واقعیت تلخ زمانه را بر آن حك کرد که چگونه باید از شعر، قصه، تئاتر، نقاشی و ... وسیله بولادی مبارزه ساخت که چگونه يك روشنفکر، يك هنرمند، يك معلم، يك روحانی و يك ... باید بیدار بماند و بیدار کند و از بیداد بگوید، که چگونه باید جلو هجوم فرهنگ استعماری را گرفت. چگونه باید در برابر توطئه غرب استاد. چگونه باید ایرانی متعهد باقی ماند. چگونه باید زیست و دلیل و زبون تزیست و جلال از این خصلت ها گفت، از پایمردی، از شکوه شکفتن آزادی که بر می آید و می رویاند و می سازد و بنیاد می کند و جلال که از دور دست ولایت آمده بود، همچنان روستائی وار، يك مظهر و نمونه باقی ماند و در اوج تازیکي، در اوج سکوت صدائی شد نامیرا، آزادی شد که همه ی نسلها آنرا از بر خواهند داشت و همه ی نسلها زیر بلندای آبی آسمان این سرزمین، از گوشه به گوشه و از نسلی به نسلی خواهند رساند و جلال قامت رسائی بود که حضور خود را نمایاند. که به هر نمایشگاهی سرزد. به هر سالن تئاتری سرزد که استعداده را بشناسد، که حرفها را از لابلای همه ی حرفهای دو پهلو کشف کند و بر آن نوری بتابد که همگان بفهمنند و بدانند حقیقت کدام است و دروغ کدام است و سکوت کدام است و او هرگز سکوت نکرد. با هر کلمه حرفش را زد. از غرب زدگی که گفت، طوماری را در پیچید، دستها را رو کرد. تعبد را باز شناساند. هنرمند مجلس، شاعر مجلس و نمایش های نمایشی را باز شناساند. رنگها و تیرنگها را بر ملا کرد و زمانی که در کلبه اش در شمال چشم بر هم نهاد مکتبی بنیاد کرده بود که میباید که خواهد ماند و امروز و همیشه فرزندان ایران از اسطوره های خواهند گفت که جلال نام داشت و از ولایت سداقت آمد. از ولایت پاکی آمد و از صداقت روستائی گفت و از مرگ ماهیها گفت و از سوختن بی ترحم گفت و از باران که سرانجام می بارد و سرزمین سوخته را سیراب می کند... و حرف آخر این مختصر را، بیائید از زبان شاعرمان اخوان ثالث بشنویم که در مرگ جلال چنین فالیده است:



● سمد: آبروی معلمان

آن همه آرزوها در سر می یختیم؟ آن زبان

### ● تیریز: سمد اینجا خوابیده است



- سمد افتاده توی آرس، که صرق شنیدم. از پس صدا گرفته بود یا از پس «شیر مترقیه» بود. آخر باین یکی بیشتر عادت داریم که فلاتی افتاد توی هروئین - فلان دیگری افتاد بدامن دستکاه و فلان دیگری توی چاه و پسل مزدوری و حالا این هم سمد. ولی او که این کاره نبود. استخوان سخت تر از اینها بود. يك دهاتی آواره «خسروشاه» و «مقان» و «دهخوار» - قان» يك گولی... نه يك عاشق به معنی آذربایجانی اش. عاشقی که تارش را «میلته» بدوش می گیرد. «پروژه» را می گویم. نه عرف نباید بتواند او را از پا بیندازد و همین را گفتیم در جواب ساعدی، و این را که دیاشیم بریم تیریز، بریم سراغش، کتاب «الفابشه» را خودمان چاپ می کنیم. میدانی که خیلی آزارش داده اند... که ساعدی درآمد که نعلش را سه روز بعد از آب گرفته اند... که بیخ کردم و شستیم خوب دیگر؛ بلکه دیگر با درستی که شتا میدانسته رفته آب بازی، آن طرف ها قصه جمع می کرده و لابد گاهی تفتی. اما خودش شتا نمی دانسته و در غلطیده و دوستش به سر و گله زبان تنها بر گشته و حالا جماعتی از اطرافانش را در تیریز گرفته اند. و دوست همایش در جواب بازجویی ها قدشکن را برداشته و زده به سر خودش و دیگر قضایا... و همین؟ و یعنی که سمد مرده؟ که ما برایش





**اسرائیل  
و جنوب آفریقا...  
علاقه  
خاصه  
جدا!**



نوشتہای عوئی عزالدین  
ترجمہی: امید

مسائل  
جهان

# اسرائیل و آفریقای جنوبی، همچنان به استمنا

اشاره:

- تبعیض نژادی؛ تنها وجه مشترک اسرائیل و آفریقای جنوبی (۲)
- یهودیان چگونه خود را به نژاد «اشکانازی» و «سفردی» منقسم می‌دانند؟..
- «بن گوریون» معتقد بود که با وجودی که موقع جغرافیائی دولت اسرائیل در شرق است، هیچگونه آبخوری در این جا ندارد
- تکلیفی که متمدن ترهای سفید پوست در اشاعه‌ی تمدن نزد سرخپوستان و سیاهپوستان احساس می‌کردند

منطق آقیان سفیدپوست که مورد بهره‌ی صهیونیست‌ها واقع شده است، عیناً مبنای عقیدتی خواستاران تبعیض نژادی نیز گردیده است چرا که ایدئولوژی‌های تبعیض نژادی و صهیونیسم هر دو از یک نوع اوضاع و احوال ناشی شده از مصدرا و اسطوره‌های یگانه‌ای برخاسته‌اند. توجه به مسأله‌ی انقسام انسانها به رنگهای

قری بشمار می‌آیند و از این رو رلی را که مسیون‌های متمدن بازی می‌کردند، در آن جا بعدها گرفته‌اند و سعی دارند به نام همان پیش-آفتادگی در تمدن و نژاد، سرزمین موعودشان را از ساکنان اصلیش خالی کنند تا بتوانند دیکراسی فریشان را وسط مثنی ناز از راه رسیده پیاده کنند.

مسأله‌ی تبعیض نژادی و ارتباط دولت اسرائیل با دولت آفریقای جنوبی از مسائلی است که ذهن صاحبان نظران را از مدت‌ها قبل بر خود مشغول ساخته است. به همین سبب ارتباط این دو دولت استعماری موضوع کتابها و مقالات مختلف و متعددی قرار گرفته است. از جمله اخیراً نیز ارتباط این دو کشور در کتابی تحت عنوان «اسرائیل و جنوب آفریقا» مورد بررسی واقع شده است. در بخش قبلی خلاصه‌ی این کتاب به جهت گیریهای مثبت بلوک غرب در مقابل این دو دولت پرداخته شد و اینک باقی بحث...

## دو گونه یهودی

تبعیض بین نژادهای مختلف پیوسته مسأله‌ای معروف است، چه در مجموعه‌ی اندیشه‌های صهیونیسم حرکت ویژه‌ای برای محدود کردن ناپرهی معنی کلمه‌ی «یهودی» بر یهودیان اروپائی معروف به «اشکانازی»ها وجود دارد. و یهودیان شرقی یعنی «سفردی»ها را با قبول به ضرورت‌های اقتصادی و اعتبارات ویژه‌ی عملی می‌توان به اسرائیل راه داد.

ضرورت‌ها و اعتبارهایی که در سایه‌ی آنها یهودی‌های شرقی باید زندگانی در بدترین وضع را در اسرائیل بپذیرند. رنگ استعمار اروپائیی را در زوش «ولادیمیر جابوتسکی» در تومیف «یهودی» بخوبی میتوان یافت. چه وی میگوید یهودیان اروپائی‌هائی هستند که هیچگونه ارتباطی با شرق - که به زعم وی همه چیز در آن جا محکوم به کوتاهی و نشدن است - ندارند. بالاتر از این «بن گوریون» نیز در «ستاخیز اسرائیل و سرواگشتش» می‌نویسد با آن که اسرائیل از حیث جغرافیائی در منطقه‌ی خاورمیانه واقع گردیده است، هیچگونه آبخوری در آن ندارد. و به همین دلیل است که «آباابان» معتقد است که رابطه‌ی اسرائیل با هسایکانتس پایستی شبیه رابطه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا با آمریکای لاتین باشد.

## متمدن‌های آفریقای جنوبی

پیشگامان تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی نیز از این قبیل اندیشه‌هایی که بوسیله‌ی صهیونیسم بنیان‌گذاری شده است، پیروی می‌کنند و برآنند که خود عضو گروههای متمدن-

# شرط آزادی زندانیان سیاسی

کاسترو: من هیچ چیز از آمریکا انتظار ندارم، چون آمریکا قادر به کاری نیست.

کند.

## ترک کشور: شرط آزادی

گوزالس بانگو و هم تبعیدیهایش دلایل کافی برای خوشبینی داشتند، برای اینکه کاسترو آنها را به کوبا دعوت نمی‌کرد، مگر اینکه خبرهای خوشی برای آنها داشته باشد. دو روز بعد، رهبر کوبا برای اکثر ۳۲۰۰ زندانی سیاسی باقی مانده در زندانها اعلام عفو کرد و گفت به آنها و تقریباً ۲۵۰۰۰۰ مخالف دیگر اجازه خواهد داد که بمحض یافتن ماوا در خارج از کشور کوبا را ترک کنند. این اعلام، فشاری بود بر جیمی کارتر که بکنند برای پذیرفتن زندانیان سیاسی آزاد شده کوبا اقدام می‌کند.

رهبر کوبا، عفو عمومی‌اش را در ریسک جلسه شانه با تبعیدیها و گروهی از خبرنگاران در هاوانا اعلام کرد. از ۳۶۶۳ زندانی سیاسی باقی مانده در زندانهای کوبا بیش از ۳۰۰۰ تن آنها به نوبت در دسته‌های ۴۰۰ نفری، همراه آزاد خواهند شد به حدود ۸۰۰۰ تن از زندانیان سابق، نزدیک به ۲۰۰۰ تن از فرزندان تبعیدی-

هفته گذشته یک هیئت ۷۵ نفری نمایندگی از گروههای تبعیدی کوبایی در آمریکا، اسپانیا و آمریکای لاتین برای انجام مذاکرات محرمانه با فیلد کاسترو رهسپار هاوانا شد. ورن ای. اسمیت گزارشگر نیوزویک نیز همراه با آدن رهسپار هاوانا شد و گزارش زیر را تهیه نمود که ترجمه‌اش را در پی می‌خوانید:

آخرین باری که میکولگ گوزالس بانگو در کوبا پیاده شد، سال ۱۹۶۱ در خلیج خوکها بود. بعد از شکست هجوم خلیج خوکها دستگیر شد، و دو سال در زندان کوبا تنها بسر برد، و وقتی که در ۱۹۶۳ با قدیبه از زندان آزاد شد، به آمریکا رفت، با تردید از اینکه آیا دوباره وطنش را خواهد دید یا نه. اما هفته گذشته، زیر فخلهای موج کلوب شانه ترویکانای هاوانا، معلم ۳۲ ساله فلوریدائی، میزی را با خوشاوندانیش که پشت سرش بودند تقسیم کرد. بعد از اینکه گیلارلس را با «سلامتی» نوشید، گفت:

«من ایندوارم و دعا میکنم که این مذاکرات کام نختشندیدا مورد نیز برای رفع اختلاف مابین خانواده‌های نظیر ما زانودوار



گوناگون و این که «یهودی» سفید است، گویای این حقیقت است که یهودیان جنوب آفریقا، خوشتر را جزئی از اقلیت سفیدپوست آن کشور به‌شمار می‌آورد. و برآورد که سرنویشتان شدیداً وابسته به سرنویشت آنهاست و از این رو همانند سایر سفیدپوست‌ها، بشدت به حکومتی که در حال حاضر امنیت و انتظامی فراهم آورده است، متکی است.

مقاله‌ی دومی که در کتاب آمده است و بقلم «سبح فارسون» عضو هیئت آموزشی جامعه‌شناسی در دانشگاه امریکائی واشنگتن است، نیز وجوه شباهت‌های بسیاری را بین اسرائیل و آفریقای جنوبی نشان می‌دهد. و نیز یگانگی

## روزورگویی ادامه می‌دهند

تسکنت آور در روش آنها را در زمینه‌ی مهاجرت، غصب زمینهای تازه و زیادت‌طلبی... «فارسون» در این مقاله از طبیعت انفصال‌طلبی نظام‌های نژادپرست برده‌برمی‌دارد. چه این معنی در مورد رودزیا، آفریقای جنوبی، و اسرائیل اتفاق افتاده است. و در هر سه مورد، دولت‌های سه‌گانه‌ی یاد شده سعی داشته‌اند که از دولت‌های مادر، بیونند. و سرزمین را قطع کنند. و شدیداً با پروردگان سرزمین اصلی به ستیزه برخیزند.

### انفصال طلبی اسرائیل

خصیصه‌ی انفصال‌طلبی اسرائیل را در حرکاتش بخوبی می‌توان دید. چه علیرغم آن که دولت اسرائیل در واقع جز مشتی سفیدپوست تازه واردی بیش نیست که روز بروز رو به‌سوی سرزمین فلسطین آورده‌اند تا آن سرزمین را باستعمار خود درآورند، نه تنها با مردمان آن سرزمین و منطقه بشدت ستیزه می‌کنند،

حتی با مردمانی هم که تحت حکومت رژیم‌های متعادل به غرب زندگی میکنند سرگرم مبارزه‌اند. علیرغم آن که دولت یادشده با آمریکا هم‌پیمان است، هرگز در حمله و ستیزه علیه دیگر هم‌پیمانان آمریکا درنگ روا نمی‌دارد.

این از آن دوست که توطئه در جاسی به‌رحال نیازمند زمین است. و از این رو طبیعی است که بین استعمارگر و ساکنان قدیم سرزمین اختلاف و ستیزه بروز می‌کند. چنان که همین معنی در امریکای شمالی نیز پدید آمد و جنگ‌های امریکای شمالی به جنگ با سرخ‌پوستان معروف شد. نیز در آفریقای جنوبی نیز همین معنی پیش آمد و دست آخر در خاورمیانه نیز چنین شد و

جنگ استعمارگرانه در این‌جا هم نام جنگ اعراب - اسرائیل را بخود گرفت.

دولت استعمارگر غاصب اخیر، استعمار خویش را از ابتدا با خرید زمین آغازید. سپس با تکیه به قدرت فیزیکی در توسعه‌ی ما یملک خود گوسید. (جنگ ۱۹۴۸) و سپس آفریون‌طلبی را به‌حساب کشورهای همسایه ادامه داد (جنگ ۱۹۶۷ و سالهای بعد).

طبعی است که دولت استعمارگری این چنین با وضع قوانینی سعی کند ملکیت‌اراضی سرزمین استعمار شده را هرچه بیشتر از ساکنان آن گرفته و به متوطنین تازه واگذار کند. قانون املاک یابین که در ۱۹۵۵ در اسرائیل بتصویب رسید، نمونه‌ای از این کوشش است. هم‌چنین دولت یسار شده سعی دارد، مهاجران تازه‌ای روز بروز به سرزمین مورد نظر جذب کند و جامعه‌ی نوپنیا خود را از این راه تقویت کند.

بدین ترتیب، آهسته آهسته، وجود ساکنین قبلی این سرزمین بصورت مشکلی جلوه می‌کند.

این کوفه فعالیت‌ها، تماماً در کادر توجیهات ماخوذ از کتاب مقدس و افکار و اندیشه‌های غامض اسطوره‌ای به عمل می‌آید. چه کنشت اسرائیل مثلاً یقین دارد که تفاوت بین بنی‌نوع بشر، خواست‌باری تعالی است و اوست که اراده کرده است که سیاه‌پوستان را - که ایشان آنان را از نسل حام می‌دانند - در خدمت سفیدپوستان - که از نسل سام هستند - باشند. از سوئی صهیونیست‌ها فلسطین با سرزمین موعود و معاد نیز می‌دانند.

در کنار این‌ها، دولت‌های استعمارگر و نوپاشیده‌های مختلفی برای درهم کوبیدن سیاسی یا بعزلت اجتماعی افکندن ساکنان اصلی سرزمین ها و باری دوگانگی فرهنگی و اجتماعی بین ساکنان قدیم و جدید سرزمین بکار می‌برند. این امر نیز در رودزیا و آفریقای جنوبی و اسرائیل هر سه اتفاق افتاده است.

بخش دوم کتاب «اسرائیل و آفریقای جنوبی» شامل دو مقاله به قلم «ریچارد ب - استیئرز» است.

مقاله اول به ارتباطات ژنرال «جان کریستین اسمیتس» نخست‌وزیر معروف آفریقای جنوبی با «جیم وایرمان» اولین رئیس‌دولت اسرائیل مربوط است، ارتباطاتی که به تحولات تاریخی آفریقای جنوبی و صهیونیسم مربوط است.

مقاله دوم عنوان «برزسی صهیونیسم، آفریقای جنوبی و تبعیض نژادی» را بر خود دارد. و نویسنده، در آن ریشه‌های موجد صهیونیسم را در آفریقای جنوبی مورد بحث قرار داده و عطایای ادبی و سیاسی را در جهت گیری‌های موسسات یهودی‌نشان می‌دهد. نیز روابط مقدماتی بین آفریقای جنوبی و اسرائیل را هم مورد بحث قرار می‌دهد.

## رکوبا: ترك کشور، بلافاصله بعد از آزادی...



و در صورتیکه ۶۵ درصد از آنها فلا تقاضا کردند به آمریکا بروند، نمی‌توانند آزاد بشوند تا وضعیت آنها برای مهاجرت روشن شود. او خاطر نشان کرد که تاکنون، وزارت دادگستری آمریکا تضمین کرده است که تنها به ۶۵ تن از ۴۴۶ تن زندانیانی را که او تابستان گذشته پیشنهاد آزادیشان را داده است، اجازه مهاجرت بدهد. کاسترو گفت:

«این يك جریان كند، با احتیاط و با تامل است.»

دانشان گرفتن بل اخیراً گفته بود که آمریکا ماهانه بیش از ۵۰ زندانی را نمی‌تواند از مجرای قانونی به آمریکا راه دهد، بطوریکه کمونیستها و جنایتکاران نتوانند به داخل آمریکا راه یابند. هفته گذشته ناموران امریکائی گفتند که کوشش خواهند کرد تا بموضوع مهاجران سریع‌تر اقدام بعمل آورند، اما قول مخصوصی ندادند. برناردینز، یکی از سخنگویان کمونیستها که به‌هاوانا رفته بود اظهار داشت: «حالا موقع‌اش است که جیمی کارتر بگوید، بلکه من به حقوق بشر اعتقاد دارم. بسیاری از این اشخاص که در زندان هستند، بخاطر فعالیت‌های پیشین سازمان‌های امریکائی در زندان بسر می‌برند.

ها و بیش از ۶۵۰ تن از کسانی که در حال فرار از راه دریا دستگیر شده بودند، اجازه مهاجرت داده خواهد شد. علاوه بر موارد فوق، کاسترو گفت: تمهیداتی که برای دیدار با خانواده و اقوام خود می‌خواهند به‌وطن بیایند، می‌توانند از آغاز ژانویه چنین کنند، اگر چه هیچکدام از آنها نمی‌توانستند بطور دائم به‌وطن بازگردند، زیرا:

«در حال حاضر يك آبارقمان يك اطاقه هم در هاوانا خالی نیست.»

### آمریکا ناتوان است

این نشست، توسط گروه‌های افراطی ضد کاسترو تحریم شده بود، اما مخالفت‌ضعیف مخالفین تأثیری بر ژست ملایم، یا بیان تند زبانی کاسترو نداشت. با وجود آنکه اوباسدای بلند از تحریم اقتصادی کوبا توسط آمریکا شکوه می‌کرد، اصرار داشت که عفو عمومی‌اش طرح‌ریزی نشده است تا از واشنگتن امتیازی بستاند. کاسترو جسورانه می‌گفت: «من هیچ چیز از آمریکا انتظار ندارم، چون آمریکا قادر به کاری نیست.» اما کاسترو خاطر نشان کرد که نمی‌خواهد زندانیان آزاد شده در هاوانا بمانند

### آزادی و بعد ترك کشور

همان‌موقع که آنها آمده می‌شدند تا هاوانا را ترك کنند، تمهیدات اعلام کردند که يك کمیته ۱۷ نفره برپا خواهد کرد تا با دیدن نمایندگان و خواهش از آنها پشتوانه‌ای باشند برای دوست جدیدشان، کاسترو و واتسنگتن.

ترجمه ایرج جمشیدی



● پرونده احزاب سیاسی در ایران  
 بقدری قطور است که ذکر جزئیات تشکیل و تعطیل آنها بقول معروف مثنوی هفتاد من کاغذ شود. بنابراین اگر در این بررسی به ذکر جزئیات نسیزدازیم ملاحظه حوصله‌شما رامیکنیم. بهر تقدیر گذری است و نظری....

### حزب اراده ملی

چندماه پس از واقعه شهریور یک مرد لاغر اندام از اروپا به تهران وارد شد. این شخص مردی بود ترس، نقشه‌کش، مسمم، خطرناک، بی‌رحم و بی‌عاطفه که برای گرفتن انتقام بایران آمده بود.

وی عقیده داشت که پدرش نصرت‌الدوله فیروز را بدستور دولت از بین برده بودند و برای آن به ایران آمده بود تا ضمن خون پدر را بگیرد ولی چون خودش دارای آن شخصیت سیاسی نبود که به مقابله با دربار برخیزد پس از مدتی مطالعه در ایران هیچکس را بهتر از سیدضیاءالدین طباطبائی نیافت.

پس بلافاصله روزنامه رعد امروز را براه انداخت و با فرزندومی که در روزنامه بعمل آورد اینطور نتیجه گرفت که اکثر مردم ایران دوست دارند سیدضیاء رئیس‌الوزراء بشود. آنگاه با عجله به فلسطین پرواز کرد و سید را با سلام و صلوات وارد ایران ساخت!

در این میان عناصر دست چپ که سید را عامل انگلستان میدانستند، سخت او را کوبیدند و شیخ حسین لنگرانی در روز ورود سید متینگ عظیمی در میدان سنگلج ترتیب داد و با این ترتیب قبل از اینکه سید مثنی سیاسی خود را تعیین کند بجایی افتاد که نقطه مقابل حزب توده قرار داشت در حالیکه تا اینجا سید و حزب توده در یک نکته صمیم با هم اشتراك منافع داشتند و آن مبارزه با دربار بود ولی همین موضوع که سیدضیاءالدین و حزب توده قبل از آنکه حسابهای خودشان را روشن کنند بچن هم افتادند سبب نزدیکی سید و دربار شد و این نزدیکی همچنان ادامه داشت تا این که در سال ۱۳۲۶ سیدضیاءالدین با ائتلاف حزب توده جبهه متحد ضد دیکتاتوری را تشکیل داد.

البته لازم بود قبلاً گفته شود که سید ضیاءالدین بمتحض ورود حزب وطن را تشکیل داد که به حزب حلقه معروف شد و چندی بعد نام این حزب به اراده ملی تبدیل یافت. مظهر فیروز هم که از همکاری با سیدضیاءالدین قصد دیگری داشت از همان موقع که ملاحظه کرد که سید با دربار نزدیک شده است از وی کناره‌گیری کرد و چون همانطور که گفتیم مردی خطرناک و انتقامجو بود با سید شدیداً بمبارزه برخاست.

همانقدر که این حزب در بدو تاسی حرارت و فعالیت فوق‌العاده داشت رفته‌رفته تحلیل رفت تا جایی که بکلی نام آن فراموش شد تا اینکه در حکومت دکتر مصدق حزب اراده ملی کلویی در چهارراه یوسف‌آباد اجاره کرد و سیدضیاءالدین ضمن نطقی که در روز افتتاح مجدد این حزب ایراد کرد گفت حالا وقتی است که احساس میکنم کشور احتیاج به فداکاری ما دارد و بعد شمشیر حمله را متوجه حکومت دکتر مصدق کرد... ولی بالاخره معلوم نشد

## پرونده های قدیمی

### حزب‌های سیاسی

از: خبرنگار بازنشسته

چندین فراکسیون در مجلس تشکیل شد که یکی از آنها فراکسیون مبین بود در این فراکسیون ۳۲ نفر از نمایندگان عضویت داشتند و اعضاء آن عبارت بودند از:

سپهاسلطان بیات - دکتر ملک‌زاده - مرآت اسفندیاری - باقر شاهرودی - سیدمحمد هاشمی - حمزه تاشی - محیث طباطبائی - رضوی - دکتر لقمان نهورا - حاج شمشیر نوایی - مراد ریگی - عطاءالله روحی - نواب ناهید - رستم گیو - دکتر سنگ - امیر ابراهیمی - محمود دهستانی - نقات - محمد گرگانی - آصف وزیری و چند نفر دیگر.

فراکسیون مبین که در مجلس سیزدهم ورنه‌ای بود برای آن که از پشتیبانی مردم برخوردار باشد در یک جلسه فوق‌العاده تصمیم گرفت یک حزب سیاسی تشکیل دهد در این

# حزب ایران: ملی شد



● امیر صالح



● سید ضیاء

جلسه کمیسیونی مرکب از سپهاسلطان بیات - سیدمحمد هاشمی - دکتر ملک‌زاده و همچنین چند نفر از خارج از قبیل دکتر محمد سجادی و سید مصطفی کاشانی تعیین شدند تا مقدمات تشکیل یک حزب سیاسی را فراهم آورند.

قبول عضویت افراد در این حزب که هنوز اسمش تعیین نشده بود بسیار مشکل بود. بدینمعنی که اگر کسی که پیشنهاد میشد هیچگونه اعتراضی نسبت به صلاحیت او بعمل نمی‌آمد عضویت حزب پذیرفته میشد ولی اگر کسی کوچکترین اعتراضی به صلاحیت عضو پیشنهاد شده داشت کافی بود که مداد خود را

چرا پس از یک هفته «آقا» شمشیر را غلاف کرد و شخصاً بساط حزب اراده ملی را از چهارراه یوسف‌آباد برچید؟!

### حزب مردم

یکی دیگر از احزابی که بعد از شهریور تشکیل شد حزب اتحاد ملی بود که بعدها به حزب مردم تبدیل نام یافت. همانطور که گفتیم بلافاصله پس از خروج شاه فقید از ایران

- این مرد لاغر اندام برای انجام چه مأموریت‌های سیاسی به ایران آمد؟
- جایگه نسبت به صلاحیت دکتر محمد سجادی اعتراض شده...
- حزبی که کادر رهبری آن حتی نزه اعضایش سری بود!





● مصدق: رهبری ملی شدن نفت

بیاورند. نتیجه اینکه اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران با نام اختصاری (اسکی) ابتدا به دبیری دکتر شریف امامی (برادر مهندس شریف امامی) و سپس به دبیری مهندس خسرو هدایت بوسیله حزب دولتی دموکرات ایران تاسیس شد و موفقیت‌هایی در زمینه تشکیلاتی بدست آورد ولی در اواخر حکومت قوام اتحادیه اسکی به لیدری خسرو هدایت با رئیس دولت بهم زد و کارگران خسرو اسکی، کلپ و چاپخانه حزب دموکرات را اشغال کردند و اعلامیه مشترکی با امضای مهندس خسرو هدایت - محمدعلی مسعودی و دکتر مظفر بقائی دایر به تصفیه حزب دموکرات منتشر شد - و عجیب اینکه این هرمه، بر کشیده قوام السلطنه بودند. با اینوصف پس از سقوط کابینه قوام و تعطیل حزب دمکرات اتحادیه اسکی که مخلوق قوام و حزب دمکرات بود نه تنها از بین نرفت بلکه رونق بیشتری کسب کرد و تا پایان دوره پانزدهم خسرو هدایت دبیر اول اتحادیه اسکی نقش حساسی را در صحنه سیاست ایران بازی کرد تا اینکه بقرای که شایع است در کنفرانس کارگران آزاد جهان که در لندن تشکیل شد یک خطب سیاسی مرتکب شد که مورد بیسپاری انگلیسها قرار گرفت و با مبارزه شدیدی که در تهران علیه او بعمل آمد در انتخابات دوره شانزدهم شکست خورد و بعد هم بحالت تبعید از تهران خارج شد.



● علی دشتی

سیاسی آزاد و حزب توده را تشکیل دادند ولی چند نفر از این زندانیان حاضر به همکاری با حزب توده نشدند از جمله عبدالقدیر آزاد در آذر ماه ۱۳۳۵ حزب استقلال را تشکیل داد و روزنامه آزاد را بعنوان ارگان حزب منتشر ساخت. اعضاء موسسان حزب استقلال علاوه بر عبدالقدیر آزاد مهندس ناطق و رضوی معروف به شیوا و چند نفر دیگر بودند. موقعی که میسیون «کافرانده» برای عقد قرارداد نفت شمال به ایران آمده بود حزب استقلال مبارزه شدیدی علیه این قرارداد کرد و در حکومت رزم آراء نیز مبارزه شدیدی با کمپانی نفت جنوب بعمل آورد ولی معلوم نشد بچه علت بعدها عبدالقدیر آزاد از جنبه ملی گار گرفته و در صف مخالفین ملیون قرار گرفت و فعالیت حزبی را نیز برای همیشه مسکوت گذاشت؟

### حزب ایران

یکی از احزاب معروفی که بعد از شهریور ۲۵ تشکیل شد حزب ایران بود که مهندس زیرکزاده و مهندس فریور و دکتر جزایری آن را تشکیل دادند و بعدها اللهباز صالح را به همکاری و زعامت حزب دعوت کردند ولی شاید تاکنون خیلی از بازیگران سیاست ندانند که قبل از این حزب یک حزب دیگر به همین نام وجود داشته که یک هیئت عامله «سکره» و سری آن را اداره می کرده است. هیئت عامله سکره این حزب ایران دومی که حتی اعضاء حزب نیز آن‌ها را نمیشناختند عبارت بودند از: محمدعلی نامداد - دکتر جواد آشتیانی - میرزا هادیخان اشتری - اسمعیل یکانی - سیدخلیل اردبیلی - جمشیدی - دکتر محمود نامداد - دکتر هدایت شفاآیان - دکتر باسقی و سیدعلی بهبهانی.

یک فراکسیون چند نفری هم در مجلس سیزدهم از این حزب حمایت میکردند که مهم ترین اعضاء آن عبارت بودند از: تهرانچی - سیداحمد بهبهانی - مویده احمدی و مسعود ناظمی. این حزب برای قوام السلطنه فعالیت می کرد و در سال ۱۳۲۲ که قوام مامور تشکیل کابینه شد از هیئت عامله سکره حزب دعوت کرد که دو نفر را برای شرکت در کابینه معرفی کنند

### اتحادیه اسکی

وقتی که حزب دمکرات ایران تاسیس شد کمیته حزب تصمیم گرفت مثل حزب توده که یک تشکیلات کارگری بنام شورای متحده مرکزی داشت برای جلب کارگران بسوازات حزب دمکرات یک اتحادیه کارگری نیز تشکیل شود. بموجب این تصمیم اتحادیه مرکزی کارگران و کشاورزان ایران (که با مکا معروف شد) تشکیل گردید و تا بلو آن در خیابان فردوسی جنب تشکیلات شورای متحده بالا رفت... رهبری این اتحادیه با مهندس مهین - آشتیانی - دکتر افراشته و امیر کیوان بود.

پس از چندی بین رهبران این اتحادیه اختلاف افتاد و بدو دسته تقسیم شد یکدسته رفقای مهندس مهین که به «امکا» معروف شد و یکدسته رفقای توری آشتیانی و آشتیانیزاده که «امکا ۲» نامیده شد!

با نفوذی که شورای متحده وابسته به حزب توده در کارخانه‌ها و کارگاههای دولتی و غیر دولتی کسب کرده بود نه امکای شماره یک و نه امکای شماره دو نتوانستند موقعیتی بدست

به علامت اعتراض روی میز بکوبد. در اینصورت بدون بحث و مذاکره عضویت آن شخص رد میشد.

تنها در یک مورد این مقررات سخت و عجیب نقض شد و آن موقعی بود که موضوع عضویت دکتر سجادی مطرح بود و یکی از اعضاء بنام مهندس قیامی با گویندن مداد نسبت به صلاحیت دکتر سجادی اعتراض کرد.

این مخالفت غیرمنتظره برای اولین بار جنجال و تشنج شدیدی در حزب نوبنیاد ایجاد کرد. عده‌ای معتقد بودند که مطابق مقررات بایستی بدون بحث و مذاکره موضوع عضویت دکتر سجادی رد شود ولی عده دیگری عقیده

# ن نفت



● سهام السلطان بیات

داشتند که چون دکتر سجادی از پایه‌گزاران حزب میباشد باید استثنائاً اعتراض مهندس قیامی و دفاع دکتر سجادی را شنید و آنگاه در اینخصوص تصمیم گرفت.

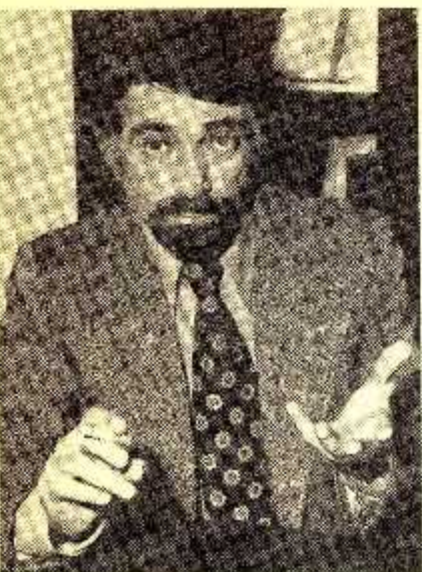
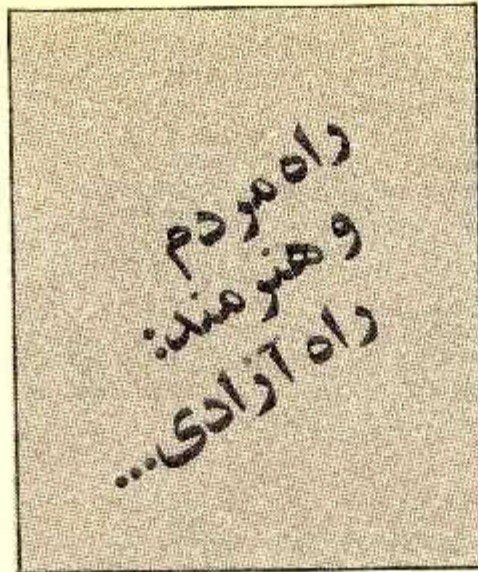
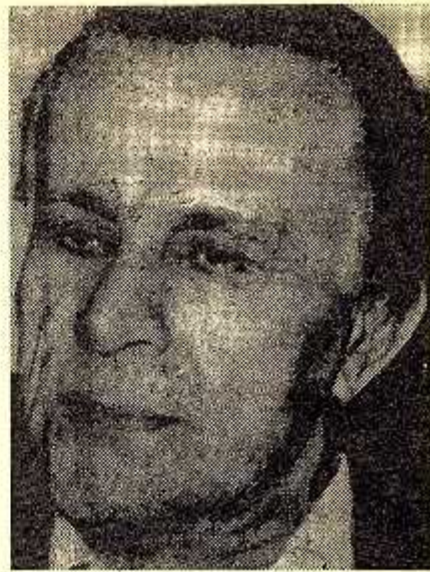
سرانجام دسته دوم حزب حرف خود را به کرسی نشاند و برای رسیدگی به صلاحیت دکتر سجادی کمیسیون خاصی تشکیل شد و در این کمیسیون پس از آنکه مهندس قیامی دلایل مخالفت خود را بیان داشت و دکتر سجادی از خود دفاع کرد قبل از آنکه کار به اخذ رای بکشد مهندس قیامی با عذرخواهی از دکتر سجادی مخالفت خود را مسترد داشت و دکتر سجادی رسماً به عضویت حزبی که پس از آن اتحاد ملی نام گرفت پذیرفته شد.

حزب اتحاد ملی بعدها با دار و دسته سیدمحمدصادق طباطبائی ائتلاف کرد و از ثمره این ائتلاف حزب مردم به لیدری سیدمحمدصادق بوجود آمد که مدتی نسبتاً طولانی دوام آورد و در انتخابات دوره پانزدهم مبارزه سختی با دولت قوام السلطنه کرد ولی در انتخابات توفیقی نیافت و پس از شکست در انتخابات دیری نپایید که از گردونه سیاست خارج شد.

### حزب استقلال

پس از واقعه شهریور ۲۵ زندانیان





نادر نادرپور

# به آذین: هنرمند آزاده، باشلاق روبرو بود...

بحث و گفتگوی اندیشمندان معاصر با «م. الف. به آذین» درباره آزادی

سخنرانی اندیشمند آزاده، مترجم آگاه و نویسنده مردم و متفکر زمان حاضر، «م. الف. به آذین» را هفته گذشته، در جوان خواندید. این سخنرانی که ۴۵ آذر ماه سال ۱۳۴۷، در کانون نویسندگان ایران شده بود، آزادی انسان، را تحلیل کرده بود و نیز واقعیت‌های زمانه را...

سخنرانی «به آذین» بحث انگیز بود. اعضای کانون، درباره آن بسیار گفتند و هفته بعد، یعنی ۵ دی ماه ۴۷، جلسه هفتگی کانون نویسندگان، که مناسفانه زیاد نوام نیافت و سانسور هویدایی، مثل هر حرکت اصلاح‌دگری محوای کرد. به پرستی و پاسخ درباره سخنرانی «به آذین» اختصاص یافت.

از جلسه بحث و گفتگو که نادرپور، شاعر معاصر، آنرا اداره می‌کرد رئیس جلسه بود همان زمان کانون نویسندگان گزارشی تهیه کرد که فقط به طریقه فتوکپی، و تیراژی قلیل، انتشار یافت. و مناسفانه، بسیاری از مشتاقان، این امکان را نیافتند تا گفتگوی اندیشه‌گران معاصر را، بخوانند و متأسفیم از اینکه، آن سال، و سالهای بعداش، حتی خبر مختصری هم درباره این کانون آزادگی و آزاد اندیشی و حقی طلبی اندیشمندان و روشنفکران معاصر و جلسات آن، چاپ نشد. و این فرصتی است برای ما، تا آئینه‌ی باشیم، در جهت انعکاس رویدادهای کانون نویسندگان و افکار مترقی و همیشه انسانی، اعضای آن. قسمت اول جلسه گفت و شنود درباره بحث «آزادی» را در کانون نویسندگان، با هم می‌خوانیم:

## متن گفتگوهای اعضاء کانون نویسندگان ایران

محل: تالار قدریز  
تاریخ: ۵ اردیبهشت ۱۳۴۷  
رئیس جلسه: آقای نادر نادرپور

آقای نادر نادرپور: در جلسه پیش (شنبه ۳۰ اردیبهشت ۴۷) آقای «به آذین» قسمت اول سخنرانی خودشان را اینجا ایراد کردند و این در واقع مقدمه‌ای بود برای قسمت دوم قسمت اول را پلی‌کپی شده بنامت دارید و آماده‌گی خواهد بود برای اینکه بحثی برقرار شود. بهتر است برای آنکه بحث از مسیر اصلی خود خارج نشود در مقام جوابگویی بیک دیگر برنیائیم، بیشتر قصد این است که پیرامون آنچه که آقای «به آذین» گفته‌اند اگر مسایل و پرسش‌هایی هست آنها را دنبال کنیم. قصد کانون نویسندگان ایران آن است که از مجموعه افکاری که در اینجا عرضه میشود بجا، و راستائی برسد از جهت فکری یا توجه باین نکات بحث را شروع میکنیم.

### سخنگویی

آقای محمدرضا زمانی: سخنرانی آقای به آذین در مجموع، باز هم مثل گذشته، یا در نظر گرفتن آن مقدمات قبلی، فکر می‌کنم هیچ نوع کمبودی نداشته باشد. ولی بعضی از قسمتها احتیاج به توضیح بیشتر دارد. و عرض بنده هم فی‌الواقع توضیحی است بر مطالب آقای «به آذین»، البته در مورد يك قسمت از حرفهای ایشان. مسئله این است: جناب به آذین فرمودند که وقتی هنرمند خودش را در مقابل نظامی می‌بیند که آن نظام یا خواستههای نظام باخواست او و یا با شعوری که او در خودش درک کرده تضادی دارد اگر او بخواهد برای اجرای ادراک خاص خودش و شعور خودش کاری بکند و در صدد یافتن آزادی فردی بر بیاید تصادمی با نظام موجود بدست میدهد و من صحبتم در مورد همین مسئله است. من فکر میکنم، همانطور که خودشان هم فرمودند، چنانچه این هنرمند آن چیزی را که درک کرده و شناخته یا واقعیتی

را که احساس کرده و میخواهد اجراء کند و برخورد میکند با نظام موجود و شبکه‌های آن، این وقت دیگر این قضیه فردی نیست. یعنی نمیتوان گفت که این فرد بصورت فردی وارد عمل میشود و با آن نظام تصادم میکند. یعنی خواستی که الان او مرحله فردی درآمد و بایک نظامیکه شامل سایر عناصر اجتماعی هم میشود برخورد کرد، آن خواست دیگر نمی‌تواند فردی باشد و در طلب آزادی بودن از طرف این فرد هم يك طلب آزادی فردی نیست، چرا که اگر فردی بود، همانطور که خودشان فرمودند، این فرد مستحیل میشد در خود همان نظام و با خواستههای آن نظام همگام میشد. ولی چون ادراکی که این فرد از وضع موجود دارد باو نشان داده است که نظام موجود در حال ایستائی هست و آنچه را که او خودش استنباط می‌کند نظام موجود نمی‌تواند برآورده کند، خواسته او شامل قشرها و طبقات دیگر هم میشود و در این زمان است که هنرمند دیگر از حالت فردی درمی‌آید و بصورت سخنگوی يك صنف بایک طبقه میشود.

### مسئله فرد

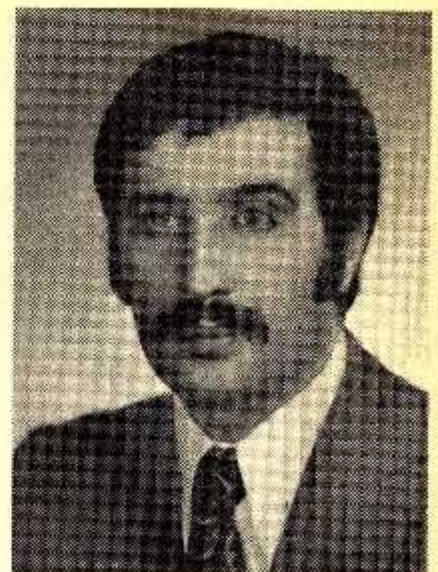
آقای به آذین: گمان میکنم بایستی فقط گفت که ایشان توجه به آن تعریفی که از آزادی دادم نکرده‌اند در این جا مسئله فرد مطرح است و بعدا مسئله بجنه‌های گروهی و بعد يك قدری بالاتر اجتماعی کشیده میشود فرد در شناختن و پذیرفتن نظامی که مستقل از اراده او وجود دارد اگر بجائی رسید که این وضع موجود را مطابق میل و آرزوی خودش دید احساس آزادی میکند، اما در جاییکه تضادی پیش می‌آید، مسلم است که عکس‌العمل ایجاد میشود در اینجا اگر فرد باشد از بین می‌رود ولی اگر جمع باشد، امکان آن هست که در مرحله معینی نظم عوض شود.





● م. آزاد: هر کدام از هنرها، يك ظرفيت و امكان بياني دارند...

● محمد رضا زماني: طلب آزادي يك حرکت اجتماعي است...  
 ● هوشنگ وزيري: وقتي، به علت پي برديم، از قلمرو ضرورت، به قلمرو آزادي مي آيم.  
 ● رضا سيد حسيني: هر هنر داراي زباني قابل بيان موضوع است.  
 ● منشي زاده: واقعيت با زمان و ذهن انسان تغيير مي کند...



● سپانلو: «خود» هنرمند كيست؟

بود که آنچه آقای به آذین گفتند درباره نظم موجود هنری و به اصطلاح آکادمیک و استقلال هنری و یا چیز تازه‌یی که می‌آید، و یا یک مقداری به کهنه و نو مربوط بود، و حال آنکه موضوع سنوالی که شده مربوط بود بزبان بیان موضوع. یعنی هنری دارای زبانی قابل بیان موضوع است و هنری ممکن است نشود چنین زبانی را در آن عملی کرد. درست است که آکادمیسم چون دارای نظمهای مخصوص بخود است ممکن است نظم دیگری را هم بسادگی بپذیرد و استقلال، استقلال چیزهای دیگری را هم ایجاد کند. ولی مسئله بطور کلی این است که اگر ما مثلاً بسراغ نقاشی آستره برویم یا معماری آن بیان که می‌گویند در آن ممکن نیست.

**واقعیت**

آقای کیومرث منشی زاده: فرمودید وظیفه هنرمند فقط دفاع از واقعیت است من می‌گویم اینطور نیست بدلیل اینکه واقعیتی بمعنای واقعی در دنیا وجود ندارد واقعیت چیزی است که با زمان و ذهن انسان تغییر میکند چرا که واقعیت در واقع یا تحول علم است یا سنت. و تابع دینامیزی است که در ذات کائنات است پس واقعیتی وجود ندارد که هنرمند فقط با دفاع از آن وظیفه‌اش را انجام دهد. به همین دلیل هنرهای فانتاستیک بحث دیگری را پیش می‌آورند. در واقع گاهی واقعیت‌هایی است که پذیرش آنها سبب دژنراسیون شده است مثلاً اگر همه واقعیتها مورد پذیرش انسان واقع میشد او الان در غار نئاندرتال زندگی میکرد. در واقع این هنرمند و عالم است که با این واقعیتها مبارزه میکند. مثلاً مردن واقعیت است ولی پذیرش اینکه مرگ یک واقعیت است سبب انحطاط خواهد شد و هنرمند در مقابل آن بجای پذیرفتن قیام میکند و این قیام، قیام مدلی است.

هنرها در آن استفاده میکند. مثلاً نقاشی را میتوان تبدیل به ترکیبی از نقاشی و ادبیات کرد. اما در نفس حتی داستان‌نویسی و شعر هم فکر نمی‌کنم کلمات آن تند و تیزی را داشته باشد که با مسائل تند و حاد برخورد کنند. در این مورد همیشه هنرمند اعم از شاعر و نقاش و نویسنده دارای شخصیت دوگانه‌یی است. یکی شخصیت هنری او، یعنی چه در شعر ناب و چه در شعر سیاسی این شخصیت دارای آن تند و تیزی نیست که مثلاً با سانور روبرو شود. اما هنرمند بطور غیر مستقیم وجدان اجتماعی‌اش در اثرش ظهور می‌کند. او یک شخصیت اجتماعی و اخلاقی هم است و همین ضامن گسترده‌گی کار او است و باعث می‌شود که بعنوان يك انسان در اجتماع نقش خودش را بازی کند. وگرنه خود هنرها طبیعتاً از چنین قدرتی برخوردار نیستند، وگرنه مثلاً يك شعر هر چقدر هم که روی ظرفیت سیاسی آن حساب کنیم نمی‌تواند مطرح‌کننده‌ی این نوع مسائل باشد.

**نظم و ضرورت**

آقای هوشنگ وزیری: آقای «به آذین» اگر برداشت من درست باشد که شما از کلمه «نظم» همان «ضرورت» را بمعنی می‌گیرید، بهتر است همان ضرورت را بکار ببرید چون ما از نظم دارای مفهوم دیگری هستیم. ولی ضرورت جدا از خواست ما در اجتماع و در طبیعت بعنوان يك قانون وجود دارد، مثل زلزله. دانشمندان اظهار نظر کرده‌اند که ما نمی‌توانیم زلزله را پیش‌بینی کنیم، زیرا علت آنرا نمی‌دانیم. زلزله جدا از اراده اجتماع و انسان رخ می‌دهد. اینجا که به «علت» شناسائی نداریم در قلمرو ضرورت هستیم، اما وقتی بعلت پی بردیم از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی می‌آئیم.

**زبان**

آقای رضا سید حسینی: مسئله گویا این

**هنرمند کیست**

آقای محمد علی سپانلو: بنظرم میرسد که آفرینش هنری در نفس خودش فردی است این است که من فکر نمی‌کنم در کار هنری عمل جمعی باین شکل که آقای زمانی مطرح می‌کنند، ممکن باشد. اما جای این سنوال از خود آقای به آذین باقی می‌ماند. «خود هنرمند کیست؟» آیا در شتوقی از هنر که مثلاً وسیله بیان آنها بصری است تعارض با نبودن آزادی چه شکلی پیدا میکند؟ آیا مقصود شما از هنرمند فقط نویسنده است؟

**بیان هنری**

آقای به آذین: نه در مورد نقاشی یا موسیقی اگر واقعا بیان هنری در جهت معارضة و با نظم جامعه - که یککلی با نظم قانونی فرق میکند - باشد اجتماع آنرا بيك تریبی واپس می‌زند، ولی این کار که بطور طبیعی صورت می‌گیرد، اگر با آنچه که کسانی که در رأس حکومت‌اند در تعارض باشد، آنکاه با دو اسلحه بگرفش پیش می‌آیند یکی «تشویق بیجا» یکی «دم شلاق». در مورد نقاشی و نظیر آن میشود مواردش را نشان داد مثلاً در همین ایران هر مکتب تازه‌یی که پیش آمد با مخالفت کسانی که خواستار سنتها و نظم موجود بودند روبرو شد. یا سانسهای رسمی فرانسه که در کنارش هنرمندانی که می‌دیدند تحت فشار هستند سالن‌های مستقل راه می‌انداختند.

**ظرفیت هنری**

آقای محمود آزاد: بهتر است به مسائل ملموس بپردازیم. در نقاشی می‌توانیم کسانی را نشان دهیم که چنان آثاری را بوجود آورده‌اند که کارشان بزندان کشید. البته يك مسئله است که هر کدام از هنرها يك ظرفیت و امكان بياني دارد که هنرمند احتمالاً از ابعاد دیگر



گفتگوی «رژی دبره» با «آلنده»

-۱-



آلنده روزنامه...

آلنده بزرگ...

# «شیلی»، هنوز برای «آلنده» ی شهید «هو

باین مفهوم نیست که ما پروتاریای بین‌المللی را قبول نکنیم. دبره: در آن زمان احزاب مختلفی فعالیت می‌کردند.

آلنده: بله کاملاً درست است. حزب کمونیست فکری خاصی و محدودی مسائل داشت. من احساس می‌کردم که ما به‌جزبی با دید وسیع‌تر و کاملاً مستقل و هماهنگ با مسائل شیلی، بدون اینکه محدود به معیارهای بین‌المللی

را به کمونیست ترجیح دادید. آلنده: بله ما حزب سوسیالیست را تأسیس کردیم، قبلاً حزب کمونیست در شیلی بود، اما ما به‌تجزیه و تحلیل موقعیت کشور پرداختیم و باین نتیجه رسیدیم که جایی برای تأسیس حزب هست با اعتقاد به برداشت تاریخی مارکسیستی تاریخ و مفاهیم فلسفی و دکترین این ایده‌لوزی، سوسیالیست تا اندازه‌ای از قید و بندهای بین‌المللی آزاد است. گرچه این

«سالوادور آلنده» مبارز بزرگ و رئیس جمهوری فقید «شیلی» را کمتر روزنامه‌خوانی است که فراموش کرده باشد. همان را که با مبارزات پارلمانی و سیاسی به ریاست مملکت شیلی رسید و با جهت و ژستی مردمی، انسانی به‌کشورداری پرداخت. لکن استعمارگران که کشورداری ویرا به‌زیان انحصارات خود یافتند، علیه وی دست باقی‌آوردند و چنانکه بعدها روشن شد، صرف دلارهای خون‌آلود شرکت «آی-تی» باعث شد که شیلی به‌خون کشیده شد و آلنده نیز به‌قتل رسید. آنچه ذیلاً و در شماره‌های آتی می‌آید، مصاحبه‌ای است که رژی دبره فیلسوف و انقلابی نامدار فرانسوی با آلنده داشته است....

## یادداشت‌های زندان رژی دبره

### دبره: علیه استعمار

### بجنگیم

### هر انقلاب،

### یک تکامل است



دبره: گفتن از بولیوی...

اما نه از طریق وسائل مصنوعی... چرا که در تحلیل آخر، این مردم هستند که انقلاب می‌کنند و به آن جهت می‌دهند.

بولیوی

انقلاب یک دوره است و آنچه که آنرا

آنچه باید برای آن تلاش کنیم تفوق ایدئولوژیک نیروهای مردمی علیه استعمار و استثمار در داخل و خارج مملکت است. در حال حاضر این برتری وجود ندارد، ولی می‌توان به آرامی و با اعتماد و اعتقاد، برای حصول به آزادی و رهایی از بندهای استعمارگران، جنگید و فراموش نکرد که این مسئله‌ای نیست که در یک روز انجام شود. هر انقلاب یک تکامل است و چنانچه بعنوان یک خرده بورژوا آنرا از دست بدهیم و به برج عاج «مارکسیسم لنینیسم» عقب نشینی کنیم، میدان را برای مانور به گروه‌های رقیب نظامی و شخصی و بورژوازی واگذار کرده‌ایم. باید برای تحمیل حضور خود، مبارزه کنیم و در تمام جریان‌های سیاسی فعالانه شرکت داشته باشیم و سپس رهبری را بدست گیریم.

دبره: آقای رئیس جمهور، آیا یک مرد وقتی در قدرت است تغییر می‌کند؟

آلنده: مردم همیشه عادت داشتند مرا رفیق آلنده بنامند، اما الان بمن رفیق رئیس جمهور می‌گویند. من بخوبی از این مسئولیت آگاه هستم.

دبره: آیا یک سوسیالیست مبارز وقتی رئیس دولت می‌شود تغییر ماهیت می‌دهد؟

آلنده: نه، من ایمان دارم، یک سوسیالیست در این مقام هم یک سوسیالیست باقی خواهد ماند، اما اعمال او باید منطبق با واقعیت باشد. دبره: اگر بتوانیم قدری عقب برگردیم. شما یکی از موسسین حزب سوسیالیست بودید. اینطور نیست؟

آلنده: بله بودم.

دبره: سال ۱۹۳۲ بود.

آلنده: اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوئیم سال ۱۹۳۳.

دبره: چطور شد، به حزب سوسیالیست پیوستید؟

آلنده: من به حزب سوسیالیست نپیوستم، من یکی از بنیان‌گذاران حزب سوسیالیست بودم. دبره: سوال من این است چرا سوسیالیست





# را می کشد...

باشد، احتیاج داریم.  
 دوره: اولین حزب سوسیالیست درشیلی  
 فقط دوازده روز عمر کرد.  
 آئنده: بله، در سال ۳۲.  
 دوره: آیا شما هم در آن حزب بودید؟  
 یا کودتای دمارمادکوک گروو؟ در تاسیس حزب  
 مؤثر بود؟  
 آئنده: بله این کودتا تأثیر فوق العاده  
 زیادی داشت...

-۳-

مسازد ترکیب شرایطی است که مرحله شکوفایی آن دوره که پویایی انقلابی باشد، میانجامد. آنچه که اتفاق می افتد تحریک و پویایی بدنیال خواهد داشت و آن مربوط باین است که کدامیک از نیروها بیشتر از همه روی آن تأثیر دارد. دولتیا ممکن است بچپ یا راست متمایل باشند. اما در هر حال این حرکت باید وجود داشته باشد، قانون جبری که در فیزیک هست در سیاست صدق نمی کند، خط مشی سازمان ما باید قطع تمام راههای مختوم راست و هدایت آن در جهت دیگر باشد. شاید خواننده از تأکید زیاد من بر روی گرایشهای گوناگون سیاسی و تضاد طبقاتی را با تعجب، غیرواقعی بداند و آنرا ناشی از خارجی بودن من تلقی کند. ولی همه قبول دارند که عصر ایجاد احزابی خودخواهانه و سودجویی های طبقاتی سپری گشته است.

باید صفوف خود را یکی کرده و جنبه متحده ضد امپریالیست تشکیل دهیم. ممکن است افرادی باشند که بگویند چنین طبقه بندی در طبقات متفاوت بولیوی وجود ندارد و فقط ناخودآگاه در نقطه قرار دارد و زمانی که تضاد واقعی بین اولیگارش و امپریالیسم خود را از آن خلاصی کرده باشد باین نتیجه برسیم که منافع واقعی دیگری وجود ندارد.

دوره: آیا بعد از آن با مسائلی مواجه شدید؟  
 آئنده: در آن زمان، قبل از سال ۱۹۳۲ من از دانشگاه اخراج شدم. آن زمان دیکتاتوری «آی بالفر» حاکم بود البته این از نوع دیکتاتوری های متداول در امریکای لاتین نبود. در حقیقت میتوان گفت که نوعی دیکتاتوری صربان که ناشی از یک دولت مترزل و اقتصادی ناتوان بود و طبق معمول سازمان دانشجویان بمقابله با آن پرداخت و بخاطر همین مبارزات بود که مرا از دانشگاه اخراج کردند و یازداشت شدم  
 دوره: شما را محاکمه هم کردند؟  
 آئنده: بله، من در پنج مورد متهم شده بودم و در یک دادگاه نظامی محاکمه شدم - وقتی سوسیالیست Marmadake GR. Ve سقوط کرد، من در بیمارستان (والپرایسو) Valpraiso انترن بودم و بعلت سخنرانی که در دانشکده حقوق کردم، توقیف شدم. تمام فامیل من نیز بزندان افتادند من جمله برادرزن من

برادر Marmadake GROVE - مازمادکوک گروو، و تمام برادران من که اصلا کاری به سیاست نداشتند و همینطور که ملاحظه کردید مارابطه نزدیکی با GROVE داشتیم - در آن زمان ما بوسیله دادگاه نظامی محاکمه میشدیم که آزاد شدیم - و دوباره توقیف شدیم و در دادگاه نظامی دیگری ما را محاکمه کردند سپس مرحله محاکمه واقعی پیش آمد. پدرم بشدت مریض بود؛ یک پایش را قطع کرده بودند و در پای دیگر علامت قانقاریا دیده میشد. در حقیقت مرگش نزدیک بود بمن و برادرم اجازه دادند که از زندان بدیدن او برویم. بمنوان یک دکتر فهمیدم که حالتش سخت وخیم است فقط توانست چند کلمه ای با ما صحبت کند. با سختی و زحمت فراوان گفت: از مال دنیا فقط توانستم فرزندان با شرف تربیت کنم. روز بعد او مرد و من در مراسم تدفین او قسم خوردم که زندگی خود را وقف مبارزات اجتماعی کنم و تا این لحظه به آن وفادار مانده ام.  
 ادامه دارد»

## ایرج جمشیدی، از روزهایی مینویسد، که با آیت الله طالقانی در زندان زندگی میکرده است

# آیت الله طالقانی: حرکت



### ● پیر مبارز، پایدار و استوار پیشاپیش طرفداران اش، به راه پیمایی پرداخت...

طبیعی بوده، اما احترام طبقه دومینا برایش غریب... در دیدار اول دیدن و شنیدن ویژگیهای این پیر مبارز، احترام طبقه دومینا را دیگر فریب نیدیدم... حتی زندانبانها را هم پایداری شخصیتش، به احترام واداشته بودا بچها به شوخی می گفتند:  
 آقا، مابین زندان و بیرون، خط بناز کرده است! امروز آزاد می شود، فردا دوباره برش می گردانند!!

دوباره به جمعیت باز می گردم، نمی توانم جلوتر بروم، می فهمم، پیر مبارز می خواهد پیش جمعیت حرکت کند! طالقانی ۷۰ ساله، که چند هفته است از زندان آزاد شده و من از خواهد پیشاپیش جمعیت حرکت کند، و من از جایم کنده می شوم، با جمعیت به حرکت در می آیم، همه ی وجودم فریاد می شود، و هم صدا با مردم...

اول صبح تاسوعا بود. برای پیوستن به یک راهپیمایی سیاسی که از قبل خیرش را داشتیم از خانه بیرون زدم. بیرون زدم تا با مردم یکپارچه اعتراض، همصدا شوم. این تنها کاری بود که از دستم برمی آمد: همصدا شدن با مردم، بدون در نظر گرفتن اختلافات، احتمالا مرامی، یعنی بیشترین کاری بود که شهادت انجامش را داشتیم و کمترین کاری که وجدانم را آسوده می کرد... شنیده بودم، راهپیمایان از منزل آیت الله طالقانی شروع بحرکت می کنند تا در طول راهپیمایی مردم معترضی را به خود بیوندانند... و شنیده بودم که منزل آیت الله طالقانی در حول و حوش بیج شمیران است. به آن سمت روانه شدم. آنپوه جمعیت را در بیج شمیران دیدم، خبرنگاران خارجی را هم. دور-بینی هم بهمراه داشتیم. باقتضای حرفه، لابلای جمعیت پی نقطه شروع، می گشتم... تا صدای الله اکبر، الله اکبر جمعیت توجهام را و توجه دیگران را به نقطه ای معطوف داشت: آیت الله طالقانی... آیت الله طالقانی... الله اکبر، الله اکبر... الله...

طالقانی... غی. ذهنم بیرواز درآمد، از همهها و فریادهای اعتراض و الله اکبر و الله اکبر... دور شدم، از خیابانها گذشت، سریع حرکت کردم... از بزرگراه ونک هم... از کنار ده اوین... از دیوار بند زندان اوین... و به بند یک اوین، جائیکه برای اولین بار این نام را شنیدم، رسیدم. بله. اینجا بود که برای اولین بار نام ایشان را شنیدم. در طبقه دوم بند یک اوین بودم، با شکر الله پاکتراد، با رحیم بنای، با بیژن چهرازی، با اکبر ایزدینا، با هسادی جفرودی، با حسن سحرخیز... هم بند بودم. در طبقه اول بند یک، آیت الله طالقانی بودند، با آقای انواری، با آقای منتظری، با حاج عراقی. هم بند نبودند، برای دیدنشان، به حیاط زندان آمدم. پیرمردی موقر با عبا و عمامه و موهای سپید، استوار و محکم، خنده رو و شوخ طبع و... طبقه اولیا همگی دورش حلقه زده بودند، احترام آنها به آقای طالقانی



# کیهان

# اطلاعات

عباس معودی



# پرونده‌های قدیمی

## اطلاعات: روز نامه کیهان با بودجه حکومت بود

## اطلاعات بروایت کیهان و کیهان بروایت اطلاعات

جنگ اوج شد. جنگ اطلاعات و کیهان. و علت در آمد، تیراژ و بالاخره «پول» بود. بگیری و به بند از «تیراژ» شروع شد. اطلاعات مدعی شد تیراژ اول را دارد. و این ادعای مدبرش، مرحوم عباس معودی طی دیدار و گفتگویی با دانشجویان بود.

«کیهان» تیراژ اول را، از آن خود می-دانت و هم از این رو، با قلم شیوای مرحوم فرامرزى، اعلام کرد «اطلاعات» اشتباه می-کند و عنوان مقاله هم «اشتباه می-فرمائید» بود. در پی این مقاله، بار دیگر اطلاعات به سخن آمد. مقاله معودی را در پاسخ فرامرزى می-خوانیم:

مقاله مورخ ۲۳ دیماه ۱۳۴۰  
اشتباه نیست

همکار محترم ما تحت عنوان «اشتباه می-فرمائید» مقاله‌ای در جواب اظهاراتی که برای دانشجویان دانشکده بازرگانی نمودم مرقوم داشته‌اند.

موضوع اینست که دوشنبه گذشته جمعی از دانشجویان دانشکده بازرگانی بمنظور مطالعه در امری که ارتباط با رشته تحصیلی آنها داشت به روزنامه اطلاعات آمدند و پس از گردش در مؤسسه بخصوص دقت و توجه در تنظیم آگهی و امر تبلیغات در سالن سخن-رانی روزنامه همانجا که کرسی آزاد تشکیل میشود گرد آمدند و اظهار علاقه نمودند مدیر مؤسسه را به بینند و یا او صحبت کنند.

با اینکه در آن ساعت روز که بجهت کار بود در اطاق کارم مشغول بودم این دعوت را با طیب خاطر پذیرفتم، بمیان آنها رفتم از من توضیحاتی خواستند که هرگز نمیتوانستم به آنها دروغ بگویم، چون آمده بودند اطلاعاتی در رشته بازرگانی و تحصیلی خود بدست آورند و بر معلومات خود بیفزایند، بدین سبب مرا سؤال بپوش کرد، هرگدام از يك موضوع که بیشتر بکارشان ارتباط داشت تا سیاست مطلبی پرسیدند از جمله پرسیدند: آیا روزنامه اطلاعات

تبلیغات هم میکند؟ جواب دادم: کار ما توأم با تبلیغات است، منتها تبلیغ سالم یعنی جلب اعتماد و اطمینان مردم از راه انتشار اخبار صحیح و مطالب سودمند و غیرجنجالی، یکی از آن میان پرسید تیراژ اطلاعات چقدر است؟ من هرگز نمیتوانستم آن دانشجو را گمراه کنم و باو دروغی بگویم و بگذرم چون روح پاک و شفاف او میخواهد حقیقت را جستجو کند و اطلاعات قازمای بدست آورد که پس فردا در میدان زندگی و رشته بازرگانی که شروع میکند غافل نباشد.

خطاب بدانشجویان گفتم:

«جواب به پرسش شما کارمشکلی است چون مادام که سازمانی برای کنترل تیراژ در کشور ما دایر نشده هرچه در این باره گفته شود نمیتواند مورد اعتماد مردم قرار گیرد و در چنین کشورها که سازمان مخصوص رسیدگی به تیراژ وجود ندارد این مسئله نمیتواند صورت جدی و رسمی بخود گیرد و ما خواهان پیدایش چنین سازمانی هستیم که حقیقت میزان انتشار مطبوعات را هر ماه یکبار اعلام دارد تا عامه مردم خاصه موسسات بازرگانی کشور و کسانی که متاع خود را آگهی میکنند تکلیف خود را بدانند و این کار در کشورهای متمدن ازجانب مؤسسه طرف اعتمادی که از حسابداران قسب خورده تشکیل میشود انجام میگردد و نرخ اعلان در هر روزنامه به نسبت تیراژ تعیین می-گردد و من امیدوارم چنین دستگاهی در ایران تشکیل شود»

این مطلب که روز چهارشنبه در صفحه ششم چاپ شد برای همکار گرامی ما کران آمد و در سرمقاله خود نوشتند من اشتباه می-کنم که این حرف را زده‌ام، تیراژ روزنامه را باید از مردم شهر پرسید، در خیابانها دید، نه

### کنترل تیراژ

در ماه پیش آقای دکتر شریعت مدیر مجله اکونومیست در جشن مفارقت یوگسلاوی

اطلاعات پیشنهاد کرد: سازمانی برای کنترل تیراژ دایر شود تا معلوم شود که اطلاعات تیراژ اول را دارد یا کیهان...



**مقصد ۲۱ کیهان**

**بیمه‌گان از فردا ۱۵ ریال میشود**

**سختی باخوانندگان گرامی**

**کیهان از فردا ۱۵ ریال میشود**

**سختی باخوانندگان گرامی**

**۱- ۱۹ ذیحده ۱۳۹۸**

**سختی باخوانندگان گرامی برای**

رابطه موسسات مطبوعاتی و نشریات  
کالیست و سایر عوامل ما  
کلاس تیز و خرد  
و جبهه و جبهه

کره انراش ستاره  
بیمه‌گان از فردا ۱۵ ریال میشود

توجه و عنایتی بر ما داشت و دست‌های ماسی ما مالید و موسس و بانی اطلاعات بود یا می-خواست آنرا حمایت کند لااقل یک ماشین کوچک چاپ بیا اعطا می‌فرمود؛ نه اینکه اطلاعات پس از پنج سال گذشت زمان و جان-کندن و مرارت کارکنانش از پول مردم و حسن استقبال و توجه ملت موفق شود یک ماشین کوچک دستی ساخت «فرانک هال» که هنوز بعنوان یادگار در مؤسسه حفظ و نگاهداری شده از یک بازرگان اطریشی در کاروانسرای امیر که بمرضی حصه در گذشت باقسط طولانی مبلغ چهارده هزار تومان خریداری کند و با تنگدستی و مشقت فقط بهش خدمت چاپخانه کوچکی که از این ماشین دستی و چند جعبه حروف آنهم بقسط از آقای کریم آزادی مؤسس حرفه‌ریزی ایران تهیه نماید و بتواند اطلاعات را از دو صفحه به چهار صفحه و شش صفحه ارتقاء دهد و بعد تدریجاً در سایه جهد و کوشش و جلب اعتماد مردم و اتخاذ رویه‌ای بر پایه مصلحت جامعه و منافع ملت توجه و عنایت مردم را جلب نماید و در دل‌ها جای باز کند تا جایی که مردم آن مؤسسه ناچیز را از خود بدانند و بیایه‌ی امروزی برسانند و یکمده افراد خدمتگذار و عاشق‌پیشه و علاقمند مثل خود این بار سنگین را بکشند و بعد هم برای این مملکت و ملت بگذارند و بروند.

این رویه‌ی ما بود، اما همه مردم آگاه سیاست‌های روز میدانند که این فرصت‌های لطفا ورق بزیند

زندگی ما روشن و باز میباشد و دوره‌های روزنامه موجود است و هر آن میتواند در دسترس عموم قرار گیرد؛ اطلاعات سی و شش سال پیش از سفر روی سعی و مجاهدت شخصی و یکمده دوستانی که موی خود را مثل من در این راه سپید کرده و هم‌اکنون در مؤسسه اطلاعات کار میکنند خدمت مطبوعاتی خود را شروع کرده، از یک روزنامه دو صفحه‌ای و داشتن دو اطاق در بالاخانه خیابان فردوسی و بعد دو اطاق در کوچه و تونق نظام (لا هزار) کار خود را آغاز کردیم. اگر حکومت مقتدر وقت

# جود آمد...

بمن گفت: میخواهم چنین مؤسسه‌ای که در کشورهای مرفعی وجود دارد بوجود آورم تا میزان انتشار حقیقی روزنامه‌ها از لحاظ مؤسسات بازرگانی مشخص باشد چون قیمت اعلان در هر روزنامه به نسبت تیراژ فرق میکند. من دامن او رها نکردم، گفتم: بسیار فکر خوبی است و من اولین مشتری چنین مؤسسه‌ای می-باشم و حاضریم هرچه آبرومان ماهانه آن می-شود بپردازم، شما بروید دیگران را هم قانع کنید و هرچه زودتر سازمانی برای نظارت تیراژ بوجود آورید، بعد فرزندم فرهاد مسعودی را مامور تعقیب این کار نمودم و او چندبار با آقای دکتر شریعت ملاقات و گفتگو کرد و فرار بود آئین‌نامه‌ای برای این امر تنظیم کنند و هنوز هم خبری نشده است.

دانشجویان دانشکده بازرگانی باید باین امر واقف باشند که فردا که وارد کار میشوند چهار گمراهی نشوند و من نمیتوانم چیزی جز حقیقت امر و لزوم تشکیل چنین مؤسسه‌ای که از حسابداران قسم‌خورده و مردمان صالح و بیغرض بوجود می‌آید به آنها بگویم، تازه این گفتار چه لطمه و صدمه‌ای به همکار ما میزند، اگر انتشار اول را پیدا کرده‌اند چه عیب دارد همین موضوع را دنبال نمایند، نه اینکه همکار خود را تخطئه کنند و بنویسند: «یک مؤسسه مطبوعاتی که در تحت حمایت حکومت مقتدر وقت بوجود آمده و نگهداری شده و علم مجال و میدان عمل برای مطبوعات آزاد سبب شده که او در درجه اول بماند یا بقول خودش تیراژ اول را داشته باشد الی آخر...» و در جای دیگر می‌نویسد «روزنامه زمان دیکتاتوری خواهناخواه در زمان آزادی از بین میرود».

## پرونده اطلاعات

اولا کجا و کی و در چه زمان و حکومتی مجال و میدان عمل برای مطبوعات آزاد پیدا شد که ما محرومیت داشته و نویسنده محترم ادعای قاطع آنرا دارند و بدان می‌یابند، ثانیاً اطلاعات چگونه تحت حمایت حکومت مقتدر وقت یعنی اعلیحضرت رضاشاه فقید بوجود آمده که ما خود از آن بی‌خبریم، خوشبختانه پرونده

### ... پاسخی به یک سؤال عمومی:



## تختی چرا مرد

می‌پرسند و بحق هم می‌پرسند که آن «تیر» چه بود و آن مطلب چه می‌گویند و به حق هم می‌گویند که آن کاری بود در دوال تمام کارهای معمول «پیش‌ازاین»، ابتکار که حالا در محدوده‌ای که ما در آن دچار شده‌ایم - قلم‌زدن در مطبوعات - اوضاع «پیش‌ازاین» بهم خورده است، ابتکار که حالا، حال دیگری دارد و اوضاع دیگر گونه‌ای، که تمام حوادث اخیر - حوادثی که بر مطبوعات و قلم‌ویز یون هم رفت - که: خیر همان آتش است و کاسه همان کاسه، دستکم در محدوده رکن چهارم «مشروطیت» همان است، اگر بدتر نباشد! در چنین فضائی بود که یادی زنده یاد «تختی»، و اینکه چگونه او که همیشه با ما و از ماست، و خواهد بود، در بین ما نیست، جسمش یا کالبدش را می‌گوئیم.

اگرچه در همان مختصر ابهام‌آلود و مخفی در پشت پرده ابهام با ظرافتی هرچه تمام - شایدهم بدون کوچکترین ظرافت و مہارتی - اشاره‌ای کوتاه و مختصر شده بود، که اگر گوئی کویا نبود، اما بهر حال نشان میداد که آن چنان هم نبود که «گفتند»، و لاجرم چون «آنان» هم گفتند و «آنچنانی» هم، آن گفته‌ها بردل ننشست، بردل «هیچکس» ننشست.

اما اینهمه در پرده گفتن و بقول تمام شما عزیزان در «دوال» «پیش‌از این» کار کردن چرا؟ برای آنکه برای دوختن یک لباس، همان اندازه معمولی بازم سوزنی لازم است و فنی، و مہارتی در اینکه فن را در سوراخ سوزن فرو کنیم. بدون مہارت، بدون ظرافت، بدون صبر و حوصله نه فنی به‌سوزن خواهد رفت و لاجرم نه حتی یک بخیه بر پارچه خواهد خورد، تا چه رسد به دوختن لباس.

و ما به تمام دلایلی که مثل روز روشن است، نمی‌خواستیم کاری کنیم که یک بخیه بزنیم و آنگاه تمام ابزار کارمان را از دست بدهیم که این خواست بزرگ «آنهاست». همانها که معتقدند قهرمان خودکشی کرد. همانها که گفتند او چون با «زنش» اختلاف داشت، چون «زنش» با مادر و خواهرش اختلاف داشت، چون این وصلتی ناجور بود. یعنی چون بیوند غیر معمولی دو طبقه متضاد بود کارش به آنجا رسید تا بگویند: «قهرمان خودکشی کرد».

اگرچه در این حقیقتی است که طبقات متضاد در نهایت هیچگاه باهم سازگار نیستند. اما در این مورد این حقیقتی نداشت، تضادی به آن معنا در کار نبود. و لاجرم نتیجه‌ای «آنچنان» هم.

این مختصر از آن جهت آمد که این پرده‌پوشی جدید، این کار در «دوال همیشه‌یشین» پاسخ سؤال خیل آنبوه پرمشگر مرگ «تختی» باشد.



سخت و مشکل دوره حکومت مقتدر وقت و تلاشی معاشی که چه سا کارکنان این مؤسسه مثل خودم با لقمه نانی بسر می بردند خوشبختانه برای همکار ما پیش نیامد بلکه شهریور ۴۰ و بقول همکار ما تحول زمان فرصت مناسبی بدمست داد که ایشان در تحت حمایت حکومت مقتدر وقت یعنی اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی صاحب چاپخانه و اداره و تشکیلات و بودجه ثابت ماهانه تا سال ۱۳۳۸ شوند و باین کیفیت روزنامه نگاری ایشان شروع گردید.

خود نویسنده محترم بهتر از هر کس این نکته را میدانند و توجه دارد و نمیتواند انکار کند و من یقین دارم در این امر با سوابق دوستی شخصی که ایشان با من و اطلاعات دارند و در زمان حکومت مقتدر سابق خود از نویسندگان باذوق و قریحه اطلاعات بودند مطالب بالا را تصدیق و تأیید دارند منتها گاهی مطالبی باشند بایشان میگویند که ناچار در پایان مقاله خود این جمله را هم مزید کرده اند:

«ما عقیده نداریم که مردم پیشعورند و میشود با صرف هر ادعائی را بایشان قبولاند و همکار محترم ما اگر آنها را پیشعور می شناسد و صرف ادعا را برای قبولاندن حرف خود کافی میدانند اشتباه می فرماید.»

عقیده ما نیز اینست که مردم شعور قضاوت دارند، خوب و بد، زشت و زیبا را تمیز و تشخیص میدهند و ما هم همین را میگوئیم که مردم را نباید گول زد و پیشعور دانست و صرف هر ادعائی را بایشان قبولاند، ادعا کردن آسان است و اثبات آن تشریفات میخواهد، همه روزنامه ها ادعا دارند و خود ما هم ادعا داریم، اما این ادعا را فقط مردم خیابان نمیتوانند تصدیق کنند چون تهران کوچک و پس کوچی هم دارد، بعلاوه ایران تهران نیست و تهران هم منحصر به چند خیابان شمال شهر نمی باشد، رسیدن به تیراژ واقعی را مثل همه جای عالم موسسه ای مخصوص از افراد بیغرض و حساب گران قسم خورده میتواند تعیین کند و حال آنکه چنین تشکیلاتی نیست موسسات ملی و نمایندگان بعضی از ادارات مربوط میتوانند رسیدگی کنند و ما خواهان این رسیدگی هستیم.

شش سال پیش وقتی تیراژ اطلاعات از پنجاه هزار نسخه در روز گذشت چون چنین موسسه ای وجود نداشت که نظر بدهد ما خود تشریفات برای این امر قائل شدیم، از وزارت خانه های کشور، خارجه، فرهنگ و ادارات فرمانداری و انتشارات و رادیو، همچنین مؤسسات بزرگانی و بانک ها و خبرگزاریهای خارجی نمایندگان دعوت کردیم در طرف مدت دو ماه سرزده و بیخس آمدند، میزان چاپ، مقدار فروش، دفاتر پلمپ شده و حتی حساب بانک و وجوه دریافتی از این باب را در دفعات مکرر مربوط به تهران و همه شهرهای ایران رسیدگی کردند و بعد نظریات خود را در دفتری که باز شده بود نوشتند. پس از پایان این بررسی ها و دقت ها آنوقت ما بخود جرئت دادیم که در روزنامه بنویسیم تیراژ اطلاعات از پنجاه هزار نسخه در روز گذشت و این موضوع را جشن گرفتیم.

حالا همکار گرامی ما بیا بگوید در برابر پرسشی دانشجویان، من جز حقیقت چه میتوانم بگویم، میدانم چرا این حقیقت در مذاق همکار محترم ما ناگوار و تلخ آمده و بیا تاخته است؟

## سینمای سیاسی

جمشید ارمیان

مروری بر سینمای اسپانیا در دوران اختناق فرانکو و پس از آن

## تیغه اختناق بر گلوی سینما...

● سبک و سلیقه ۳ سینماگر معترض اسپانیایی:

بونوئل، باردوم و سائورا

● بونوئل، برلانکا، باردوم و سائورا سرشناس ترین فیلمسازان اسپانیا در

دوران اختناق فرانکوئی چگونه فیلم ساختند؟

● موقعیت کنونی سینمای اسپانیا پس از پایان دوره سانسور و فشار چگونه است

شوند، دوست دارم چون درست مثل مردم هلال می شوند!

فیلم تازه بونوئل که از زمان «زن و بازیچه» بیرونیس اقتباس کرده، ویژگی های خاص دو فیلم معروف او «شیخ آزادی» و «جداییت پنهان بورژوازی» را تداوم یعنی هجوگویی های شاه درخشان و طنز آمیزی که در آنها وجود داشت، در عوض در فیلم اخیر تماشاگر «بونوئل» واقعی و اصیل را می یابد مردی که همواره خواسته است در فیلم هایش مسائل مهم و بزرگی چون «عدالت» و سیاست، قاضی ها و فداکاری آنان را در راه احقاق هدف های سیاسی کشورش مطرح سازد.

ولی همواره از «بونوئل» نمی توان انتظار داشت که خودش را بر ملا کند، راز هایش را برای تماشاگر بکشد و اسرار تصویرهای آثارش را بازگوید، او همیشه رموز بوده و همچنان نیز اسرار آمیز باقی خواهد ماند، می گوید:

«هرگز در بر این نموده ام که در فیلم هایم نماد بکار ببرم، از ذهنیات و ماجراهای خود حرف میزنم و به محض آن که یکی از کاراکتر های آثارم گرفتار مسائل روان شناسی بشود، آنها او را از میان بر میداریم، فیلم هایمانند زندگی بر از رمز و راز و معماگونه هستند...»

### خدا و هنر

● بونوئل يك عمر در جستجوی پیروده ای است که خودش آنرا در يك جمله خلاصه کرده: «از میان بردن خدا برای بشر يك اصل اخلاقی مهم را دربر دارد و آن بهانه ای گذران زندگی است. برای از بین بردن گناه، خوار ساختن هنر کافی نیست.»

بونوئل بازتابی است از اسپانیا، از دوران سوراگالیسم، دورانی که با سالوادور دالی - يك نابغه دیگر اسپانیایی - فیلم معروف «سنگ آندلسی» را در سال ۱۹۲۹ ساخت. او يك زخیم خورده درونی است. از آن دوران اختناق و فشار سانسور روحش بسیار چرکین شده است و بدین گونه، بونوئل را وجودی معناتی می یابیم

● دوره اختناق و سانسور سینمای اسپانیا چهل سال طول کشید؛ دوره حکومت ژنرال فرانکو بر این کشور و لاجرم سینما از این قاعده مستثنی نبود. سینماگران سرشناس اسپانیایی مثل «بونوئل» به افق های دیگر که بوی آزادی میداد، روی آوردند و بیازهای درونی شان را بر آورده کردند.

در دوران حکومت فرانکو، که سایه سانسور وحشتناک و خفقان هنری بر سینما سایه شومی شده بود، سینمای این کشور جایی در میان تماشاگران دنیا نداشت. آدم هایی مثل «گرلوس سائورا، آنتونیو خوان با، دوم، خوزه لوئیس برائو، آنتونیو خبه زریکو جرات خلق آثار شخصی و هنری نداشتند و سینمای اسپانیا فقط در دو نام بزرگ خلاصه میشد: لوئیس بونوئل و برلانکا.

اما حالا که دوره اختناق و سانسور شدید سینمای اسپانیا از میان رفته است، این سینما طلوع تازه ای کرده و افق های جدیدی را بروی تماشاگران حریص و مشتاق خود و سایر کشورها گشوده است.

در این مطلب، تری چند از فیلمسازان برجسته سینمای اسپانیا از آن دوره های سیاه و شوم سانسور و اختناق هنری حرف میزنند که نشانگر بسیاری از مسائل مهم سینمای این کشور می باشد.

### سیاست و عدالت

● لوئیس بونوئل سرشناس ترین سینماگر برجسته اسپانیایی که بخاطر خفقان موجود در کشورش، تاکنون در بسیاری نقاط مثل مکزیک و فرانسه فیلم های والایی ساخته و فیلم اخیرش «این احساس مهم خواستن» سرو دومین فیلم وی طی ۷۷ سال زندگی اش بشمار میرود در مورد «سینما» بطور کلی چنین اعتقاد دارد:

«... در حقیقت سینما، کار ساده ای است. اما باید زنده دل بود، به محض آن که از هیجان سینما کاسته بشود، حوصله من سر میرود، مواقعی را که مردم از سائق سینما خارج می-





● جرالدين چاپلين در صحنه‌اي از آخرين فيلم «كارلوس سائورا» بنام (اليزا عشق من)

### كارلوس سائورا

«آرزو داريم هر چه مي‌خواهيم، بطور آزادانه بتوانيم بيان كنيم. سينماي اسپانيا تابحال يك شبه سينما بوده است. ما از هم‌اكنون خود را با نسلي از تماشاگران اصيل و مشتاق روبرو مي‌بينيم و همين امر جاي اميدواري بسيار براي من و امثال من باقي مي‌گذارد.»

محدوديت‌هاي اين سينما بسيار بود. علاوه بر آن كه سينماي اسپانيا در سينماي جهاني حضور محسوس نداشت، خود اسپانيا و خيلي از مظاهر ديگر اين سرزمين وجودشان غايب بود و بهمين جهت هيچ فيلمسازي نتوانست حرفه‌اي بشود. يكي از اين استثناها «بونوئل» است كه حتي هيچ فيلمي در اسپانيا نساخت و يا «لوتيس برلانكا» كه هر ۵ سال يك فيلم مسازد و «كارلوس سائورا» جديدترين سينماگر اسپانيايي است كه بنوعي موفق مي‌شود با سانسور درگيري پيدانكند چون مسائل فيلم‌هايش چندان ارتباطي به واقعيت‌هاي موجود سينماي كشورش ندارد.

### ● كه دنيايش، در كودكي و جواني اسپانيولي‌اش ريشه دارد و اسرارش نيز در آن حفظ مي‌شود.

همه فيلم‌هاي بزرگش چون «فراموش شدگان» (۱۹۵۰) و «پريديانا» (۱۹۶۱) شبح آزادي و نريستانا و حتي «پل دوژور» ريشه از آن سالهاي اختناق دارد، از اسپانيايي از دست‌رفته و محبوبش با گونه‌هاي رمزآلود حرف ميزند و دلش بخاطر «مادرديته» صميمانه مي‌پيود...

### حضور فاشيسم

● خوان آنتونيو باردوم كه در آخرين جشنواره جهاني فيلم تهران يكي از داوران آن بود، فيلمساز مهمي است. بعضي از آثار مهم او عبارتند از: «مرگ يك دوچرخه‌سوار» (۱۹۵۴) انتقام (۱۹۵۸) بيانوهاي كوكن (۱۹۶۴) روز آخر جنگ (۱۹۶۴) تعطيلات طولاني (۱۹۷۷) و پل (۱۹۷۸).

باردم معتقدست كه در دوران حكومت سپاه فرانكو علت اصلي و عيني حضور نداشتن سينماي اسپانيا بر پرده‌هاي نمايش فيلم جهان وجود فاشيسم بوده است. در اين سالها اختناق فرهنگي وجود داشت. نسل من در يك كويس فرهنگي رشد كرد. كافي است كه بگويم اين جمله بر آن سالهاي شوم اختناق مصداق پيدا مي‌كرد: «زننده ياد مرگ و مرگ بر تفكر». اكنون كه تا حدودي آزادي داده شده من ترجيح مي‌دهم كه ديگر يك كارگردان و سازنده فيلم‌هاي سفارشي و بقولي خيانت‌آميز نباشم. البته بدليل آزادي‌بيان بيشتري، تفاوت‌هائي پيدا خواهد شد.

### ● «... من معتقدم كه سينماي انتقادي با ديدگاهي سياسي بهتر از سينماي سياسي صرف است. در اسپانياي امروز، سينما بايد حداقل هوادار مردم باشد و بايد فقط واقعيت‌ها را مطرح سازد و نشان بدهد، چون هرگز تا اين لحظه واقعيت‌ها نشان داده نشده‌اند و فيلمساز اسپانيايي حق نداشت محيط اقتصادي و سياسي و اجتماعي كشورش را تجسم بخشد. امروزه، سينماي اسپانيا مشكل خاصي ندارد، چون موقعيت سينما، همان موقعيت جامعه‌ي اسپانيا در چهارچوب سياسي خاص خودش است پس هدفهاي من نيز همان هدفهاي احزاب سياسي است كه براي رسيدن به آزادي مبارزه مي‌كنند. وقتي به آزادي دست يابيم، مي‌توانيم به دشواري‌هاي ويژه دنياي سينما و چيزهاي ديگر نيز بپردازيم.»

### موقعيت كنوني سينماي اسپانيا

● اكنون موقعيت سينماي اسپانيا پس‌از پايان حكومت فرانكو، فقط بازتابي است از موقعيت كلي اين كشور. سينماگران اسپانيايي در حالت عبور از دوره‌اي به دوره‌اي ديگر هستند. اين دوره هم بسيار پربار و هم خيلي نامشخص مي‌باشد ولي بهر حال بهتر از آن دوره سكوت و فشار و اختناق است. سينماگران فعلي و جوان اسپانيايي نميدانند كه از نظر سياسي به كدامين سوي مي‌روند. سينماي امروز اسپانيا، سينمائي است سرشار از انتظار و اميد. يكي از اين فيلمسازان بنام «آنتونيو خيمه‌نزيكوه» مي‌گويد:



● بونوئل در فاصله دو صحنه از ساختن فيلم «شبح آزادي»

### ● «سائورا» تنها كارگردان اسپانيايي است كه از سال ۱۹۳۹ (بغير از «برلانكا»)

نسبت به خودش صانع و صميمي باقي مانده است. عليرغم وجود مسائل سانسور، او بطور مراقب در اسپانيا فيلم ساخته است. تهيئه‌كننده‌اش، او را دائم به كار واداشته و توانائي فيلم‌ساختن را پرايش فراهم کرده است.

«كارلوس سائورا» كه باز با شركت همسرش «جرالدین چاپلين» اين روزها آخرين اثرش بنام «اليزا، زندگي من» را به پايان رسانده، در «هوسكا» در دهكده آراگون روز چهارم ژانويه ۱۹۳۷ تولد شده و جنگ داخلي اسپانيا زماني آغاز شد كه او چهارساله بود و زماني كه هفت سال داشت به پايان رسيد.

خاطرات او از آن دوره شوم در آثارش چون «شكار» و «دختر عمو آنخليكا» انعكاس يافته و نيز خاطراتش از دهه چهل، بخش مهمي از ديدگاه او را تشكيل مي‌دهد. آثارش همواره ديدگاه‌هاي خاص او را از كودكشي، دوران جنگ‌هاي داخلي و سايه‌هاي شوم اختناق تجلي داده است. مهمترين فيلمش «دختر عمو آنخليكا» در جشنواره جهاني فيلم تهران نيز به نمايش درآمده است.

اين فيلم اولين فيلمي است كه در اسپانيا از ديدگاه گسائي ساخته شده كه در جنگ‌هاي داخلي بازنده شدند. با تداخل گذشته و حال خشونت و زيبائي آن دوره كه ميراث اسپانياست به زيباترين وجه به پرده سينما انتقال مي‌يابد.

«سائورا» در ۴۵ سالگي آزاده‌ي جوانان را دارد. فرزن و خجالتي است و خيلي زود به طرف مقابل خود اعتماد مي‌كند، چون وجودش سرشار از صداقت و اطمينان است. ده سال است كه با جرالدين چاپلين ازدواج کرده و تا كيون چندين فيلم با او ساخته مثل «به كلاغها غذا بدهيد» و «اليزا، زندگي من». سائورا براي گريز از تنهائي فيلم مسازد:

«شايد فيلمسازي گريز گاهي براي تنها نبودن است. من زخم و يسرم را دوست دارم. عكاسي مي‌كنم، فيلم مسازم، چيز مي‌نويسم، اين چيزها عالي است.»

با استفاده از نوشته‌ي «راجر مورتيپور» در كتاب راهنماي بين‌المللي فيلم - ۱۹۷۸



## این سکوت باید موقتی باشد

هرسال در چنین مواقعی ایام جوش و خروش مراکز فرهنگی و هنری بود. قنار رودکی، آثار شهر، آثار ۲۵ شهریور از این جمله بودند و علاوه بر اینها تذکره‌ها و انجمن‌های روابط فرهنگی با برپائی نمایشگاهها بازار گرمی داشتند اما امسال در فضای سیاسی جدید کشور که همه‌ی ذهن‌ها متوجه جنبش عمومی است کمتر کسی بیاد مراکز و فعالیت‌های فرهنگی و هنری است. ناظران عقیده دارند که این سکوت موقتی است و دیری نخواهد گذشت که با الهام از حرکت و جنبش ملی جامعه برنامه‌های فرهنگی و هنری تازه‌ای را شاهد خواهیم بود و باید هم منتظر بود که جنبه‌ی جوش‌های تازه و آفرینش‌ها و خلاقیت‌ها ملهم از خواست مردم باشد و نه بصورت یک‌شبه فرهنگ فکر و اندیشه مردم را از فرهنگ و هنر اصیل و مردمی منحرف سازد.



● هادی سیف

## «نامه» دوم و سوم

شماره‌های دوم و سوم «نامه» نشریه‌ی فرهنگسرای نیاوران در یک مجلد با ۵۲ صفحه و به قیمت ۶۰ ریال منتشر شد.

در این شماره از نشریه‌ی نامه که زیر نظر همکاران هادی سیف منتشر می‌شود مقالات متنوعی پیرامون شعر، سینما، ادبیات، آثار، موسیقی، نقاشی و... جهان به قلم و با ترجمه‌ی فیروز شیروانلو، مریم خوزان، هاشم پورحکیم، گلوند کرباسی، رضا ملت‌زاده، غلامعلی سرمد، نورا منتازی، بهمن رازالی، سودابه فضایی، محسن پیرسیدی، عبدالقادر هاشمی، فیروزمند، به آفرید، سعید معبودی، حسن بایرامی، ش. فردادی و... به چاپ رسیده است، که خواندنی است و می‌تواند علاقمندان این گونه‌ی مباحث را به کار آید.

## ترانه اعتراض و ترانه سرایان معترض

● شهیار قنبری، اردلان سرفراز و جنتی عطائی تا آنجا که می‌توانستند خود را بعنوان نمایندگان ترانه‌سرایان معترض معرفی کردند



در سالهای ظلم و فساد «شعر» و «قصه» در برابر ثبت و ضبط واقعیت‌های تلخ تعهد بزرگی برداشته و فراموش نکنیم که در نهایت اختناق، شاعران و نویسندگان توانستند، حتی اگر به‌ایما و اشاره هم شده حرفشان را بزنند و از سیطره ظلم سخن بگویند. در همین سالها چند تن از ترانه‌سرایان نیز شرایط مستقر و فضای تاریک ضد آزادی را تا آنجا که بر ایشان ممکن بود در ترانه‌هایشان بازتاب دادند. اینها با سانسور جدالی پایان‌ناپذیر داشتند سانسوری که در دستگاه رادیو بوسیله آدمیانی نظیر دکتر نیر سینا اعمال میشد و روح آزادی‌گویی هرمند را می‌کشت. با اینهمه ترانه‌سرایانی مثل شهیار قنبری، اردلان سرفراز و جنتی عطائی خاموش نماندند. ترانه جمعه شهیار قنبری که بوسیله فرهاد خواننده شد و ترانه سال دوهزار اردلان سرفراز که آترا داریوش خوانده است و ترانه‌های دیگری از همین قیل عموما از بارساسی و مسئولیت خالی نبودند. این ترانه‌ها بیشتر بوسیله داریوش خوانده میشد و برخی از آنها هرگز اجازه پخش از رادیو و تلویزیون بدست نیامدند و بصورت کاست توزیع شدند. برخی نیز اساسا در همان مراحل اولیه ضبط به‌محاق سانسور درآمدند. در هر حال بحث و بررسی درباره ترانه‌های اعتراض و ترانه‌سرایان معترض و قنبری که این نوع ترانه‌ها در بیداری جامعه داشتند، نیاز به تفصیل بیشتری دارد که آترا به‌فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

## آخرین کتاب جمشیدی



● اسماعیل جمشیدی

گفتگویی با چند نویسنده‌ی صاحب نام ایرانی مقیم فرانکستان است که آن‌ها را در صفحات جوان خواهید خواند.

«حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ برگشت» آخرین کتاب اسماعیل جمشیدی، نویسنده‌ی روزنامه اطلاعات است که هفته گذشته انتشار یافت.

این کتاب مشتمل بر شرح زندگی «حسن مقدم»، «نمایشنامه جعفرخان از فرنگ برگشت» و نیز چند اثر پراکنده از حسن مقدم است که جالبترین گفتگوی «او» با سید ضیاءالدین طباطبائی است، به‌خط حسن مقدم.

از جمشیدی، چندی پیش کتاب «صمد بهرنگی» را خواندیم که گزارشی کوتاه بود، این کتاب هم اکنون به‌چاپ پنجم نیز رسیده است.

جمشیدی در حال حاضر به اروپا سفر کرده است. وقتش از این سفر، تهیه چند گزارش و

## خانه ایران در پاریس بسته شد

دستور تعطیل خانه ایران در پاریس داده شد. این خانه که هر سال بودجه زیادی برای آن اختصاص داده بودند هرگز بصورت واقعی نمک و نشانه‌ای از ایران را در خود نداشت و گردانندگان آن عموما فرانسوی بودند و ایرانیانی که به‌انجا مراجعه میکردند در آنجا بیشتر از هر چیز احساس غربت و بیگانگی به آنها دست می‌داد چون در خانه باصطلاح ایران حداقل یک نفر نبود که با ۲۰۰۰ به‌زبان فارسی صحبت کند. البته معماری این خانه نشانه‌هایی از معماری ایرانی را در خود داشت و روزهای هم برای شکمبارگان ترتیب چلوکباب می‌داد. اما هرگز نشانه ایران‌مردمی در این خانه بازتاب نداشت و فقط هر سال بودجه کلانی در اختیار دکتر پوشهری مدیر این خانه قرار می‌گرفت که بی‌حساب و کتاب و هر طور که دلش میخواهد خرج کند.

## مرغ سحر و منصور اوجی

منصور اوجی، که روزگاری از او کتاب «دین سوسن است که می‌خواند» را خوانده‌ایم. آخرین شعرش، با عنوان «مرغ سحر»، از سوی انتشارات رواق، به بازار کتاب آمد.

مرغ سحر مشتمل بر ۴۲ شعر کوتاه، از آخرین سروده‌های شاعر است. این کتاب به قیمت ۴۰ ریال عرضه شده است.

## کاسه‌یی زیر نیم کاسه است

قرار است روز دوازدهم بهمن ماه نخستین مجمع عمومی سندیکای در شرف تأسیس آهنگسازان، نوازندگان و ترانه‌سرایان حرفه‌یی تشکیل شود و چنانچه شرکت کنندگان در این مجمع عمومی که مرکب از عوامل تولید شعر و ترانه در کاپاره‌ها، آثارهای لاله‌زار و استودیوهای ضبط هستند به توافق برسند تا چندی دیگر سندیکای هنری دیگری به مجموع سندیکاهای موجود افزوده خواهد شد.



## دلشغولی روشنفکران بی تشویش



● دکتر سیمین دانشور

### تجدید چاپ آرش

تا جایی که شنیده‌ایم گردانندگان جنگ «آرش» که از محدود مجموعه‌های خوب و خواندنی سال‌های گذشته بود، تصمیم به ادامه‌ی انتشار این جنگ غنی دارند و این روزها نیز به‌سرعت سرگرم گردآوری مطلب و مذاکره با چاپخانه‌ها و تهیه سرمایه هستند و در همین حال در صدد تجدید چاپ شماره‌های گذشته‌ی «آرش» نیز برآمده‌اند که چندی پیش چاپ دوم شماره‌ی هجدهم (ویژه‌ی صمد بهرنگی) منتشر شد و این هفته نیز شماره‌ی هفدهم این جنگ را به همت انتشاراتی زرین در ۱۳۴ صفحه و به قیمت ۷۵ ریال پشت و پزین کتاب‌فروشی‌ها دیدیم که در بر-گیرنده‌ی نوشته‌ها، ترجمه‌ها و اشعاری از: اسلام کاظمیه، هما ناطق، محمدعلی سیالو، فریدون تنکابنی، هوشمند یداره، شمس آل‌احمد، عبدالحسین وجدانی، دکتر سیمین دانشور، هوشنگ وزیری، احمد کریمی، محمد زهری، محمدرضا شاه‌ی، سیاوش مظهری، عنایت‌الله نجدی‌سمعی، عباس فقیرزاده، غلامحسین سالمی، م. آزاد، اسماعیل نوری‌علا و... است و در مقدمه‌ی آن به قلم «اسلام کاظمیه» آمده است: «... دردنیایی که از طریق روزنامه، کتاب، فیلم، رادیو و تلویزیون سیل اندیشه‌ها و مفاهیم گوناگون از فراز دیوار مرزها و مقررات در وجدان مردم جهان سرریز می‌کند هرملتی موقوف است که با آگاهی و بینش و اراده‌ی آزاد غذای روح خود را از این میان انتخاب کند و به‌کوشش فرزندان مبتکر و آزاداندیشی خود دیگران را بر سفره‌ی رنگین خود نشانند...»

یکی از معازره‌داران خیابان پهلوی می‌گفت: چندی پیش یکی از روشنفکران بی‌تشویش آمده بود از معازره‌ام خرید کند و هنگام پرداخت بهای اجناسی که خریده بود مبادرت به صدور چک نمود که چون خوب می‌شناختمش و به بدحسابی‌اش آنگاه بودم از پذیرفتن چک خودداری کردم که گویا به مذاق ایشان که مدتی هم هست به گروه‌گویندگان «رادیوسی» پیوسته است، خوش نیامد و با صرف‌مقدر معتاب‌ی از زمان این سوی و آن‌سوی چپ‌هایش را گشت و بعد از مدتی کارنی بیرون آورد و با تکبیر و تفرعن به رخ کشید که: چطور مرا نمی‌شناسید، من «فلانی» هستم.

معازره‌دار خیابان پهلوی می‌گفت: در حالیکه توله‌ی به این ماه‌ی تفاخر روشنفکر سربران می‌خندیدم چک‌اش را که می‌دانستم صد درصد هم بی‌محل از آب در خواهد آمد قبول کردم. اما هنوز که هنوز است فکر می‌کنم روشنفکران بی‌تشویش شهر و دیارمان به‌چه چیزهایی دلخوش هستند و بابت گویندگی در رادیو و تلویزیون چه بادی به غب غب‌اشان می‌اندازند.

### جنبش حاج سید جوادی، اسلام کاظمیه و دکتر امینی و... رواق شمس آل‌احمد



● اسلام کاظمیه

نشریه جنبش در آخرین شماره‌ی خود به دکتر علی امینی حمله کرده بود و ظاهراً این حمله نشان می‌داد که روابط جنبش دکتر حاج سید جوادی با دکتر امینی شکراب شده‌است. فعلاً بدلیل نقش فعال اسلام کاظمیه در جنبش و نیز بدلیل اینکه «اسلام کاظمیه» همواره از نزدیکان دکتر امینی بشمار می‌آمده، ناظران چنین عقیده داشتند که جنبش با دکتر امینی روابط ویژه دارد و قرائن هم‌چنین نشان می‌داد اما حالا ظاهراً مسیر تحولات در جبهتی سپر کرده که آن روابط تیره و شکراب شده است. بدنیست این نکته را هم بدانید که اسلام کاظمیه علاوه بر اینکه نویسنده‌ای خوب و متعدد بشمار می‌آید یک انسان خوب و پر مهر هم میباشد وی در زمان حیات زنده‌یاد جلال آل‌احمد با او روابط بسیار صمیمانه داشت و بعد از مرگ جلال نیسن بیوستگی اسلام کاظمیه با شمس آل‌احمد - برادر جلال آل‌احمد - با برجا ماند و این دو در کنار هم فعالیت ادبی و اجتماعی و سیاسی خود را ادامه دادند و اخیراً نیز آقا شمس با رویراه کردن انتشارات رواق کتابهای خوب و مورد پسندی منتشر کرد که از همکاری و همراهی اسلام کاظمیه نیز برخوردار است.



● نوری علاء

## بازار داغ شعر

طی چند هفته گذشته ۵ کتاب شعر، از سوی انتشارات ققنوس انتشار یافت، از این قرار:

- «سرزمین ممنوع» مجموعه‌ی شعر سال‌های ۵۲ تا ۵۷ «اسماعیل نوری علاء» در ۹۴ صفحه و به قیمت ۱۰۰ ریال
- «اسپمی از سال‌ها» مجموعه‌ی ۲۸ شعر از «پرتو نوری علاء» در ۲۳ صفحه و به قیمت ۷۰ ریال
- «طراوت آواره در دگربردنی» مجموعه‌ی اشعار سال‌های ۵۴ تا ۵۷ «فیروزه میزانی» در ۹۴ صفحه و به قیمت ۱۴۰ ریال
- «خواب سنگ» مجموعه‌ی شعرهای سال ۵۰ تا ۵۴ عظیم خلیلی در ۴۸ صفحه و به قیمت ۶۰ ریال
- «از این سوی دیوار» مجموعه‌ی اشعار سال‌های ۴۸ تا ۵۴ «اسماعیل نوری علاء» در ۹۴ صفحه و به قیمت ۱۰۰ ریال

### پشت و پزین سال‌های اصغر

ناصر شاهین‌پر، که از او دو کتاب قصه به نام‌های «پای غول» و «طرح کامل یک خیابان» را خوانده‌ایم، سومین کتاب‌اش هفته آینده با عنوان «سال‌های اصغر» منتشر می‌شود.

سال‌های اصغر» را انتشاراتی ققنوس در ۱۹۰ صفحه به چاپ رسانده که در آینده‌ی نزدیک با بهای ۲۰۰ ریال روانه‌ی ویرین کتاب‌فروشی‌ها خواهد شد.

### مبانی فرهنگ در جهان سوم

- نوشته: علی اصغر حاج‌سید جوادی  
ناشر: رواق (چاپ پنجم)  
۷۰ صفحه - ۶۰ ریال
- مبانی اقتصادی در اسلام  
نوشته: عبدالحمید جود-الحجار  
برگردان: محمد تقی شریعتی  
ناشر: سلمان  
۶۰ صفحه - ۳۰ ریال
- سحوری  
مجموعه شعر نعمت میرزاده (م. آزر)
- ناشر: رواق (چاپ دوم)  
۱۷۳ صفحه - ۱۵۰ ریال
- صور اسرافیل  
نوشته: باقر مؤمنی  
ناشر: ؟  
۶۴ صفحه - ۵۰ ریال
- حکومت بنی‌امیه در خراسان  
نوشته: عبدالله مهدی‌خطیب  
برگردان: باقر موسوی  
ناشر: توکا  
۱۵۸ صفحه - ۱۹۵ ریال
- وظیفه ادبیات  
نوشته: ابوالحسن نجفی  
ناشر: زمان  
۳۰۴ صفحه - ۳۲۰ ریال
- تصویر فصل‌ها  
دفتر شعر اورنگ خضراپی  
ناشر: ؟  
۸۴ صفحه - ۱۰۰ ریال
- ایدئولوژی نبضت مشروطه  
نوشته: فریدون آدمیت  
ناشر: پیام (چاپ دوم)  
۴۹۸ صفحه - ۵۵۰ ریال



## در راهروهای رادیو تلویزیون فیلم‌ها و برنامه‌هایی که تلویزیون آماده نمایش یا در دست تهیه دارد



● اخوان

خبرهای کوتاه زیر را در راهروهای سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران از زبان برنامه‌سازان و دست‌اندرکاران برنامه‌های هنری شنیده‌ایم و برایتان یادداشت کرده‌ایم:

● «مرداب پهلوی» عنوان فیلم مستندی است راجع به خصوصیات مرداب معروف پهلوی که «مسعود ترابی» به سفارش شبکه‌ی دوم تلویزیون تهیه کرده است.

● «مسعود نوایی» همچنین با همکاری چند مؤسسه دولتی و وابسته به دولت مشغول تهیه فیلم مستندی است با عنوان «آلودگی صدا و اثرات زیانبار آن در محیط‌زیست» که قرار است از شبکه‌ی دوم تلویزیون نمایش داده شود.

● «مستی بدیمی» بربنای شعر معروف «قاصدک» سروده‌ی «سیدی اخوان ثالث» فیلم کوتاهی ساخته است از بدیمی در گذشته فیلم‌های چادر نشینان بلوچ و رطیل را در تلویزیون دیده‌ایم.

● «قنوز» عنوان فیلم مستندی است، پیرامون ابریشم‌بافی و چاپ باتیک در اسکوی آذربایجان که توسط «محمدحسین مبینی» و با همکاری «محمدحسین بافته‌چی» رئیس اداری صنایع دستی استان آذربایجان شرقی ساخته شده است.

● دکتر «حسینعلی طباطبایی» نمایش‌نامه‌ی نوشته‌است با عنوان «۶ × ۴» که توسط خودش به‌طریقه‌ی رنگی برای شبکه‌ی دوم تلویزیون ضبط شده است.

● «عزت‌الله انتظامی» بازیگر پر سابقه‌ی کاتر و سینما ضبط تلویزیونی نمایش‌نامه‌ی «مسافرت» را با ایفای نقش حسین کسبان، اسماعیل داورفر، سروش و... به پایان رساند.



## کتاب یغما ...

یغمای نیشابوری شاعر خست‌مال اخیراً مجموعه‌ای از شعرها و غزل‌های برگزیده خودش را چاپ و منتشر کرده است. یغما که در نیشابور به شغل خست‌مالی اشتغال دارد تاکنون بارها توجه مطبوعات را به خودش جلب کرده و مطالب زیادی درباره اشعار و زندگی درویشانه او به‌چاپ رسیده است. نکته جالب در مورد کتاب یغما اینست که این کتاب بدون ذکر قیمت منتشر شده است.

## مرگ فرهنگی پیرو...



● مرحوم استاد صدیق اعلم

دکتر صدیق اعلم فرهنگ‌پیر در سن ۸۴ سالگی بعلت عارضه سکته زندگی را بدرود گفت. صدیق اعلم از پیشکامان فرهنگ نو در ایران بود. هم او در بنیاد آموزش و پرورش ایران سبسی شایسته احترام داشت. چه آموزش و پرورش در سطح دانشگاهی و چه آموزش ابتدائی و دبیرستانی. او یک دانشگه‌پس بود که اگرچه به سیاست هم پرداخت اما همواره اهل فرهنگ بودن وی بر اهل سیاست بودن آن شادروان می‌چربید. صدیق اعلم مخصوصاً در بنیاد دانشسرای عالی و دانشسراهای مقدماتی و نیز تاسیس دانشگاه تهران سبسی بعهده داشت که فراموش‌شدنی نیست از عقاید صدیق اعلم که همواره بر آن پای می‌فشرد احترام به معلم بود، از صدیق اعلم تالیفات زیادی نیز بر جای مانده که مجموعه «یادگارهای عمر» از آن جمله است و گفتنی اینکه در این ایام که مردان اهل علم و اهل فضیلت یا از صحنه کنار گذاشته شده‌اند و یا فضا و شرایطی بوجود آوردند که بخيال خودشان مجالی برای پیدایی این مردان وجود نداشته باشد. فقدان یک چهره قدیمی دانش و خدمت-

گزار فرهنگ‌پیران‌نایدین است. جا دارد که درگذشت دکتر صدیق اعلم را به همه‌ی کسانی که دوستدار علم و دانش هستند تسلیت بدهیم و امیدوار باشیم که سیاستهای آموزشی ما در جهتی حرکت کند که ایمان جای بی‌ایمانی را بگیرد و استعداد، خلاقه ملت ما و جوانان ما در فضاهاى آموزشى بتواند مجال رشد و شکوفائی بدست آورد و در خدمت مردم و مردمی‌ها باشد.

## کلاه شرعی برای گرانفروشی

جمعه‌ی گذشته فروشگاه شماره‌ی یک شرکت سهامی کتاب‌های جیبی وابسته به موسسه‌ی انتشاراتی امیرکبیر بازبود و رادیو تهران نیز بارها و بارها اعلان کرد، این کتابفروشی مصنوعه‌ی کتاب‌های امیرکبیر، جیبی و خوارزمی را با ۴۵ درصد تخفیف در اختیار خریداران کتاب قرار می‌دهد. در حالیکه خوانندگان واقعی کتاب خوب می‌دانند، دادن چنین تخفیفی از سوی شرکت کتاب‌های جیبی فقط نوعی کلاه‌شرعی برای گرانفروشی است. چه آن که از یک سو به علت تعطیل بودن سایر کتابفروشی‌ها در روز جمعه می‌تواند مشتری خوبی داشته باشد و دیگر این که بسیاری از کتاب‌های این سه موسسه که همه نیز وابسته به هم هستند به قدری گران است که تازه با کسر ۴۵ درصد تخفیف نیز بهای آنها از کتاب‌های مشابه گران‌تر خواهد بود. برای نمونه می‌توان اشاره‌ی داشت به کتاب‌های:

- «تصوف و ادبیات تصوف» در ۷۲۴ صفحه با قیمت ۱۱۰۰ ریال
- «وینگستاین» در ۱۶۰ صفحه و به قیمت ۱۹۵ ریال
- «افسانه‌های عامیانه‌ی روس» در ۱۷۸ صفحه و با قیمت ۲۴۰ ریال
- «اصفهان» در ۲۴۵ صفحه و با قیمت ۲۷۴ ریال
- «ولین» در ۸۶ صفحه و به قیمت ۱۰۰ ریال
- «صدای پای دگرگونی» در ۱۵۴ صفحه و به قیمت ۱۷۵ ریال



## «انتشارات بامداد» کتاب «علی میرفطروس» را بدون هیچگونه اجازه و قراردادی، چندین بار چاپ و منتشر کرده است



بترتیب: دکتر بهزادی مدیر سپیدوسپاه، علی اکبر صفی پور مدیر امید ایران، کاظم مسعودی مدیر آژنگ، نودوشنی مدیر «دی پست» و عباس شاهنده مدیر فرمان...

## مدیران: باز گشت به صحنه...

اما از نظر روحیه و برداشتها تفاوت بسیار دارند.



● محمود عنایت

### از عنایت چه خبر؟

مدتی است که از دکتر محمود عنایت مدیر تکین کمتر خبری هست. در حالیکه دکتر عنایت در سالهای سکوت و سکون و اختناق از جمله نویسنده گانی بود که به هر طریق که ممکن میشد، دو پهلو یا چند پهلو، به ایما و اشاره و بی هر حل هرطور که می شد از روزنه سانسور گذشت حرفش را میزد و هرگز در هیچ شرایطی سکوت را جایز نمی دانست ولی در این قیل و قال که همه از چهارسو فرا آمده و مدعی شده اند از عنایت کمتر خبری شنیده میشود و شاید هم که این روش بدان علت است که نمی خواهند او را هم در شمار مشروطه خواهان روز یکشنبه بحساب آورند.

عکس بالا به دیدنش می آزد. اینها بجز یک نفر تنی چند از مدیران مجلات و روزنامه هائی هستند که در سالهای اختناق به محاق توقیف درآمدند و بدتبال تحولات اخیر مجدداً اجازه انتشار یافته اند. که در این میان دکتر علی بهزادی مدیر سپید و سپاه مجله اش را منتشر کرده است. و علی اکبر صفی پور مدیر امید ایران نیز در تدارک است و عباس شاهنده و کاظم مسعودی نیز ظاهراً روزنامه اشان در راه است.

نودوشنی مدیر «دی پست» هم که به زبان آلمانی منتشر می شود در عکس دیده میشود که او هم در ایام اخیر امتیاز ماهنامه «پست» را گرفته که به زبان فارسی خواهد بود و نه آلمانی. بهر حال این مدیران مجدداً به صحنه بازگشته اند. باشد که در فضای سیاسی جدید کشور به کاری پردازند که بهر حال حرفه اصلی و اساسی آنهاست، یعنی: روزنامه نگاری.

مدیرانی که در لباس تمام رسمی در اینجا در یک صف در کنار هم می بینید بترتیب عبارتند از دکتر علی بهزادی، علی اکبر صفی پور، کاظم مسعودی، نودوشنی و عباس شاهنده که اهل اطلاع می دانند اگر در اینجا همه در کنار هم و با هم دیده میشوند

بدنیال مقاله دو هفته پیش مجله - تحت عنوان «سوءاستفاده ناشران» که در آن از بازار آشفته کتاب و چاپ بدون اجازه و بدون حق التألیف آثار «بزرگم علوی» بوسیله انتشارات امیرکبیر، سخن گفتیم اطلاع یافتیم که «انتشارات بامداد» بدون هیچگونه قرارداد و اجازه ای وبی آنکه رضایت «علی میرفطروس» را جلب کند، کتاب «جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان» او را چندین بار در تیراژ ۳۵/۵۰۰ (سی هزار) جلد چاپ و منتشر کرده است. طی تماسی که با «میرفطروس» داشتیم او ضمن تأیید این مسئله اظهار داشت: «بخاطر خصوصیات اخلاقی و بدور ماندن از هرگونه هیاهو و جنجال - تاکنون شکایتی از این ناشر سوذجو و «زرنگه» نکرده، اما «انتشارات بامداد» از این پرهیز اخلاقی میرفطروس سوءاستفاده کرده و بدون اجازه او، اخیراً نیز کتاب «جنبش حروفیه» را بار دیگر تجدید چاپ و منتشر نموده است. از آنجائیکه سوذجوی اینگونه ناشران پایمال کردن انسانی ترین و اخلاقی ترین حقوق نویسندگان و محققان است و با توجه به «قانون حفظ حقوق مؤلفین» قرار است که «میرفطروس» شکایتی علیه «انتشارات بامداد» تسلیم مقامات قضائی نماید. لازم بیادآوری است که چند روز پیش کتاب «جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان» (با اضافات و صفحات بیشتر و قیمت ارزان تر وسیله «انتشارات کار» منتشر شده است).

## گزارش، علی شعبانی «شدت بر خورد» و «حد دوام»

«حسین اقدامی» که در گذشته با ترجمه کتاب دومقاله از شیلی نوشته «بولی فاسیو خواکین پاسوداس» و نیز تألیف کتاب «طرح یک نقده خود را به جامعه کتابخوان معرفی کرده است، اخیراً دو ترجمه جدید را نیز با عنوانهای «شدت بر خورد» و «حد دوام بولیوی» به زیر چاپ فرستاده است، این دو کتاب از انتشارات سحر منتشر خواهد شد.

اطلاع یافتیم که علی شعبانی نویسنده قدیمی نیز در تدارک انتشار روزنامه گزارش است. این روزنامه با سبک و شیوای خواندنی چند سال قبل منتشر میشد اما طومار آن همراه بسیاری دیگر از روزنامه ها و مجلات در دوره هویدا بهم ریخته شد و در آن موقع شعبانی نیز حاضر پذیرفت خسارتی بابت تعطیل روزنامه اش نشد. بهر حال برای همکاری شعبانی در راه انتشار گزارش توفیق خدمت می خواهیم.

## نمایشگاه تفنی

مجموعه ای از تقویم هایی را که اکنون انتشار یافته است در پاکستان به معرض نمایش بگذارد که معلوم نیست برگزاری این نمایشگاه چه ارتباطی به فرهنگ و هنر ایران دارد و وزارت فرهنگ و هنر با برپایی آن تصمیم دارد کدام عامل هنری یا فرهنگی سرزمینمان را به نمایش بگذارد؟

علیرغم صرفه جویی های همه جانبه ای که از چندی پیش در اکثر وزارتخانه ها و سازمان های دولتی یا وابسته به دولت آغاز شده، به طوری که شنیده ایم ادارای کل فعالیت های فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر در صدد برگزاری نمایشگاهی از انواع تقویم های دیواری، رومیزی و جیبی ایرانی است و تصمیم دارد





## «آیدین» چرا؟

- سیل فساد، صادق‌ها را هم در خود فرو برد و آلوده ساخت.
- عجیب این است: آدمی با پشتوانه فرهنگی، دانش و قدرت خلاقه آیدین آغداشلو، چرا باید دست به کپیبرداری بزند؟ آیا اشتباهی روی داده است؟

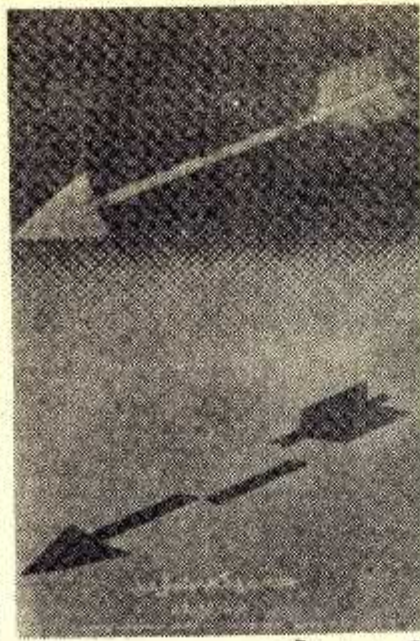
فساد از قطره و قطره‌ها شروع شد، و سرانجام جوی و نهر و دریا را دربر گرفت، هرچه سر راهش بود، و توانست، آلوده ساخت و آلودگی را تعمیم داد.

هنر، سیاست، اقتصاد و مسائل اجتماعی، همه، در گودال گند و برتعفن فساد غرق شد، واقعیت‌ها، منکوم و در پرده ماند. هر که، هر چه توانست برد و آنکه نتوانست، فاسد بشود، نتوانست، چرا که سیل خروشان او را با خود می‌برد. و نگاه ناآگاهانه، دست‌های مردمی اندیشمند و صادق، در گرداب فرو رفت و به لجن آغشته شد.

یکی از این‌ها، مرد باشعوری است که کارهایش و نوشته‌هایش، از قدرت خلاقه، مطالعه بسیار، اندیشه پر بار و صداقت تمام با سادگی‌اش، سخن می‌گوید.

او «آیدین آغداشلو» است. منتقد خوب و آگاه نقاشی، کارشناس هنرهای اسلامی، نقاش نوجو و نوآورد... و همین «او»، آگاه یا ناآگاه - شاید - دست‌اش لغزید، و از یک فرنگی سوژه پوستر «جاده بازیگ به شمال دور» را وام گرفت و کاردی کرد، که نمی‌بایست می‌کرد. که از او انتظار نمی‌رفت، که بنظر نمی‌رسید حاضی به انجام‌اش باشد.

شگفت‌آور است. براساس «آیدین» چرا؟ اگر آن جوجه‌های پرریش و پشم کم‌دانش و پرافاده‌ی تازه از فرنگ برگشته، دست به تقلید می‌زدند - که بسیار زده‌اند - جای تعجب باقی



● پوستر ناآتر: کار آیدین آغداشلو



● اصل: بدون شرح

نمی‌ماند. استدلال می‌کردیم: نادان‌انده، قدرت خلاقه ندارند، «سواد هنری» انسان کم است. پشتوانه فرهنگی و هنری ندارند. خواسته‌اند زودتر از حد معمول «مویز» شوند... ولی «آیدین» چیه؟

او که بسیار خواننده است، زیاد می‌داند، یک پشتوانه غنی فرهنگی، خاصه فرهنگ ایران زمین را، یدک می‌کشد، چرا دست به «تقلید» زده است؟

و امیدوارم که این فقط یک «توارد» باشد. و امیدوارم که تقلیدنا آگاهانه بوده باشد. و یقین نیز دارم که «آیدین» سارق هنری نیست. چرا که نیازی ندارد.

و کلام آخر اینکه: «آیدین» واقعیت را برای جوان، بازگوید، تا اگر سوءتفاهمی روی داده است برطرف گردد...

حلاج علی میر فطروس، دریچه‌ی گسترده‌یست به ژرفی تاریخ یک بزرگ ملت و قهرمانان غول‌آسایی که در دامن خود پرورش داده، و اندیشه‌های نامردمی‌ی که عظمت یک ملت را نادیده گرفته‌اند. توده‌ها بتاریخ علاقه‌ی وافر دارند، زیرا گذشته‌ی خود را در آن می‌بینند و راه آینده را در آن می‌یابند. باین جهت بوده است که طی تاریخ، دروغ‌پردازان و به تبعیت از آنها مشت‌ی مقلد، همواره از اشتیاق مردمان به تاریخ سوءاستفاده کرده، و بتاریخ‌ریسمانی برای سباز کردن مغزها و بستن دست‌ها ساخته و پرداخته‌اند. چنانکه معلوم است در این نوشته‌ها نه تنها از درک علمی تاریخ خیری نیست، بلکه مطالب بصورتی سرهم‌بندی شده که در آن جز مدیحه‌سرایی و ثناخوانی قدرتمندان و ستایش اعمال زورمندان و کوشش در ناموس ساختن آنان و تحقیر توده‌ها و دیگرگون‌ساختن حقایق تاریخی چیزی نمیتوان یافت. حلاج علی میر فطروس، راهی است بدنیای رزمندگان، به دنیای آزادگان، به دنیای فرزانتگان و اندیشمندان بزرگی، که با ایمان و اعتقادی راستین و با نیروی خلدناپذیر به عظمت صخره و سنگ، برای سعادت و نیک‌بختی آدم‌ها قیام کردند، و با نوشیدن جام شوکران چون سقراط در برابر یورشهای سپهناک چپاولگران تاریخ آنها را بزانو درآوردند.

حلاج علی میر فطروس، جاودان‌حماسه‌ی چون حماسه‌ی اسپارتاگوس در روم، چون حماسه‌ی ژان هوس در چک، چون حماسه‌ی جرانو برنودر ایتالیا - چون حماسه‌ی کاوه آهنگر و بزرگ بابک خرم دین در ایران.

حلاج علی میر فطروس آبگینه‌ی شفافی که با وجود محیطی آفانسته از غبار و دودسیاهی، تا ژرفای بیدار بشری را منعکس، و پایمردی انسان را در راه عقیده و ایمان و نیک‌خواهی برای مجموع آدمیان را، جلوه‌گر می‌سازد.

حلاج علی میر فطروس، طنزین پرشکوه گم‌گام‌های انسان در گستره‌ی هستی و عظمت و سلطوت غول‌آسای انسان در راه پیروزی بر هر مانع و رادعی که وجود داشته باشد.

حلاج علی میر فطروس - طنزین شکوهمند قدرتی، که قدرت بزرگترین جلادان و دیکتاتوران توران تاریخ را بزانو در می‌آورد اما خود بزانو در نمی‌آید. حلاج: حق. حق. انا الحق حلاج علی میر فطروس ابرمرد تاریخ سیاسی ایران، که برای دیگرگونی جهان آفانسته از ظلم و بیداد و پایان دادن به فطایع جوان گل‌گوناگون - گرچه چند صباحی بیش نزیست اما در همین زمان اندک در باغ بزرگ زندگی آنچنان شعله کشید، که شعله‌اش جاودانه ماند.

### دردهای بشری

بی‌گمان تاریخ پیدایش رنج‌ها و دردهای بشری، و جنایات سپهناکی که هستی آدمی را در هم پیچیده، از آن لحظه می‌شوم و نامیمونی آغاز گردیده، که فلسفه‌ی آینده‌السیسم و سه تبعیت از آن عنصر حرص و آز چوگان یک بیماری در مجامع جهانی تولد یافته، و در خانه دل آدم‌ها رحل اقامت افکنده است.

حرص و آز بشر مساله‌ی ساده و بی‌اهمیتی نیست. زیرا که مشغلات بیشماری دارد. و اگر به‌همانگونه که اتم را میشکافند و براز

سرفتهای هنری و ادبی





حلاج بردار...

نگارشی...

کردند. و همینکه پایه‌های حکومت و فرمان روائی آنان اندکی استحکام گرفته، باملل تابعه شروع به بدرقتاری کردند تا جائیکه رفتار اعراب با ملل عجم شبیه رفتار خواجه یا غلام بود. ملل غیر عرب حق نداشتند دوشادوش اعراب راه بروند - در جنگ‌ها جزو پیاده‌نظام بودند - حق داشتن لقب نداشتند و هرگاه در گوی و برزن عربی با یار یا عجمی مصادف میشد عجم مجبور به حمل بار اعرابی بود.

فجایع

فجایع و بیداد، مختص و منحصر بیک دسته و یک گروه و یا بیک قشر اجتماعی و یا نژاد ویژه نیست. بلکه از ویژگیهای اجتناب ناپذیر حکومت قدرتمست که در دست فرد یا افراد قلیلی متمرکز میشود و این مدعا در طول تاریخ چهره‌ی واقعی خود را نشان داده است.

جواهر لعل نهرو می‌نویسد: سال ۱۵۶۸ - انگلیسیون اسپانیا عملیات تمام مردم بندر لینه را بعنوان ارتداد و بی‌دینی محکوم بمرگ نمود. این محکومیت عجیب و حیرت‌انگیز بود، و در تاریخ هم بی‌نظیر چرا که در یک فرمان سه‌چهار سطر ی یکباره سه میلیون نفر محکوم بمرگ شدند. و سرداری بنام دوک آلوآ - از طرف حکومت اسپانیا و جامعه‌ی مسیحی مامور اجرای این حکم بود. و بارها قتل و عام‌ها و کشتارهای هولناک صورت گرفت. و تمامی مردم یک ناحیه یکباره نابود شدند. آلوای اسپانیایی در کشتار و کشتارهای مردم با چنگیز و تیمور رقابت میکرد. و حتی اغلب از مغولان پیش می‌افتاد.

قدرت باضافه‌ی عنصر حرص و آز، دشمن بی‌امان مفاهیم والای انسانی است، و بهمانگونه که ظلمت در برابر نیروی عظیم روشنائی توان تحمل ندارد، قدرت نیز پیوسته از مفاهیم والای انسانی در هراس است. و به‌مجرد پیروزی تمامی عناصر پاکی و فضیلت را در درون آدمی نابود میکند و شقاوت و بیرحمی که از مشققات عناصر حرص و آز است، با قدرت و قوه ادغام میشود، و بیداد را باوج اعلا میرساند. عبارت دیگر، بنیان نیرو و قدرت قهار که دست بدست عنصر حرص و آز میدهد، برستونهای غول‌پیکر زشتی و ناروائی و فجایع استوار میشود و چون خون در رگهای جامعه بگردش درمی‌آید و سبب میشود تا زورمندان، ابتدا بوسیله ساخت اندیشه‌ی مردم و سپس به‌افتکاء نیروهای که در اختیار دارند، بغارت بیرحمانه‌ی خلق‌ها به انواع گونه‌گون مبادرت نمایند.

و چون مجامع بشری در اثر ظلم و ستم و غارت بی‌حساب و اختناق بی‌حد و مرز، به مرحله‌ی انفجار رسید، از بطن و متن خود جرئومه‌های قیام‌ایر مردان تاریخ راه برای امحا و نابودی ستمگران پرورش میدهد. و برای رهائی از اسارت حیوانی، پایه‌های حکومت جابران تاریخ را به لرزه درمی‌آورد. و در این لحظات حساس تاریخ است، که اوج درنده‌خوئی و سفاکی زمامداران غاصب‌ظهور می‌کند. (هندوشاه تا کید میکند در زندان حجاج چند هزار کس محبوس بوده‌اند. حجاج دستور داد تا ایشان (زندانیان) را آب آمیخته با نمک و آهک دادند و بجای طعام سرگین آمیخته با گمیز یعنی مدفوع خر بدهند.) این اسفندبار در باره‌ی شورش خونین لطفا ورق بزنید

حلاج: راهی به جهان فرزندگان و آزادگان

- انا الحق حلاج، فریاد عصیان و اعتراض بود...
- جباران، دزدها و ستمگران، در برابر حلاج به زانو در آمدند، ولی او خود، پای بر جا ماند و...
- جنایت کاران، به هر جنایتی دست زدند، و مظلومان تحمل کردند
- قدرت همواره از مفاهیم والای انسانی در هراس است
- آگاهی سر آغاز آزادی و رهایی است

برونو - ژان هوس - توماس مور - اسپارتا کوس و پابلو خرم‌دین و بزرگ حلاج ما بزانو در می‌آیند.

(... ابن‌خلدون از قول مسعودی نقل می‌کند: که یازان عثمان بن عفان به جمع مال و تملک اراضی پرداختند، و شرح میدهد که عثمان در هنگام مرگ یک میلیون و پانصد هزار دینار و یک میلیون درهم نرد خازن داشت، و قیمت املاکش یک ملیون دینار میشد. منصور خلیفه‌ی دوم عباسی به فرزندش می‌گوید: همانا من در این شهر از بهر تو چندان مال اندوختم که اگر مدت دهسال خراج مملکت را شکست افتد و چیزی بدست نشود، رسوم تعامت لشکریان و مصارف دولت و عطای ذریه‌ی پیامبر و مخارج سرحدات با اندوختنی من در این مدت گفایت توانی کرد. خیزران مادر هارون الرشید محصول املاکش در عرض سال به ۱۶۰ میلیون درهم میرسید... از گور مادر مقتدر بالله ۶۰۰ هزار دینار بیرون آوردند. چنانکه متذکر شدیم اعراب یعنی همان کسانی که با ندای مساوات به ایران روی آوردند، پس از آنکه با تمدن ایران آشنا شدند، خواه ناخواه تحت تاثیر تمدن و فرهنگ جدید قرار گرفته، و بحکم تاریخ، سادگی و مساوات و برابری دوران گذشته را فراموش کردند، و به احکام و دستورات دین تا آنجا که با منافع اقتصادی آنان سازگاری داشت گردن نهانند، و سایر تعالیم اخلاقی حضرت محمد «ص» و قرآن را یکباره فراموش

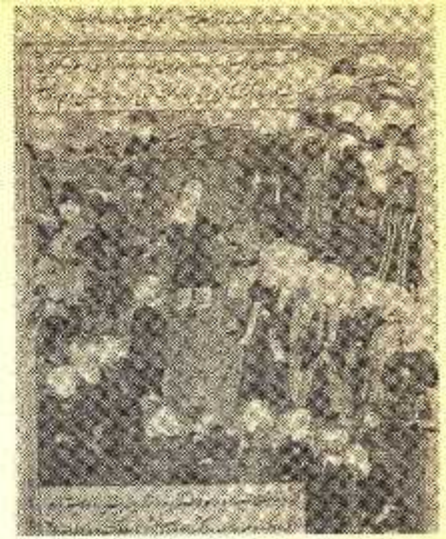
و رمز آن بی‌میرند، حرص و آز را هم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند، خواهیم دید که تمام ناروائی‌ها، ناآرامی‌ها، تمام فجایع و تمام قتل و عام‌های وحشت‌ناک و تمام زشتی‌ها و پلشتی‌هایی که در این چند هزار ساله‌ی تاریخ رویداده، همه و همه ناشی از همین دو عنصر نیرومند است، که به‌افتکاء فلسفه ایده‌آلیسم و قدرت قهار نگیهان آن عمل میکنند. و باز می‌بینیم، که از لحظه‌ی تولد این فلسفه، جوامع بشری هم بدو دسته تقسیم شده‌اند.

دسته‌ای که در پرتو نیروی قهار این فلسفه، به‌هر جنایتی دست یازیده‌اند، و دسته‌ای که هر جنایتی را تحمل کرده‌اند. دسته‌ای که چون زالو خون مکیده پرواز شده‌اند و دسته‌ای که خون داده و چون دوک لاغر شده‌اند. دسته‌ای که استثمار میکند و حاصل دست‌آورد آدمی را غارت میکند و توده‌ی عظیمی که مورد استثمار واقع میشود و تمام دست‌آوردش به‌نیغنا میرود.

تکامل اجتماعی

و از دیوارویی این دو در طول تاریخ، و در روند تکامل اجتماعی، دو پدیده‌ی دیگر زاده میشود، سفاکی و ددمنشی برای دسته‌ی نخست، و پیروزی و عظمت برای دسته‌ی دوم. به‌سبب علت است که قدرتهای قاهر در طول تاریخ، یا همه‌ی توانائی و امکانات نامحدوده، و یا همه‌ی شقاوت بیرحمانه‌ی که از خود بروز میدهند، باز هم در مقابل عظمت بی‌پایان مردانی چون جرئاتو





بقیه از صفحه قبل

دهقانان طبرستان در زمان سلیمان بن عبدالمکمل اموی می‌نویسند، یزید بن مهلب سردار اموی در گرگان سوگند خورد که با خون عجم آسیاب بگرداند. گویند بسیاری از جوانان و دلبران و سواران و مرزبانان را گردن زد، و چون خون‌روان نمیشد، برای اینکه امیر عرب را از کفاره‌ی سوگند نجات بدهند، آب به جوی نهدند و خون با آن به آسیاب برده، و گندم آرد کرده بپختند و یزید بن مهلب از آن نان بخورد تا سوگند خود وفا کرده باشد.

هنگامیکه عمرو بن العاص مصر را تصرف کرد، راجع به کتابهای گرانبهای اسکندریه از عمر کسب تکلیف نمود. عمر جواب نوشت... یعنی راجع به کتابهایی که گفته‌ای اگر در آن‌ها مطالبی موافق کتب خداست که با وجود آن کتاب یعنی قرآن از آنها استنفا حاصل است، و اگر در آنها چیزی برخلاف کتاب خداست، حاجتی به آنها نیست، پس بنا به دستور آن کتابها اقدام کن. به محض وصول این دستور عمرو بن العاص محصول تمدن و فرهنگ چندین هزار ساله‌ی یک ملت باستانی را بتون حمام‌ها افکند - بطوریکه تا مدت ۶ ماه حمام‌های مصر از سوختن این کتابها گرم میشد. کارگاه جهان‌داران برای ساخت اندیشه‌ی بی‌تواریخ آدمی افعالی گونه‌گون دارد. یک فعل برای تزریق اندیشه مسلط بکار میرود. و فعل دیگر هدفی جز مشغول داشتن اندیشه‌ی آدمی ندارد. (موقعی

رسید که در میان فرقه‌های مختلف مسیحی اختلاف عظیمی بوجود آمده بود که همه فقط بر سر تلفظ يك کلمه بود. یکدسته میگفتند که در موقع قرائت یکی از دعاها باید کلمه‌ی همواوسیون را تلفظ کرد. و دسته‌ی دیگر معتقد بودند که تلفظ صحیح آن همورثی‌وسیون است. و این کلمه با الوهیت و خداوندی مسیح ارتباط دارد. بر اثر همین کلمه چه جنگهای وحشیانه که در گرفته و چقدر مردم بیچاره کشته و قتل و عام شده‌اند.)

در جهان بینی، انسان سالاری یا انسان خدائی، انسان هدف انسان است و هیچ غایتی برتر و بالاتر از او وجود ندارد. در این جهان-بینی یگانه راه تامین سعادت بشر و نخستین شرط تحقیق عدالت اجتماعی و شکوفاندن نیروهای خلاق آدمی، در آنست که انسان را از اقتیاد خرافات مذهبی و پالنگ‌های ملکوتی‌رها کند پرومته در زنجیر بهمان اندازه که راز پیروزی خود را یافته است، از بند نیز رسته است، و رسته خواهد شد. جراحاتش درمان خواهد یافت و نیروی خدائی خود را دوباره بدست خواهد آورد زیرا آگاهی سر آغاز آزادی و رهایی است.

سیاست ضد مردمی حکومت مقتدر استعمار و فقر و پریشانی عظیم توده‌ها، قحطی و گرانی و سختی معیشت، ایجاد حکومت‌های خودمختار در بعضی از ایالات و سرزمین‌های خلافت، بخصوص گسترش قیام توده‌های قریطایان که برابری و مساوات اقتصادی و عدالت اجتماعی را تبلیغ میکردند، همه و همه موضوع يك تبدیل اجتماعی و استقرار حکومت عدل را بر زمین مطرح کرده، و همه اینها ظهور يك منجی بزرگ را در ذهن و باور توده‌های رنج بر بیدار میکرد. حسین بن منصور حلاج - دقیقاً در این زمان و در متن چنین جامعه‌ی نامتعادلی که دین و دولت با تبانی همدیگر در برابر خلق ما ایستاده بودند ظهور نموده در چنین جامعه‌ی نامتعادلی که روشنفکران، شاعران، نویسندگان علمای دینی آن در مجلس سیاست و ثنا و در تائید و توسعه‌ی این جغرافیای جور و جنایت زبان به آری میکشیدند، انا الحق حلاج فریاد عصیان و اعتراض بود، بر این همه تبااهی‌ها و تیره بختی‌ها، فریاد انا الحق حلاج فریاد عدالت خواه

انسان بیدار و آگاهی بود که در برهوت تیره‌ی تاریخ طرین انداخت: نه‌ان‌انه! در سطور بالا متذکر شدم، که حلاج علی میرفطروس، در چه ایست به دنیای زمندان دلیر و اندیشمندان بزرگی که با شناخت و درک ضرورت تاریخی، و حقیقت انکارناپذیر آن، بر علیه بیدارگران زمانه، و اندیشه و آیدئولوژی بوج و بی‌معنی و در عین حال مخرب آنان و بدفاع از حقانیت توده‌ی عظیم انسانها که در اسارت چابرازی سفاکان از يك سو جسمشان در زیر چکمه‌ی فتودالها و غارتگران خلفای اموی و بار مالپانها و مخارج کمرشکن این نظامان عیاشی در حال تلاشی بود. و از سوی دیگر اندیشه و باورشان، به معنی دیگر جهان بینی و شیوه‌ی تفکرشان، مانند غریقی در اقیانوس اوهام که ساخته و پرداخته‌ی ارتجاع بود، دست و پا میزدند، به قیامی مقدس مبارزت و در این راه صعب و هولناک. که نتیجه‌ی قطعی آن، از کف دادن گرانمایه گوهر هستی بود، حتی يك لحظه هم فرود نخورد راه ندادند. چه این ابر مردان تاریخ، متفکرانی بودند، که پدیدمی‌دهی و هستی و حیات را بر اساس واقعیت‌ها بررسی می‌نمودند. و به این نکته آگاهی داشتند، که تمامی مفاسد جامعه و فقر مردم، ناشی از آیدئولوژی نادرست حاکم است.

در هر حال نتیجه‌ی قیام حلاج‌ها، هر چه باشد، مشت پتک گونه‌ایست که در دهان افلاطون‌های تاریخ فرود آمده، گواهی که تا مرگ قطعی آنان و سپردن فلسفه‌شان بزبانله‌ی تاریخ راه درازی در پیش است، اما همینکه فریادهای رساتر شده و از ژرفای تاریخ بگوش میرسد پیروزی عظیمی برای مجموع بشریت است.

توجه نویسنده و مولف بزرگوار، به ژرفای هولناک فقر و ثروت، و بیداد فزون از حساب امرای اموی و فتودالها، و اوج سفاکی و ددمنشی آنان در خود توجه‌شان است. (....) حلاج را به عرصه‌ی جایگاه بردند، جمعی انبوه از مردم فراهم آمدند که بشمار نبودند. فرماندهی تکبشان به جلا د دستور داد: تا صد هزار تازیانه بر او بزنند که زده شد. اما حلاج آخ نگفت و بخشش نخواست. عطار، در چگونگی شهادت حلاج روایتی شورانگیز و حماسی دارد. پس دیگر بار حسین را بیردند تا بکشند. صد هزار آدمی گرد آمدند و او چشمه‌گرد همه بر میگرددانید، و میگفت: حق! حق! حق! انا الحق! حق! حق! انا الحق! حق! حق! انا الحق! پس در راه که میرفت دست‌اندازان و عیاروار میرفت با سیزده بندگرا. گفتند: این خرابیدن چیست؟ گفت: زیرا که به نحرگاه میروم.

حلاج تا آخرین لحظات زندگی بر حقانیت عقیده و آرمان خویش پایدار ماند. که حلاج علی میرفطروس، کار سترگی است که نویسنده‌اش، در اعماق اقیانوس سیاهی و ظلمت، فقط در پرتوایمان به انسان جستجو نموده، و از میان هزاران هزار صدق فراچنگ آمده، دانه‌های بدخشان مروراید حقیقت رایافته و به بند کشیده، تا گردن آویز پوپا گرا حقایق بشری گردد. به عبارت دیگر کار علی میرفطروس در کتاب حلاج، همانند کار دهقانی است که در يك کاهدان بزرگ بدنبال سوزنی بگردد و آنرا بیاید، چرا که میدانیم در تمام دوران تاریخ اندیشه‌ی مسلط و دروغ و لجن، دشمن بی‌امان اندیشه‌ی راستین بوده و در محو آن بهر نحوی کوشیده.

جدید، جدید، مستقیم از آمریکا

از یکصد تار مو، تا ده‌ها هزار تار مو برای اولین بار در ایران

حاشیه‌ها، آفتابان MICRO THIN SKIN (ULTRA THIN SKIN)

ما معتقدیم که بعد از آمریکا تنها موسسه‌ای هستیم در ایران که این متد جدید را عرضه میکنیم. این متد نتیجه آخرین تلاش متخصصین مودر آمریکا است که بدون عمل جراحی و بدون بافتن مو، به مو از یکصد تار مو تا ده‌ها هزار تار مو روی سر شما نصب میشود. این متد بقدری طبیعی است که نظر سرد موه‌های شما مجدداً از زیر پوست سر روئیده شده و تشخیص اینکه موها طبیعی است یا نه غیر ممکن است. با لمس کردن موهای جدید، حتی خودتان فراموش میکنید که موها را ریخته است. با استفاده از این متد جدید با خیال راحت شما و استحمام کنید و موهایتان را هر فرم و مدلی که دوست دارید آرایش و شانه کنید. ایمن و اعتقاد ما به این متد جدید تا حدی است که بعد از نصب سوچنا تچه مورد پسندتان واقع شود وجه آنرا بپردازید.



(این متد دیگر احتیاج به مراجعه بعدی ندارد)

اولین مؤسسه مستقیم مودر ایران

پهنوی جنبه‌ی سفید آتلانتیک تلفن ۸۹۸۴۲۳

ویو بزرگ راشل

آرایشگاه‌های درجه‌یک را از شهرستانها بعنوان نما بنده میباید بریم.





**مؤسسه**

**آ.ك.ام.كو**

انواع موكت كاغذ  
ديوارى و نقاشى

ساختمان

۹۶۱۸۴۲ - ۳۱۳۹۷۷

**فروشگاه ميرزاپور**

مرکز لوازم خانگی - پنجال -  
بخاری و سایر لوازم منزل نقد و  
اقساط - تلفن: ۵۵۱۳۱۵  
جوادیه - بیست متری - ایستگاه  
پنجال

ساختمانی واقع در شاه  
عباس دارای اطاقهای  
دو تخت کاملاً مبلمان و مجهز  
به تمام وسائل زندگی  
با مستخدم، نظافتچی  
سرایدار تلفن مشترک با  
اجاره ماهیانه برای هر  
تخت ۱۳۵۰ تومان جهت  
مجردها باجاره میرسد  
تلفن ۸۳۰۸۴۵ در تمام  
شبانه روز جوابگوی شما  
می باشد.

شهاب ناسی در خدمت شماست

تلفن: ۷۶۲۵۲۵  
۷۶۵۸۵۵

**فروشگاه فتو ستوده**

مرکز فروش کلیه لوازم عکاسی  
انتهای آذربایجان روبروی  
بهبودی  
تلفن: ۹۵۲۹۲۳

**اخذ پذیرش از انگلیس و امریکا و**

**ترجمه فوری**

نادری چهارراه قوام ساختمان فرقانی

طبقه چهارم تلفن ۳۷۵۵۳۷

**نشتیانی اتحاد**

تشخیص ترکیدگی لوله با  
دستگاه، ۱۰۰ تومان  
تلفن: ۹۶۱۷۲۸

تاکسی سرویس مرکز  
خیابان سپه  
۶۶۲۹۳۸ - ۶۶۰۱۰۱



سازمان رابینسون

مرکز اجاره بایرانی و خارجی  
و خرید و فروش  
تلفن: ۶۵۵۱۳۷ و ۶۵۹۹۷۰  
و ۶۵۵۴۲۶

تخلیه چاه

۵۳۷۸۱۷ و ۵۶۲۹۰۴  
۵۳۴۴۲۲ و ۵۳۸۳۲۷  
لوله بازگسی - ۵۰ تومان

**نشتیانی ناصر**

محل ترکیدگی لوله با  
دستگاه ۱۰۰ تومان  
باتریمیم، تلفن: ۹۶۰۳۰۳

برای سکونت یا محل کار  
آپارتمان يك تا ۵ اطاق خوابه  
جهت اجاره و فروش موجود  
است.

تلفن: ۶۴۶۴۸۱  
۶۶۲۴۳۸

تعمیر انواع تلویزیونهای  
رنگی و سیاه و سفید و تص. آنتن  
رنگی - تلفن: ۲۳۶۹۴۴

**پذیرش تحصیلی ۴۸ ساعته**

نشانی: چهارراه پهلوی تخت جمشید ساختمان آستار  
(شماره ۵۴۹) طبقه چهارم - سازمان بین المللی پاشا  
تلفن ۶۶۸۱۳۴ - ۶۴۶۶۳۵



حسابداری - منشیگری - دفتر داری - بایگانی - تعلیم  
ماشین نویسی (دستی و برقی) I. B. M کلاسهای درسی  
خیابان آذربایجان - سازمان آموزشی ۲۵ شهر یوز  
تلفن: ۹۵۹۰۱۲

**شرکت تهیه مسکن رنت هاوس**

سربرترین مرکز خرید و فروش و اجاره، آپارتمان يك اطاقه  
با شوقاژ سه هزار تومان، دو اطاق خوابه چهار هزار تومان و  
سه اطاق خوابه شش هزار تومان، محل کار در شمال شهر با  
تلفن مستقل هفت هزار تومان - تلفن: ۸۴۳۷۸۹  
عباس آباد - اول خیابان میناز - مقابل بانک پارس - ساختمان  
شماره ۳۴ طبقه زیر زمین - شرکت تهیه مسکن رنت هاوس

**بازی نور با موزیک**

همراه با پیشرفته ترین سیستم های نور متحرک  
برای باشگاهها - هتلها و خانوادهها  
پولیکو - ۲۸ نادرشاه جنوبی طبقه دوم  
تلفن: ۸۹۶۸۰۴ و ۸۹۴۴۰۶

**بازرگانی شریف**

بیوک - شورلت - تویوتا - فیات - رنو - کلف  
نقد و اقساط

تلفن ۸۹۴۸۷۸ - ۸۹۹۹۸۶

**دفتر مشاوران تحصیلی**

ترجمه و اخذ پذیرش از دانشگاهها  
انتهای بلوار الیزابت، خیابان جمائزاده  
شمالی جنب نوذری شماره ۸۵  
تلفن: ۹۲۶۷۱۸



## اخذ پذیرش

### تحصیلی

### دو روزه

### شرکت دولابو

خیابان شاهرضا - خیابان  
ویلاي شمالي، کوچه سلمان  
پاک - ساختمان شماره ۳  
طبقه ششم - تلفن: ۸۲۱۹۶۱

### انگلیسی - فرانسه

۶۲۰۷۱۷-۷۵۹۵۰۳  
۷۵۴۴۶۵-۷۵۵۵۰۷

### آموزش گیتار

بامتد تاربینا، با این کتاب پس از  
یکماه قادر به نواختن آهنگ  
از روی نوت میباشید. خیابان  
حافظ چهارراه کالج جنب پمپ  
بنزین کلاس موسیقی آهنگ  
تلفن: ۶۶۲۳۵۴

### دارالترجمه مهر

ترجمه در عرض ۲۴ ساعت  
۲۷۸۸۲۸

## پذیرش

### تحصیلی

### ۴۸ ساعته

چهار راه پهلوی تخت جمشید،  
پایین تر از سینما رادیوسیتی  
شماره ۵۴۹ طبقه چهارم -  
سازمان پاشا تلفن: ۶۴۶۶۳۵

## قابل توجه کلیه دانش پژوهان و

### دانش آموزان سراسر کشور

انستیتو پژاد کورش مرکز آموزش زبانهای  
خارجی، به منظور رفع مشکلات زبان انگلیسی در  
هر سطحی يك دوره کامل فشرده گرامر از مبتدی  
تا سطح عالی بالغت کامپرهینش و مواد تافل بانضمام  
۵۰۰ تست چهار جوانی با توضیحات کامل برای شما  
آماده نموده است تاسهمی درقبولی شما در امتحانات  
دبیرستانی - کنکور - تافل داشته باشد و

### استفاده از این دوره گرامری

مطمئناً در پیشرفت شما مؤثر خواهد بود، مخصوصاً  
شما هموطنان شهرستانی را برای هر امتحانی آماده  
خواهد کرد

خواهشمند است داوطلبان عزیز درخواست  
خود را با ذکر آدرس صحیح بانضمام یک برگ فیش  
بانکی به مبلغ ۷۰۰ ریال که به حساب شماره ۱۴۲۷ بانک  
تهران شعبه خیابان دانشکده پلیس (و هر يك از شعب  
بانک تهران در سراسر کشور) واریز گردد جهت  
دریافت گرامر و تست سفارشی. نشانی - تهران - جاده  
قدیم شمیران ( کورش کبیر ) سه راه زندان، خیابان  
شیخ صفی، انستیتو پژاد کورش ارسال نمائید.  
تلفن: ۸۲۶۸۶۳

### يك موقعیت استثنائی در امر

### پذیرش تحصیلی

ما راهنما - کاتولوگ و هم چنین پرسشنامه متجاوز  
از دوهزار دانشگاه و کالج امریکائی - اروپائی و  
آسیائی را در اختیار داریم، شما می توانید با هر  
معدلی و شرایط مالی که داشته باشید و در اسرع وقت  
از یکی از این دانشگاهها پذیرش اخذ نمائید  
نشانی میدان آرژانتین - خیابان بهاران - پلاک ۱۰  
آپارتمان ۱۶ - تلفن: ۶۲۸۲۲۱

### کلاس انگلیسی

### وزیری

ترجمه مدارک - اخذ

پذیرش فوری

آدرس - شاهرضا - مقابل

ویلا - پلاک ۸۹۲

## اخذ پذیرش

از کشورهای اروپائی و امریکائی چهار روزه، ترجمه مدارک  
تحصیلی و اسناد بطور رسمی

تلفن: ۹۳۴۴۳۱ - ۹۳۴۴۳۲ - ۹۲۰۵۸۴

## کلیه دروس تضمینی

راهنمایی - دبستان -

ساعتی ۵۰ تومان

نظری - ساعتی ۶۰ تومان

تلفن: ۲۸۳۳۳۰

تدریس خصوصی

دروس ابتدائی و راهنمایی

توسط دبیر دبیرستانها

تلفن: ۹۳۵۴۷۰

تدریس خصوصی

زبان فرانسه و انگلیسی

تلفن: ۲۴۲۸۲۰

تدریس توسط دانشجوی

سال آخر پلی تکنیک

تلفن: ۷۳۹۳۲۶

ریاضیات - فیزیک -

شیمی - دبیر با سابقه

(فوق لیسانس) تضمینی

۷۸۴۸۶۲

## زبان

انگلیسی، فرانسه

آلمانی

زیر نظر استادان ایرانی

و خارجی

تلفن: ۸۲۰۹۷۳

ریاضیات، راهنمایی و نظری

تلفن: ۷۸۳۵۸۶

انگلیسی توسط

MISS LICTORIA

برای کودکان و بانوان

۷۹۲۸۶۸

### مکالمه انگلیسی

بدون کتاب - گرامر و

نوشتن مخصوص

بزرگسالان تلفن: ۸۳۴۱۵۹



### اخذ پذیرش تحصیلی از امریکا و سایر کشورها بورس تحصیلی

کمه هزینه تحصیلی هرترم، اجازه کار، اقامت برای دانشجو به سایر ایالات امریکا، و پانسیون برای دبیرستانی- دانشگاهی لیسانس و دکتر- برای آلمان فقط دیپلم های ریاضی و طبیعی میدان ۲۵ شهر یور - خیابان تابنده - پلاک ۶۴ طبقه سوم - شرکت اس. آی. اس. تی  
تلفن های: ۸۳۷۹۷۵ - ۸۳۷۹۷۶ - ۸۳۷۹۷۷

اخذ پذیرش تحصیلی دبیرستانی تا دانشگاهی از کشورهای امریکا انگلستان فیلیپین اسپانیا

دفتر منصوری نشاط تلفن ۶۶۰۳۳۴ و ۶۶۰۴۸۴



انگلیسی تضمینی کنتراتی ۸۹۱۶۶۰ مکالمه انگلیسی توسط MISS MORLIN ۸۹۱۶۶۰

تدریس خصوصی فرانسه توسط دبلمه از فرانسه تلفن ۸۴۹۵۴۲

### مشاورین آموزشی درفش

اخذ فوری پذیرش تحصیلی، دبیرستانی و دانشگاهی از اروپا - امریکا - هندوستان ترجمه رسمی مدارک میدان ۲۴ اسفند - اول آیزنهاور - کوی مهرناز (درب خروجی سینما سانترال) ساختمان ۳۶ - طبقه سوم تلفن: ۹۲۲۱۲۲

### مکالمه انگلیسی

۳۰ ساعته توسط استادان ایرانی و امریکائی تلفن: ۹۳۸۶۲۷ - ۹۳۸۶۵۴

### خدمات خصوصی و ویژه تحصیلی

تلفن ۶۵۰۴۹۳

۱- تدریس زبان انگلیسی - فرانسه آلمانی (مکالمه-ترجمی-تافل) برای دانشجویان و مسافرین خارج از کشور  
۲- تدریس تقویتی دروس زبان انگلیسی- فیزیک- شیمی- جبر - مثلثات - هندسه - آمار - حساب و حساب فنی برای کلیه کلاس های راهنمایی - دبیرستان و هنرستان .

### اخذ پذیرش تحصیلی

وراهنمائی و مشاوره قبل از سفر برای کشورهای امریکا - انگلستان - آلمان - فرانسه - کانادا - هندوستان و پاکستان .  
۴- دانشجویان و دانش آموزان شهرستانی که قصد قبولی در امتحانات و تحصیل در خارج را دارند برای موارد فوق به آدرس امیرآباد شمالی ساختمان ۲۴۹ شماره ۱۰ آرش مکاتبه فرمایند .

### اخذ پذیرش و خدمات تحصیلی (سریع)

امریکا (واشنگتن دی سی - کالیفرنیا -

تگزاس) و انگلستان

پانسیون شبانه روزی - رزروجا و کلیه خدمات بوسیله پیک سریع

تهران - کوروش کبیر - پل سیدخندان - ضلع شمال شرقی طبقه دوم بانک صادرات و کفش وین تلفن: ۲۳۸۷۹۹ - ۲۳۹۱۱۸

### دارالترجمه رسمی نوید

ترجمه رسمی مدارک تحصیلی و اسناد انگلیسی در سه روز، فرانسه در چهار روز، آلمانی در شش روز، اخذ پذیرش معتبر از دانشگاه های خارجی در دو هفته خیابان شاه - بین چهارراه کاخ و چهارراه شاه شماره ۲۶ تلفن: ۶۴۷۱۱۱

### قابل توجه دانشجویان عازم بخارج

ترجمه فوری

مدارک تحصیلی با تأیید وزارت دادگستری

و امور خارجه

عباس آباد - نرسیده به چهارراه قصر - جنب بانک اعتبارات - ساختمان ۳۵۳ - طبقه چهارم

دارالترجمه رسمی سپهر

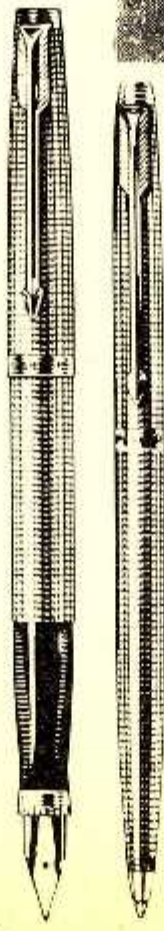
تلفن: ۸۵۸۰۴۱





هر یک از محصولات پارکر در نوع خود بی نظیر است .  
پارکر ۲۵ هدیه ای که معرف بلند نظری و روشنگری شما است .  
پارکر ۱۸۰ قلم نسل امروز ، یک شاهکار مدور همی که با دو ضخامت  
می نویسد .  
پارکر ۴۵ محسوب همه - هم بطور معمول جوهر مگسردو هم با  
کار سریع کار میکند .  
پارکر ۲۱ سبکی هم برای زیبایی و هم برای مرغوبیت قلمی برای همه  
تی بال پارکر مشهورترین خود کار جهان که عمر آن ۵۰ بار طولانی تر از  
سایر خود کارها است .  
قلم ماژیک پارکر یک رنگ در پارکر نرم ترین قلمی که هرگز دست را خسته  
نمیکند ، در عین تکریبا .  
پارکر ۲۵ زیبا و با استحکام ، با نوک مخصوص تمام استیل  
پارکر فالتکون ۵۰ قلمی که به تند و عقاب و به نرمی بر می نویسد .  
فلوتینگ بال پارکر شاهکاری که موشن را در هر گون بسیار در مثل یک  
خود کار نرم ، مثل یک خود نویس ظریف است .

نمایشگاه انحصاری در ایران : شرکت ادک انجمن با پیچیدگی زاهدی ساختمان پارکر  
شماره ۱۵۵ تلنن : ۸۲۶۳۰۲ - ۸۳۰۵۲۸ - ۸۲۷۰۵۵ - ۸۳۱۱۷۳  
**PARKER**



QUICK

# دود

دکتر مصطفی رحیمی

آقای خرسند از صدای سرفه خود از خواب پرید. لحظه ای چشمان خود را مالش داد و سپس، ناگهان، چنانکه گویی بیاد چیزی افتاده باشد، سراسیمه از پلکان سرآزیر شد. در سرسرا با خانم میزبان روبرو شد. خانم دکتر شعاره به دیدن قیافه مضطرب و نگران آقای خرسند خنده بلندی سر داد و برای این که به مهمان خود یادآوری کرده باشد که باید همیشه آقایان در مورد خانمها پیش سلام باشند با لحن کنایه آمیزی تقریبا فریاد زد:  
- سلام عرض می کنم.  
- سلام خانم، معذرت می خواهم مثل این که...

بله آقای خرسند... مثل این که دود به خافه ما هم سرایت کرده. لطفاً آن بالا را نگاه کنید.

آقای خرسند به زودی پهلوی خانم دکتر شعار قرار گرفت و هر دو به پلکان خیره شدند. دود که سراسر طبقه فوقانی را فرا گرفته بود، به آرامی از پله ها فرود می آمد. یک پنجم ارتفاع پله. دو پنجم، نصف بیشتر. و اینهم یک پله دیگر. آقای خرسند تقریبا می لرزید. آشکارا دستپاچه بود. و نمیدانست چه کند. دود هر آن بیشتر فرود می آمد و چیزی نمانده بود که به سر آقای خرسند و خانم میزبان تماس شود. خانم دکتر شعار که نگرانی زیاد مهمان خود را دریافت، برای این که حرفی زده باشد پرسید:  
- گویا شما این قضیه دود را اصلا تشنیده باشید؟

- خیر خانم، تشنیده ام.  
- اما لابد ندیده اید؟  
- مگر شما باز هم دیده بودید؟ مگر ممکن است دوباره...

- پرپر روز خانه خالام بودم که دود فلزل شد. خیلی آرام و موقر. می دانید آقای خرسند این بار دود از بالا به پایین می آید. الان خانه های بالادست، سرقاسر در اشغال دود است. منتظرش بودم.

آقای خرسند وحشتزده پرسید:  
- پس شما می دانستید که امروز خانه تان را دود می گیرد؟  
خانم دکتر شعار با لبخندی که از شیطنت خالی نبود جواب داد:  
- تقریبا.

- پس حق بود چیزی به بنده می فرمودید...

خانم دکتر شعار که می گوئید لبخند از لبانش دور نشود با همان لحن گفت:  
- می خواستم بدانم شما چرا از دود اینقدر می ترسید؟ می دانید الان خانه همه اقوام ما را دود گرفته است ولی هیچ چیز فرقی نکرده. هیچ چیز آقای خرسند.

مهمان بی آنکه تسکین موثری یافته باشد، معصومانه پرسید:  
- چطور هیچ چیز فرقی نکرده...؟  
آقای خرسند همچنانکه گویی در ادای جمله ای تردید دارد، با قافی گفت:  
- آخر من راجع به تاثیر دود چیزهایی تشنیده ام.

خانم دکتر شعار با لحن قندی پرسید:  
- چه چیزهایی؟  
و بی آنکه منتظر جواب مهمان خود شود گفت انجمن پزشکی تایید کرده است که این دود هیچگونه تأثیری در چشم و گوش و حلق تشنیده ام.



تدریس می‌کنم. اگر... بله... پارسال دستور آمد که فردوسی یک شاعر افغانی معرفی شود. توقع داشتید بنده بگویم خیر، شاعر ایرانی است؛ مگر ایرانیها چه گلی به سر ما زده‌اند. بعلاوه به من چه مربوطه. امسال دستور آمد که کتابهای مدرسه‌ای همه باید مهر لینگلن داشته باشند. توقع دارید بنده بلند شوم و بگویم که خیر باید مهر شکسپیر داشته باشد. گفتم عالیجناب همین‌ها که در موسسه لینگلن نشستند ده سال پیش موسسه گورگی را راه می‌بردند. کی را گول می‌زنند؟ همانوقت که وزیر تفسیر افغانستان به روسیه رفت موسسه گورگی باز شد و این آقایان دستور دادند، شعرهای خلق قزستان، و خلق ازبکستان تدریس شود. بنده یک نسخه از شعرهای قصه و دروغ را هنوز دارم. بدهم خدمتان؟ بعد دکان یاروها را بهم زدند و آقایان از سمت چپ خیابان به سمت راست اسباب‌کشی کردند. موسسه گورگی نشد، موسسه لینگلن. همه‌جا خانه عشق است. غرض...

خانم دکتر شعار در اوج سخنرانی خود بود که آقای دکتر شعار همراه با آقای وارد شدند. آقای خرسند فرصتی پیدا کرد که نفسی به راحت بکشد، در میل خود اندکی جایه‌جا شد. و از روی میز شکلاتی برداشت. با رسیدن آن دو نفر خانم میزبان دنباله کلام خود را فراموش کرد و نگاهش متوالیا از شوهر به مہمان جدید و از مہمان جدید به شوهر دوخته می‌شد.

تازه واردین بی‌اعتنا به دودی که خانه را فرا گرفته بود نشستند. گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. آقای دکتر شعار گفت:

بله دوست عزیز دنیا اینطور است. در این دنیا باید زن خورد، چه شما بخواید و چه نخواهید آقای قهرمان پس فردا، درست پس فردا آزاد می‌شود. خود شما اگر معذرت می‌خواهم... کله شفی بکنید هشتاد هزار چوب از جیب شما و هیجده هزار چوب از جیب بنده رفته است راستی... شما هنوز این مزخرفات را استس می‌گذارید برنسیب؟

مہمان قسمی کرد و بیشتر در میل راحتی فرورفت و از خانم صاحبخانه آب خواست. خانم صاحبخانه با قیافه بشاشی گفت:

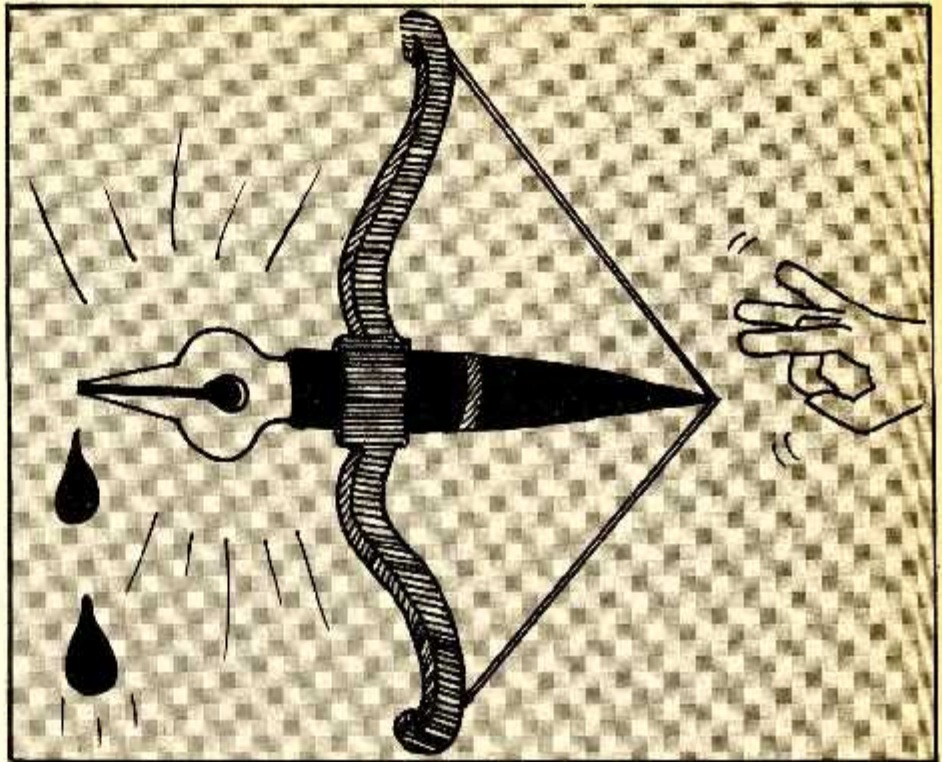
خواهش می‌کنم شما مثل آن آقا ایرادی نباشید، آقای صنعت را می‌گویم. با آن خیک گنده‌اش خیال می‌کند توبرش را آورده. چرا به بچه من شرعیات درس می‌دهید؟ تا

جسنت کور شود. آقای باز پرس خوشبختانه روز به روز از عده این مردمان احق کم می‌شود... راستی شما آب خواستید...

آقای دکتر شعار رکیل دادگستری کیف مہمان را گرفت. بسته‌ای کاغذ پیچیده در آن گذاشت. و چون ادامه تسم دوست خود را دید با خنده‌ای فاتحانه چنانکه گویی آقای خرسند تازه وارد شده است گفت:

مخلص جناب آقای خرسند، و سپس به زن خود مژده داد:

عزیزم آن سوابق مالیده شد. دکتر شام وعده داد که نمایندگی لینگلن در ینگه نش معارف و شعر افغانی با من باشند... خرج سفر بچه‌ها می‌شود... عزیزم آقای باز پرس مدتی است آب خواسته‌اند.



پس سرکار هم صحبت‌هایی راجع به... بفرمائید مزخرفاتی. من حوصله شنیدن این‌چو صحبت‌ها را اصلا ندارم. همین دیروز در مہمانی خانه خاله‌ام یکی از این فصول‌باشی‌ها را شنیدم و رفتم و گذاشتم کنار طاقچه. دو سال بود به من نق می‌زد که چرا به بچه‌اش شرعیات یاد می‌دهم. خجالت هم نمی‌کشید.

آقای خرسند تقریبا فریاد کشید:

شرعیات؟

بله موضوع سر شرعیات بود. آقا می‌فرمودند تو که خودت به شرعیات عقیده نداری چه جوری شرعیات یاد بچه‌های مردم می‌دهی. گفتم آقا فصول برای این شرعیات یاد بچه‌های مردم می‌دهم که در برنامه است. در

برنامه. من ضامن بهشت و دوزخ برنامه نیستم. من زیر بیرق افغانستان هستم و هر چه برنامه افغانستان بگوید گوش می‌کنم. اگر

عرضه دارید بروید سر وقت آنها. بدن چه؟ راستی بدن چه؟ من یک مدیر آموزشگاه هستم و می‌خواهم نان بخورم. آقایان باید گرایه محل را درآورد. آدم لباس می‌خواهد. بچه وقتی

گرسنه‌اش شد منطق نمی‌فهمد. همین تابستان گذشته شوهرم رفت آمریکا دکس شد و برگشت. غافلید که این کار چقدر خرج برداشت؟ غافلید؟ حالا بنده بیایم با اداره نشر

معرفت دربیستم که آیا سیدجمال‌الدین افغانی بوده یا نبوده؟ هر چه بوده بمن چه. پیرارسال از این سید صحبتی نبود. بعد در برنامه گذاشتند که باید این شخص افغانی معرفی شود و

رساله‌های او تدریس شود. اگر شما بودید این رساله‌ها را تدریس نمی‌کردید؟

آخر شنیده‌ام که...

بله آقای خرسند. بنده هم شنیده‌ام که این رساله‌ها قلابی است. قلابی باشد بمن چه مربوطه؟ بنده که از خودم جمل نکرده‌ام. چاپ کرده‌اند و در برنامه گذاشته‌اند. بنده هم

و بینی و زبانه... خلاصه هیچ تأثیری در سلامت افراد ندارد. و جای هیچگونه نگرانی نیست.

خانم میزبان، مہمان خود را به سالی برد و اعلامیه‌هایی مختلف رسمی به او نشان داد که همه حاکی از آن بود که جای هیچگونه نگرانی نیست و تحقیقات درباره پیدایش این «پدیده عجیب و استثنائی» که «هیچگونه اثر نامطلوبی بر هموطنان عزیز ندارد» به شدت هرچه تمامتر ادامه دارد.

خانم میزبان لطف کرد و رادیو را روشن کرد. از رادیو ترانه‌های محلی پخش می‌شد که آندکی آقای خرسند را سرگرم ساخت.

دیگر تمام سالی را جود گرفته بود و التهاب آقای خرسند تقریبا به پایان رسیده بود. لحظه‌ای منتظر ماند که باز هم سرفه کند یا

آب از چشم و بینی او سرازیر شود و چون چنین نشد آرامش خاصی سرایش را فراگرفت. سپس ناگهان دلش اندکی تنید و منتظلی تحولی

در روحیه خود شد ولی چون احساس دیگر گویی نکرد، نفسی بیشتر از حالت عادی خود را بازیافت.

تنها هنگامی که در اعماق ذهن خود به یاد آورد که مالک خانه‌اش - آقای قهرمان - همه گانه و کوزه او را بیرون ریخته است و نه لوم نیست تا کی باید اینجا و آنجا مہمان و مزاحم دوستانش باشد، باز ناراحتی چون آتشی که پارچه را می‌سوزاند، دچار دلهره‌اش کرد.

خانم میزبان گفت:

بمحمدالله بی‌خطر است. یک مو از سر

خانواده من کم نشده. می‌دانید؟ همه در قسمت بلند شهر سکونت دارند. حتی بچه‌های شیرخوار هم دیگر عادت کرده‌اند. فقط چند نفر دیوانه خلی که همیشه از چیزی نق می‌زنند حالا بهانه‌ای پیدا کرده‌اند که باز هم جرنند بگویند. همین.

آقای خرسند در میل بزرگت خود جایجا شد و پرسید:



آخرین شعر «طاهره صفارزاده»

## بازسازان

و بازسازان دوباره می سازند  
از کشته  
بسته  
از کله  
مناره  
از خون  
دجله

وقتی بنای قامت آرزایی  
بنای قامت انسان  
در اتصال ظلم و گلوله  
شبهانه روز  
ویرانه میشود  
در گوی و مسجد و کلاسی و خیابان  
از جبهه های جبار تپشیت و مزده می رسد  
گمانت قبیله و پراکنگر  
در کار بازسازی، شعله است  
در کار بازسازی مرقده...  
و ریش همشده و هر روز  
از جان هوشیار جهان برمی خیزد  
مشرك تو را به بازسازی مسجد چکار  
مامون تو را به بازسازی مرقد چکار

## درختی است بدین نام

سپیخ درختان جنگل  
انجیلی! است  
ای مقدس!  
در مرگ آزاد!  
تو گریه مکن

حسن کریمی

(۱) و (۲) - درختانی است بدین نام

## بی حضور تو

بهمن توسی

سپیده بر طلب خون عاشقان ندیدم  
امیر چشم تو فرمود و تیغ برق کشید

به عزم لاله که این دشت جام خونین داشت،  
بین به داغ دل خود نشسته را چه رسید!

دوباره باد عزیزان در این پیاله شکفت  
به قلب لاله مگر خون داغ تازه دوید

به داد زهره سحر شد - در آن «همایون» دم  
به حکم پنجه «بیداد» برده ای که درید

چه روزگار سیاهی بر این زمانه لرفت،  
چو بی حضور تو بر این زمینه می نالید!

امید بود که گنگاهت آرزو می کرد  
- دلی نبود - و گرنه مرا چه جای امید

دلی نبود امانش ز چشم بدبینان  
مگر سپنددلی در میان سینه تپید

امان به چشم تو داریم، پلک برهم زن!  
سپیده بشکفت از پشت پلک تو به تو دید.

## سفره سخن

محمد رضا معالی

نگاه نافذ ما روشنی به دور دهد  
چنانکه آتش موسی به کوه طور دهد

کلام نغمه تو هر تکتک اش به یاد خداست  
سخن به گرمی لفظت به ما غرور دهد

به زنده بودن من آنکه می رسد به شتاب  
دوای تلخ مرا بیشتر به زود دهد

ز سخت جانی خود می رسم به شوق حیات  
اگر که سهلت عمری دل صبور دهد

به مزدگانی این فال عاقبت افروز  
به سفره سخنی بر، مرا که سوز دهد

به آب ودانه کشد در تلاش زیستتم  
کسی که تجربه زندگی به مور دهد

به چشم اهل نظر آفتاب دهر شوم  
اگر به معجزه دستی شفا به کور دهد

بکن عصای مرا هر طرف که می خواهی  
ولی به محفل شمع رسان که نور دهد

به فکری فتنه نشستن کمال بی ادبیست  
مگر که حادثه جو را خدا شعور دهد

تم به گردش توفان اسپر موج تو نیست  
ز ساحلی که مرا ناخدا عبور دهد

به ارمغان برم از عشق و دوستی به برش  
اگر زمانه به من فرصت حضور دهد

سخن به گریه معالی از آن نمک دارد  
که اشک دیده ما طعم آب شور دهد.

## عزم و رزم

شب باقیست و شبزدگی هم  
ما زنده ایم و شبزدگانیم  
ما - آمدیم بی که بخوانند  
ما - می روییم بی که بخوابیم  
ما - آمدیم زانکه نیامد

بر خاستیم - زانکه نه برخاست  
- در گود تنگ حادثه مردی

عزمی بلند باید ما را - ز می -  
- از این پلاس نخزده - گردی

ای بی دریغ - هان؟  
- اینک عنایتی  
مهر داد علوی

## من و تو...

شبهانه قصه نورم  
چگونه می خوانی

در آسمان سیاه  
ستارگان سپید  
درون تیرگی ابر کپنه می میرند  
و ماه

دختر نازان شب، عزادار است  
مرا در ازدحام شبستان خاطر م بگذار  
تو کز هجوم تیرگی جاودانه

شبهانه قصه نورم  
چگونه می خوانی؟

من و تو قصه نوریم و آسمان بلند

بجای مشعل ماه  
چراغ روشن ایمان خویشتن

بجای قصه نور از فروغ عشق آموز  
افروز

محمود جعفری

## لوح

برفی سخت میبارد  
هوا سرد است و  
بند از بند میرد  
و جفدی شوم،

برستونی سخت و لوحی سرد  
در این ویرانه میخواند

و هر روز صبح مردی،  
با کوله بار تیشه و ابزار

کنار لوح زرقتن باز میماند  
وزیر لب زشش آواز جغد شوم  
به همراهش یکی را شاد و با امید

و دیگر روز و دیگر روز...  
- میخواند

و اینک با همان مرد است  
همان لوح است

همان جغد و همان آواز  
و برفی سخت میبارد  
هوا سرد است و  
بند از بند میرد

و مرد آنجا کنار لوح،  
..... میمیرد

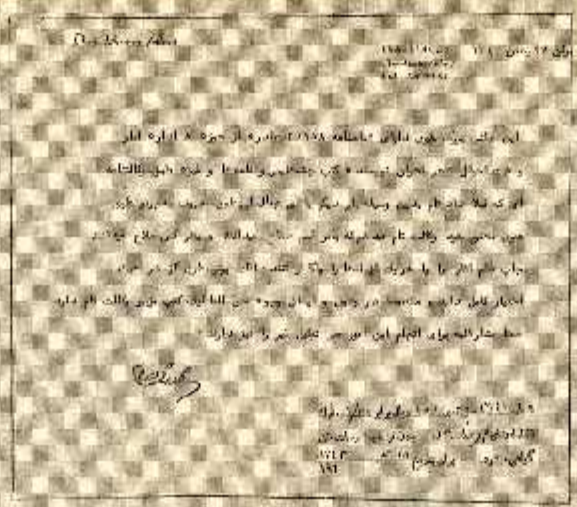
محمدعلی عبدالملکی

شعر...



محمد شریفی

من از دریچه‌ی چشمان تو  
 بقطای سیاه سرنوشت خویش مینگرم  
 و در خلوت تاریک خانه‌ام،  
 به سلول بیدریجه‌ام فکر میکنم  
 آیا حقیقت است که:  
 (تقطعی سیاه، پایان زندگیست؟)  
 آیا چنین است که:  
 (زندان بیدریجه نمیتوان امید بست؟)  
 من تو مید نیستم، من به پرواز می‌اندیشم  
 و به تکرار یک آغاز...  
 به اوج فکر میکنم و بفردا!  
 کنون تو خیره‌تر نگاه کنی  
 و سیاهی زندگان خویش را،  
 بروی زندگانیم بگستران  
 من تو مید نیستم!!!  
 من به اوج فکر میکنم و پرواز  
 و به تکرار یک آغاز...



● متن و کالنامه  
 بزرگ علوی

باز هم از  
 «بزرگ  
 علوی»

● مدیر انتشاراتی  
 امیر کبیر  
 پس از ادعای  
 روانپزشکی  
 بعدها چه ادعائی  
 خواهد کرد؟

پس از انتشار شماره «جوان»  
 مطلبی راجع به کتابهای آقای  
 «بزرگ علوی» داشتیم و این که  
 نویسنده‌ی نامدار معاصر به  
 هنگام مطبوعاتی ما آقای «ربیع»  
 اظهار داشته‌اند که امیر کبیر  
 کتابهای وی را بدون اجازه‌ی  
 نویسنده و بدون دادن حق‌التالیف  
 چاپ می‌کنند...

پس از انتشار شماره‌ی اول  
 مجله‌ی جوان نامهای از انتشارات  
 امیر کبیر پیرامون مسأله‌ی یاد  
 شده واصل شد که در آن مطلب  
 یاد شده را ه‌کمالاً مغرضانه و با  
 اهداف معین چاپ شده‌اند.  
 و برای اثبات نادرستی نوشته‌ی  
 مجله طی مطلب مفصّلی که  
 ضمیمه‌ی نامه است تا کر گرداند  
 که کتاب «چشم‌پوش» در سال  
 ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و قریباً مسافرت  
 نویسنده توسط انتشارات امیر  
 کبیر چاپ می‌شده است و اخیراً  
 که فضای سیاسی از شده است،  
 قریب‌آرداد چاپ کتاب یاد شده و  
 کتابهای دیگر، آن نویسنده بنا  
 آقای یروعلوی وکیل‌الاعتبار  
 نویسنده معتقد شده است. و پس  
 از انتشار کتاب‌های چندان، نامه‌ها  
 و سیرا، حق‌التالیفشان طبق مفاد  
 قرارداد طی ضمیمه قریب‌آرداد  
 قهران شعبه بازار به آقای رتو  
 علوی پرداخت شده و رسید آنها  
 در بایگانی مؤسسه موجود است...

انتشاراتی یاد شده در  
 انتهای این مطلب مذکور می-  
 شوند که «اگر موضوع قرارداد  
 مابین مؤسسه امیر کبیر و آقای  
 رتو علوی عمومی نویسنده به  
 اطلاع ایشان نرسیده یا وجود  
 در یافتی به ایشان مسترد شده  
 است، مسئولیت آن به مؤسسه‌ی  
 امیر کبیر نیست».

راجع به پاسخ انتشارات



بزرگ علوی

جلال... بقیه از صفحه ۱۹

از صف ما چه سری رفت و گرامی گه‌ری  
 ای دریغا چه بگویم که چه‌ها بود جلال  
 ریشه و خون و گل و گوشت رهاکن، که تمام  
 محسب شعله‌ور و عاصی ما بود جلال  
 همه تن او رنگ غیرت، همه خون خشم‌خورش  
 همه جان شور و سرور، نور و نوا بود جلال  
 استخوان قرص تنی بیکرة جهد جهاد  
 تن بهل، کز جنم جان جدا بود جلال  
 دل ما بود و در آن درد دلیری ضربان  
 سینه‌اش خائنه سر و صف‌ا بود جلال  
 هم زبان دل ما، هم ضربان دل ما  
 آبش و تابش آتشکده‌ها بود جلال  
 هر خط او خطری هر قدمش اقدامی  
 هر تگه نایسرة نور و ذکا بود جلال  
 بشگامان خطر، گاه خطا نیز کنند  
 گرچه دانیم که معصوم‌نیا بود جلال  
 دم عصمت نزد اما قدم عبرت زد  
 جای کتمان بی جبران خطا بود جلال  
 قلمش یک خطر بوید که بر لوح سکوت  
 تازه صد سینه سخن، بلکه صدا بود جلال  
 چه بلی از صف ما، بی بدلی از کف ما  
 رفت و دردا که به صد درد دوا بود جلال  
 گرچه می رفت از اولاد پیمبر بشمار  
 من بر آتم که از الباء خدا بود جلال  
 گرچه در خانه و در بستر خود رفت بخواب  
 شک ندارم که یکی از شهدا بود جلال



سلام و... تشکر

از همه‌ی شما عزیزان که با خواندن اولین شماره مجله جوان و سلام، اندیشه‌های جوان قلم بردست گرفتید و باواژه‌های تحسین و تشویق و تنقید آمیزتان خستگی ناشی از کار را از زمان بدر کردید، سپاسگزاریم، همه‌ی آنچه که برای ما نوشتید، اگر چه تعدادشان به چند صد رسیده بود، نه یکبار بلکه پاره‌ای از آنها را چندبار خوانده‌ایم - بر سطر سطر و واژه واژه آن قلم کرده‌ایم. راستش، چنین استقبالی را برای اولین شماره انتظار نداشتیم. میدانید که گروه کوچک مجله جوان، با سرمایه اندک و با آوردن مین و صندوق از خانه آن یکی، بخاری از خانه دیگری، و گرفتن وام از برادر و عمو و... مجله را پراه انداخت، امید ما به استقبال شما بود که باز و یاور ما باشید و شما هم نشان دادید که هستید و خواهید

بود، با وجود آنکه از نظر مالی توانائی پیوستن به اعتصاب برحق روزنامه‌ها را نداشتیم، سه هفته بی دردی با برادران اعتصابی هم صدا و هم گام شدیم و از انتشار مجله خودداری کردیم...

از آنجا که امکان پاسخ به تبریکات شما را بطورجدد امکان نداشتیم، تشکر ما را در اینجا بپذیرید...

شعر و قصه و مقاله و... شما بدستمان رسید، از میان آنها، آثباتی را که مناسب چاپ هستند بچاپ خواهیم رساند و نام نویسندگان بقیه را در ستون نامه‌های رسیده خواهیم آورد. چند نکته را در ارسال نامه‌های بعدی توجه داشته باشید:

۱- نوشته‌هایتان را به یک روی کاغذ بنویسید (یعنی پشت صفحه کاغذهای نوشته شده حتماً سفید باشد).

۲- روی پاکت حتماً «اندیشه‌های جوان» را قید کنید.

خریداننده‌ها

ابراهیم نامجویان

هر چهارتا مست بودند، آقدر که از کافه بیرونشان کردند. دو تا بشان کنار جوی بالا آوردند و یکیشان گفت:

- بچه‌ها، من آگه امشب عشق نکتم دیوونه میشم.

با ماشین داشتند خیا‌ن‌ها را می‌گشتند که یکیشان فریاد زد: بچه‌ها پیدا شد.

ماشین را نگه داشتند و یکی سرش را بیرون آورد و به مرد همراه زن گفت:

پیری مبداره؟

پیر مرد گفت: برید با نا بذارید به کاسیمون برسیم!

هر چهار نفر بیاده شدند و پیر مرد و زن را احاطه کردند.

- هر چند یخوای میدیم، پیرم دگفت: آخه مستین، اذیتش می‌کنن.

- مگه ما بچه‌ایم پیری، هر کدوم له‌طی به راسته‌ایم!

زن گفت: من با مست جماعت نمی‌خوام، اما وقتی هزار تومانی مرد در دستش قرار گرفت

نورسیده

از شب رسیده بود - از انتهای شب و از تنگنای کوچه دلشکی - راهی دراز به وسعت غم پیچوده بود. نالان که؟ نه آفسرده بود - حتی زخمی و اینک به صبح، ناباورانه سلام می‌گفت:

سلامی چو بوی خوش آشنایی...

رخ را به آب شوقشسته -

نماهائی از شعر

در انتظار میلاد تو

اینجا سراسیمه‌ی است بررعد و آذرخش به قدرت کوه آنگاه که برقی جهنده، فریاد، بر آسمان شکوه بخشود باران قدسی زمین را شستشو خواهد داد و جشن میلادی برای ساقه‌های جوان که ترنم دوباره را بدون نقاب آغاز خواهند کرد. سبغ عادل

توشه راه...

به سید علی صالحی با شور (شلیل) و اسپندو یاری زجد خود.

از شهر دور در باغچی نشسته و شیون دل ساز کنیم «آ بلک پنجره باز است» چو بدستی و شال توشه ره باید کرد! آرش بازان پور

تنفس بکر

پنکون‌ها پنکون‌های پسر سرور و سرخوش با سودای نوح به کشتی آنچه‌ان خو گرفته‌اند که پنداری چوب بوسیدنی نیست!! تخت برچیدنی نیست!! و مرگ دیدنی نیست!! که خزان در راه است و جبر که منطق را سازگاری نیست و در حیطة آن انتخاب مطرود تاریخ را با برگهائی تازه در بهاری دیگر خواهد ساخت که خزان غمگین بر گهای خشک زرد را در معبر راهگذاران تاریخ خواهد افکند

و سرنوشت را تشکوفه‌های سفید جوان با تنفسی بکر در بهار خواهند نوشت که خواندنی است

تمام

دل را به شادی آلوده بود، که می‌رفت جوان را - که سر پرشور جوان را با جوان و هستی باک جوان سلام گوید: که فز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است، پند رسیدم - غلام هشت گشتم دستش فشردم - و ستانه سلامش گفتم:

... بر آن مردم دیده‌روشنائی «محمد پوردامغان»

هجوم

شکت پوست شیشه‌ای مرزها صداها بیرون رفت

و سپاه دوست تهرین هجوم کرد. وقتی چهره تهاجم گرفت بوی خون توی کوچه‌ها بیدان میکرد... «مهدی مقلس فر»

از پاره پاره‌های دل بر نقش بند خاکستری خاک چکه، چکه خون می‌ریزد!

و هزاره هزاره ستارگان نورها در نخلستان شاهنامه بر سوگ می‌بناوش دلخوشند.

محمد نوروزی

بغض گلو مانده... آی بغض گره خورده با درد دردشای عزیز درد دل ریش ریش من بر زخم کهنه‌ی این غم مرحم تویی «آمیخته با اشک»

بهر روز تو کلی

آنگاه که توشه بقایمان در خاک همسایه لگدمال میشد برای غروب با آنچه‌مان تیشه خاموشی زدند و بر دل زخم چرکین تباهی اینک ای بظاهر خموشان بگذارید زها شوم بگریزم از این بند گرافمایه مدحوشی

اکبر علیمزاده اعتمادی

برادران من شما را - مسیح‌وار بردارهای هراس، مصلوب کرده‌اند که زخم نازیانه‌های سکوت را فریاد نمی‌کنید!

م. پ. قدا

۴ - بارون



## لحظه‌ها - اندیشه‌ها

- مواظب خودش بود تا باقائینیان برخورد نکند.
- صدایش بلند بود، با فیجی مقداری از آن را بردند.
- «مشهدی عباد صادقی»
- مشت نشان خروار است، اما مشت او نشان اعتراض بود.
- پایش را در کفشم کرد. اندازمش نبود.
- «لیلا صادقی»
- آنقدر دست روی دست گذاشت که دستها تا آسمان بالا رفتند.
- «مینا نایی»
- وقتی کتاب تاریخ را می‌کشایم، ورقهایش را خونین می‌بینم.
- «جهانشاه سوخته‌پوره»
- سیب با دیدن گرمای تابستان، سرخ شد.
- رشت - غلامرضا جعفری
- نقاش توانا، از کشیدن خجالت عاجز ماند.
- قومن - نصیر احسان

### مقاله

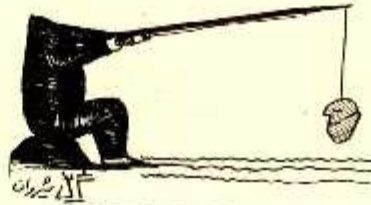
## در اوج فریادها

این روزها فریاد همه بلند است. همه دارند شکوه و شکایت می‌کنند. اما باید برای از بین بردن: بی‌انصافیها، تبعیض‌ها، شیطان-صفتی‌ها و نامردمی‌ها راهی گشود. باید برای ساختن اجتماعی پاک با جمعیت‌های متحد و همگام و هماهنگ و با ایمان و انسان‌دوست فکری کرد. مزدوران فساد غریبها را باید به محاکمه کشید. ما میدانیم که ثروت ما را می‌برند و فاحشه‌های خود زاهمراه قیلمهای تهوع‌آور سکسی برای ما می‌فرستند. در پیچه فاضلاب غرب بسوی ایران را بندیدیم، آنها دارند ما را به لجن می‌کشند. ما میدانیم: پنگه‌دنیائی‌ها، هایدنبارک‌نشینان لندن، خرسهای سفید روسیه، زردهای چین، چشم بادامیهای ژاپن، در تلاشند تا نه تنها ما را بلکه دنیا را اسیر قدرت، ثروت، اسلحه و صنعت خود قرار دهند. و از طریق قیلمها و مطبوعات و رادیوهای مخفی خود افکار مردم دنیا را به نفع خود شستشو دهند. و امروز ما را علاوه بر کمونیست‌ها و حیل‌گران انگلیس و امریکا دشمنی از درون می‌تراشند و می‌خورند. امروز ما اسیر شیطانهای داخلی‌گشته‌ایم. شیطانهایی که جوانان ما را اسیر انواع مواد مخدر کرده‌اند تا از آب گل‌آلود کبسه‌هایشان را پر کنند. دیوانی که بیله‌اسارت را بدور ملت تنیده‌اند و خون ملت را در شیشه کرده‌اند. در سالهایی که دنیا به تاخت به پیش می‌رود و کلاهی ما بعد از سالها خواب خرگوشی فریاد برداشته‌اند! وزرای ما اسیر طمع، چاپلوسی و خیانت شده‌اند.

اینک، حشیش، بنگ، مرفین، ماری جوانا، ... حلقوم جوانان ما را می‌فشارد. و غم در درون همه جادر زده و شیطان در سینه‌هایشان درروئی و زذالت و بدبینی را می‌تند.

دادگاههای حمایت خانواده مملو از زنان و مردان خواستار طلاق است. عصبان و پریشانی و ویرانگری و آینده کور، جوانان را به خودکشی وامیدارد. در چنین حالی آیا میتوان توقع خدمت داشت؟! چگونه میتوان از عصبان او جلوگیری کرد وقتی که می‌بیند نخست‌وزیرش سیزده سال مملکت را به تاراج گذاشته است، و این همه تاراج را و کلایش زیر سیبلی در کرده‌اند و در خواب خرگوشی خرویف کرده‌اند و حالا در جهت بادگلویشان را بیسوده پاره می‌کنند. ما در این گندآباد، خون پاک آریائی را چگونه میتوانیم دوباره شکوفا کنیم؟! ما که بزرگترین زندان جهان را ساخته‌ایم و خود را میان زنجیرهای فساد و دزدی و چپاول به بند کشیده‌ایم. این میسر نمی‌شود، مگر با به زنجیر کشیدن بانیان این نابسامانی و فساد و چپاول.

سید عادل حسینی



● امروز دلم گرفته، می‌خواهم سفر کنم سفر کنم، به‌داری دور به‌داری که خونها سرخند، به دریای که شهبدا رفتند به‌داری که عاقبت باید رفت.

**غلامرضا مؤمنی**

● برای تو می‌نویسم برای تو ای مادر که چنین ساده لوحانه داغداری برای عزیزت مدام گریانی به تفاخر به ایست. آری که این - سوختن را التیامیست.

رشت - محمدجعفر والد

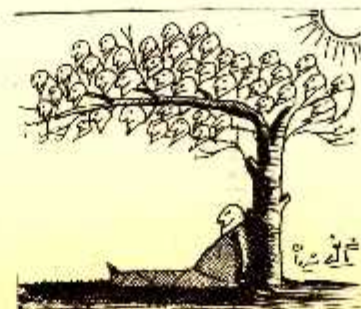
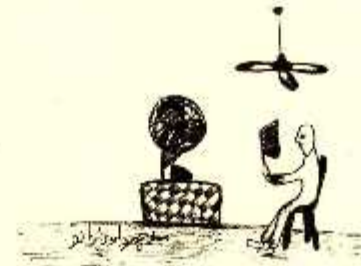
## میراث

دل به قامت درخت سپردن پرواز کن پرواز کن که پرواز میراث بریدن است برنده میراث آسمان آبی درخت میراث ماندن است رشت - میرادون فخری‌نژاد

## آیه پیوند

در گرداب تعمق میتوان نجات دید. و تا اوج لذت بردرگاه سبزه به آسایش نشست. در آفسون پاک نکاحت هذیان یک شرم راه، میتوان خرید. که با تقاطق شب برجویبار عقیم دلم ریشه میزند. غزلوارگی پیامت تا نهایت گذشت رود، آیه پیوند راه، می‌خواند. و موج برآلتها لبانت زخم صدافت مرا، تا عمق خاک می‌کارد.

محمد نوروزی





شکایت باشگاه تاج وفحاشی ورق پاره ارمان این باشگاه برای ما سند افتخار است

## بحساب باشگاه تاج این کانون ضد مردمی باید سریعاً رسیدگی شود



● سهبید بازنشسته پرویز خسروانی: از کجا آورده است؟!

● این را ما نمی گوئیم بلکه این شعار همیشگی دهها هزار نفر ورزش دوست بود که همه هفته در امجدیه و استاد یوم صد هزار نفری گرد هم می آمدند و یکصد افریاد بر می آوردند: تاج... تاج... تاج...  
● مردم حقیقت را و حقانیت را فریاد می زنند...  
پس زنده باد مردم...

در زمانی که به عنوان جزئی از کائنات فسادرتیسی سازمان تربیت بدنی شد. چگونه باشگاه مردمی شاهین و یا تهران جوان و یا دارائی را تعطیل کرد تا خود بتواند به راحتی دست چپول در سرعایه ورزش کشور بگشاید و همه می دانند که این عنصر ضد مردمی در زمانی که در ژاندارمری کشور مسئولیت هائی داشت چگونه باسم باشگاه باصطلاح فرهنگی و ورزشی تاج صد هাজার

و اعمال ضد انسانی و ضد ورزشی و ضد مردمی آنها را بازگو کنیم. آن جمعیت ابوهی که همه هفته در امجدیه و یا استاد یوم صد هزار نفری یکصد می گرفتند: تاج نامرد... خود آشنا هستند که این دارودسته سبهاکار چه پرونده هائی که برای راست کرداران و ورزشکاران و نویسندگان ورزشی معتقد واصل ساخته اند. همه بخاطر دارند که سهبید بازنشسته پرویز خسروانی

مجله تاج منتشر می کنند مورد اهانت قرار دهند. اقدام دارو- دسته تاج برای کسانی که سالهاست از غارت و چپاول آنها دم میزنند امر تازه ای نیست. این دارودسته ضد مردمی که در لیست منتشر شده ملاحظه کردید که قبلاً وطنشان را در چمدان گذاشته و بصورت ۵۷ میلیون تومان ارز از کشور خارج کرده اند. آفتقد در نزد ملت ایران رسوا هستند که نیازی نیست ما شرح رسوائی

سهبید بازنشسته پرویز خسروانی از مجله جوان شکایت کرده است و نیز بولتن تاج به ما فحش داده است و ما این دو اقدام را بعنوان اولین اسناد افتخار خود و روسپیدیمان در نزد ملت ایران در دفتر حیات مجله که تازه گشوده شده است ثبت می کنیم و بر راستی زهی افتخار که شناخته شده ای همانند سهبید بازنشسته پرویز خسروانی که باسم و یا در ورق پاره ای که شاید

موفق ورزش - که توفیقشان بیشتر مرهون تبلیغاتشان در دوران هفت ساله آخر از روزگار معاصر است - براحتی معلوم می شود که ورزش ما در این سالهائی که گذشت و نه تنها در این دوران، بلکه در تمام تاریخ وجودش از کدام «سو» و به چه «دلیل» مورد «عنایت» قرار گرفته است.



● دیده بان

خلاصه آنکه یعنی ورزش عاملی است برای آنکه جوانها و لایند بقیه بواسطه آن سرشان بکار خودشان گرم شود. و در هیاهوی تاج و پرسپولیس. در غوغای مدال طلا و مدال برنز. در دنیای رکورد شکستن و حذف شدن و خلاصه در فضائی که کاملاً «ساخته» و پرداخته شده است. فرو روند. در این میان چیزی که مطرح نیست اینک ورزش خاص دیگری هم دارد که ورزش بگونه های دیگری هم می تواند مفید واقع شود. که ورزش را نه از جهت «مشغول سازی» و یا ساده تر «غافل سازی» بلکه از جهت «انسان سازی» و «آنها باور بهتر و سالمتر ساختن باید باور کرد و بکار گرفت. در همه ای سالها اگر ورزش در آفتاب ترین روزهای ما مکانی در سایه هم

پیشین فدراسیون فوتبال از چندچون ورزش حرفه ای بیجان آمده بود، و نیز از دگرگونیهای دوران اخیر، در آن مقاله برای ارباط دادن این دگرگونیها به ورزش هم کوشش شده بود. یعنی نویسنده که هفت سال از عمرش را در ورزش - اما نه، فقط در «فوتبال» - بسر برده بود، باتوجه باینکه موج بر آمده روزهای اخیر را اکثر جوانان و نوجوانان تشکیل میدهند، چنین نتیجه گرفته است که این جوانان بخاطر نداشتن وسایل و امکانات ورزشی چنین کرده اند که می کنند و بدان راه رفتند، که میروند!!  
توجه به نحوه تفکر مسئولان مثلا

## ورزش یعنی ورزش و نه وسیله ای برای...

دبیر سابق فدراسیون فوتبال. در این مقاله از مردی که به گفته خود، حدود هفت سال را در ورزش بسر برده برای ورزش بطرز میهم و از طریق کلی بافی نسخه ای پیچیده شده بود. انگار حالا که آن «تیم» گرداننده فوتبال دیگر «نمی تواند» - چرا که نمی خواهد، چون به «مشروطه» خود رسیده اند - بر سر کار باشند، واجب است که عقاید خود را که آنها عقایدی را که در زمان مسئولیتشان نتوانستند همه آنها بعمل نزدیک کنند - باید از طریق مطبوعات آنها مجلاتی که «سنگین» هستند «مردمی» فکر می کنند بخورد مردم داد.  
در آن مقاله با مضای دبیر

جواب دادن باین سؤال در این روزها و در ایسن دوران، چندان بر طرفدار نباشد. چرا که در این روزها و در این دوران، مسائلی مهمتر و مشکلاتی بزرگتر از ورزش و پرداختن بدان وجود دارد. اما حتی در همین روزهای ویژه که «اولیت» از آن مسائل سلسلا مهمتری است باز هم می توان نمونه هائی بدست آورد که نشان میدهند ورزش ما در تمام این سالهای درازش برای انجام یک کار اصولی چه دردی بجان داشته است.

یکی از نمونه ها، که می توان آنها بهترین و بازرترین نمونه دانست مقاله ایست که در یکی از مجلات «سنگین» و درست اندیش تر، از بقیه مجلات و بطور کلی مطبوعات ما بچاپ رسیده. مقاله ای که در آن با اشاره ای واضح، «خاصیتی» ویژه از خواص ورزش را مورد اشاره قرار داده بودند. مقاله ای که نام یکی از دست اندکسازان پرسروصدای ورزش ما در سالهای اخیر - ۶ سال و ۵ ماه - در زیر آن به چشم می خورد. مقاله ای از



# اویمیگ سازنده عالیترین لوازم سینمای ۸ میلیمتری در جهان



سری دوربین های PMA اویمیگ ۸۳۰ - ۸۶۰ و ۸۸۰ تکامل یافته ترین دوربینهای فیلمبرداری جهان با سیستم پانوراما فیداین، فیداوت اتوماتیک و دارای سرعتهای مختلف تک فرم و ۹-۱۸-۲۴ و ۴۵ فرم در ثانیه و دیافراگم اتوماتیک و نرمال و امکانات صدا برداری و مجهز به تایمر اتوماتیک.

**eumig®**

اویمیگ یک پدیده انقلابی

بروزگسور 810D کاملترین پروژکتور ۸ میلیمتری اتوماتیک با امکانات وسیع صدا گذاری آسان بر روی فیلم.

نماینده انحصاری در ایران: شرکت اردکا خیابان سپهبدزاهدی ساختمان پارکر  
شماره ۱۵۵ تلخن: ۸۲۶۳۰۴ - ۸۳۰۵۲۸ - ۸۲۷۰۵۵ - ۸۳۱۱۷۳

## بمنظور مبارزه با فساد و فاسد اسناد خلافتکاریهای باشگاه تاج را برای مجله جوان بفرستید

از آنجا که دارو دوسته باشگاه تاج و پرویز خسروانی باید در برابر اعمال و رفتار خود و میلیونها تومان پول که همسایه از بیت المال ملت دریافت کرده اند جوابگو باشند، از همه ی معتقدان مبارزه با فساد و فاسد در خواست داریم هر نوع اطلاع و مدرک و سندی که درباره خلافتکاریها و تجاوزات باشگاه تاج و سپهبد خسروانی دارند نسخه ای از آنرا به دفتر مجله جوان ارسال دارند تا برمدک و اسنادی که هم اکنون دال بر خلافتکاری باشگاه تاج و پرویز خسروانی در دست است اضافه شود و در جهت تعقیب اعلام جرمهایی که شده است مورد استفاده قرار گیرد.

ورزشی نظیر حسین دریها پرونده میساختند و در حق آنها تهمت و افترا روا می داشتند، تا خود به اعمال ننگین خویش در دنیای ورزش ایران ادامه دهند. پروید پای صحت آدمهایی مثل حسین فکری، پرویز ژافره، شاپور سرحدی ودهها مدیر باشگاه بنشینند تا بیشتر دانسته شود که دارو دوسته سپهبد باز نشسته پرویز خسروانی تا چه حد بی شرمانه از هیچ اقدام ضد انسانی و ضد ملی و مردمی علیه مردان آزاده دنیای ورزش کوتاهی نکرده اند. خوشبختانه ملت ایران بخوبی دارو دوسته تاج را می شناسد و نیازی نیست که ما بخواهیم درباره باشگاه باصطلاح فرهنگی و ورزشی تاج و مدیر آن سپهبد باز نشسته خسروانی مطلبی بنویسم و اینها هم که نوشتیم تنها عنایب مستوره بود و تذکر این نکته که دشنام و رقابتهای نظیر مجله تاج و قلم به مزدانی که آنرا اداره میکنند و شکایتی که علیه مجله «جوان» بجرم نوشتن گوشه ای از حقایق تلخ درباره این کانون ضد مردمی، بعمل آورده اند، برای ما سند افتخار است که می توانیم به ملت ایران و خوانندگان خود عرضه کنیم و لازم است این نکته را هم یادآور شویم که اگر ما را بجرم گفتن حقایق و بیشتر رسوا کردن عناصری مثل سپهبد باز نشسته پرویز خسروانی قطعه، قطعه هم بکنند باز هم هر تکه از وجود ما فریاد خواهد زد: که دارو دوسته تاج سالها به ورزش ایران خیانت کرده اند و این ملت را چاییده اند تا وطن خود را در چمدانی گذاشته و به خارج بفرستند اما ظاهرا این بار توجه نکرده اند که انقلاب ملت به دستگاه قضا و عدالت ایران به آنها اجازه نخواهد داد که به جپاول خود ادامه دهند و آنها به مجازات اعمال ننگین خود خواهند رسید، انشاء الله.

متر زمین را به تملک خود در آورد و همه بخاطر دارند که چگونه در همین سال گذشته باشگاهی که باید محل پرورش استعداد های ورزشی باشد به کار به ودانسینگ و محل گسرت تبدیل کردند و بلیت دوست تومانی فروختند تا جماعت بجناب و برفضان را به دیدار خواننده ای مثل «امیس روسیسی» گرد هم بیاورند که میگساری کنند و برفصند و به فیض دیدار یک رفاص اروپایی نایل آیند و نیز همه بخاطر دارند که این زالوهای دیوصفت چگونه هر صدائی را با توطئه های کثیف خود در سینه جیبی میکردند و در دوران اختناق برای مدیران حوق طلب باشگاهی و نویسندگان

نداشته است بخاطر همین طرز تفکر بوده و دیگر هیچ و اگر در شکوفاترین روزهای ورزش، ورزش «عالمی برای میلیونر» میلیارد رشتن گروهی شد به همین خاطر بود.

در پایان باید یک کلام دیگر هم گفته شود، تا دبیر پیشین فوتبال و تمام همفکران او باورشان شود که چنان نیست که اندیشیده اند - و یا نیندیشیده اند - اینکه: ورزش، ورزشکاری و ورزش دوستی موجبی نیست تا مردم تقسیمند که بیت المال را چه کسانی خوردند، چگونه خوردند، و چگونه بردند. اگر این پندار وجود ندارد، فقط کافست تا دم تنی چند را در ذهن خود مرور کنند و نیز بی اعتقادی عموم مردم سهل اهل ورزش را به «زعما ی قوم ورزش» به در هران باشگاههای منلابزرگ، از آبی و قرمز. آنها که با یک دوچرخه آمدند و آنها که همین دوچرخه را نیز دست مایه نکردند. اما امروز خیلی چیزها دارند. که این نشان میدهد هنوز مردم را از طریق ورزش «مشغول» نکرده اند. شاید هم «مردم» «مشغول بشو» بیستند.



به قلم مبارکه: موش میرزای دونیش

## نامه به عموجان فراری

و

## تاریخچه علمی خاموشی

موضوع انشاء: نامه‌ای به عموی خود که ارز مملکت را از کشور خارج کرده بنویسد و به او دست‌میز ادب‌گوئید

سه خط بخرم. راستش این روزها دیگر کشیدن سیگار سه‌خط‌حتی بعنوان نشانه هم فایده ندارد. شاید شما حق داشتی که سیگار سه خط نمی‌کشیدی. شاید هم آن چیزهایی که شما می‌کشیدی! بهتر بود.

عموجان عزیزم، چون همین الان برق رفت دیگر نامه راقصام می‌کنم. از طرف من به‌زن عموجان و منشی مخصوص و کلفت فیلبینی تان هم سلام برسانید.

راستی عموجان، چنانکه بزرگان گفته‌اند: وقتی برق می‌رود، تماشاهای تلویزیون زیر نور شمع هم لعلی داردها!

## تاریخچه علمی خاموشی

عرض شود که با تحقیقات وسیعی که بنده کرده‌ام، معلوم شده که قضیه رفتن برق دقیقاً سابقه تاریخی از بعد از تولد ادیسون آغاز می‌شود. و قبل از تولد نامبرده هرگز در تاریخ سابقه نداشته که برق یک شهر برود. از این نظر بروایتی توماس ادیسون مسوول فناوری کلیه قطع برق‌های تاریخ است.

هم نمیتواند بکنند. از وقتی شما رفتی، زندگی ما خیلی ترفی کرده. اما اولین نشانه‌های ترفی در قیمت‌ها پیدا شده.

عموجان، من میدانم که ارزهایی که شما از مملکت خارج کرده‌اید آخرش گناهش گریبان‌تان را می‌گیرد. مثلاً ممکن است وقتی برای اسکی‌بازی به سوئیس می‌روید سرما بخورید یا زکام سوئسی بگیرید.

می‌بخشید که بعضی موقعها شما را با دوم شخص جمع خطاب می‌کنم و بعضی مواقع با دوم شخص مفرد. بهر حال ترفی نمی‌کنند. چون که الان بیشتر با سوم شخص مفرد از شما یاد می‌شود. همانهایی که روزگاری که شما صاحب مقامات بودید، می‌گفتند: «شما صحیح می‌فرمائید». حالا می‌گویند «او نزدیک او در رفت؟» دیروز هم پسر همسایه به من گفت: خاک بر سرت کنند، عموجان! ممنوع الخروج شد. آنهم به‌سیغه سوم شخص مفرد.

اما عموجان، انگار شما راست می‌گفتی که در هر کاری رشوه لازم است. مثلاً من برای اینکه بتوانم از بقالی سرکوجه نیم کیلو تخم‌مرغ بخرم. حتماً باید بعنوان رشوه یک بسته هم‌سیگار

عموجان قربانت کردم. فدایت شوم. عموجان این همه بنده عرض کرده دله‌زدی نکن، پشت هم‌اندازی نکن، حساب سازی نکن، زمین-بازی نکن، پرونده‌سازی نکن. کردی؟ حالا سزایش را ببین. عموجان دنیا دار مکافات است. ارز مملکت را خارج کردی. خودت هم در رفتی. عوضش حالا بیچاره شدی. ممنوع‌الخروج شدی! چشمت کور. میخواستی فرار نکنی که حالا اینجور مایین سر و هسر ممنوع‌الخروج نشوی.

ایشه پول بیوه زنان و پیرزنان را خوردی، زمین خدا را خوردی، حالا هم اینجور زمین خورده شدی. شنیده‌ام پریشب‌ها در لندن و پاریس پشت‌باز کازینو هم زمین خوردی. آخر عموجان حیا کن. زمین خوردن هم حدی دارد. حسابی دارد. تازه روزمحرش یک چیزهایی به‌خوردت بدهند که زمین خوردن پیشش مثل مربا خوردن است.

عموجان، آخر آن چه کاری بود کردی که لباس زیر خواندگان عزیز را بقیمت‌های کلان خریدی؟ فکر نکردی این کارت باعث رواج گران‌فروشی می‌شود. از همان روز اولش هم ناز بعضی از این هنرمندان را هم کسی نمی‌توانست بخرد. نا چه رسد به لباس زیرشان.

عموجان عزیزم. جای خالی که ببینی گران‌فروشی را چطور رواج دادی. الان دیگر حتی تخم مرغ هم گران شده. در بعضی از مغازه‌ها تخم‌مرغ کیلوئی سبزه تومان است. در بعضی جاها هم کیلوئی چهارده تومان.

دیروز من به اسماعیل آقا خوار و بارفروش سرکوجه‌مان گفتم: اسماعیل آقا مگر مرغ نامرغ فرق دارد که قیمت تخم‌مرغ‌ها با هم فرق داشته باشد؟

اسماعیل آقا گفت: نه‌خبر مرغ با مرغ فرق نمی‌کند ولی تخم با تخم توفیر دارد. بعضی از این مرغها تخمشان دو زرده است. این است که عزیز ترند.

راستی عموجان، نکنند آتوق‌ها که شما هم عزیز بودی زبانه لال تخم دوزده‌میکداشتی؟ از احوال بنده‌زاده‌ها خواسته باشی. بحمدالله سلامتند. یکشان توی صف فان است، یکیشان هم توی صف تخم‌مرغ دو زرده!

راستی عموجان یادت می‌آید که دانی ما را نصحت می‌کردی، میگفتی درستکاری عاقبت ندارد؟ یکدفعه بعد از اینکه شما به‌خارج رفتی دانی ما به‌خرف شما گوش کرد، حالا از کار بیکار شده. دیگر همان درستکاری را

البته بعضی از اشخاص مغرض عقیده دارند که اصولاً پیش از ادیسون برقی نبوده که برود یا فرود. ولی ما به‌خرف اشخاص مغرض فوجبی نداریم و حرف خودمان را می‌زنیم.

باری، با همه این حرفها قطع برق در شهرهای پیشرفته آنقدر موضوع نادری است که هر وقت برق برود یک حادثه تاریخی پیش می‌آید.

مثلاً حدود سال ۱۹۶۵ یکبار در لوس‌آنجلس برق رفت. حادثه تاریخی این خاموشی هم این بود که نه‌ماه و نه‌روز بعد ناگهان موسسه آمارگیری گالوپ ستوجه شد که جمعیت لوس - آنجلس و حومه به‌مقدار قابل فوجبی افزایش پیدا کرده است. اما علت دیالکتیک این قضیه این است که وقتی برق می‌رود، دیگر سرگرمی‌هایی مثل تلویزیون و غیره معنی ندارد. از طرفی در تاریکی دیگر اعضای خانواده نمی‌توانند عواطف همدیگر باشند. بنابراین کنترل بعضی از چیزها و منجمله کنترل تعداد جمعیت از پس می‌رود. در لوس‌آنجلس که این‌طور بود، حالا وای بحال دیگر شهرها.

بهر جهت فردای شبی که برق لوس‌آنجلس رفت، یک ضرب‌المثل مشهور درس‌آنجلس و توابع شایع شد. البته این ضرب‌المثل چون یک ضرب‌المثل آمریکائی است، طبعی است که بیمزه باشد ولی بهر حال به این صورت است که «دیشب وقتی که برق رفت تو کجا بودی؟» (عرض کردم که آمریکائیا اخلاقشان اینطور است که در موقعیت‌های باسره ضرب‌المثل‌های بیمزه درست می‌کنند).

تحقیقات وسیع بنده‌نشان داد که با استفاده از همین ضرب‌المثل می‌شود ثابت کرد که تهران و اصولاً کشور ما ایران از نظر خاموشی برق سوابق تاریخی دارد که حتی به پیش از زمان تولد توماس ادیسون می‌رسد. علتش هم همین ضرب‌المثل (مصرع) است که عرض می‌کنم: شاعر می‌فرماید: «دوشنبه کجا رفتی و سبهان که بودی؟»

توضیح لازم: چنانچه در حروف‌چینی دوشنبه اشتباهی وجود داشته باشد، خود بخود ثابت می‌شود که ایرانیان قدیم علی‌الخصوص ایرانیان قدیمی که طبع شعر هم داشته‌اند، اصرار داشته‌اند که موقعیت دقیق تاریخی زمان رفتن برق را تعیین و اعلام دارند.

**بام خود را از ویل کنید**  
**۸ سال تجربه شرکت ایران اس. آ. م**  
**بام از ویل شده شمارا تا ۲۰ سال تضمین میکند**  
**تلفن: ۳۱۱۸۱ و ۳۱۱۸۴**



زمستان میره و روسفیدی به بخاریهای اونیورسال میونه



## بخاری گازی اونیورسال مدل ۴۳۲ «متحرک»

- ★ گرمای پر قدرت و مطبوع.
- ★ مجهز به فن دک مخصوص.
- ★ دارای پیلوت و کنترل گاز کربنیک اطاق.
- ★ شیر ایمنی که در مواقع اضطراری جریان گاز را قطع میکند.
- ★ قابل استفاده در اطاق، راهرو، دفتر کار، مغازه و رستوران.
- ★ سرویس مجهز و سریع

بخاریهای اونیورسال  
گرمی دلپذیر و ایمنی بی نظیر





# باغذا واقعاً خوبه

سون آپ تنها نوشابه‌ای که به رنگ احتیاج ندارد

